ورود

چرا تئوری تکامل؟

بعضی از مفهومهایی از قبیل تئوری تکامل و داروینیزم که انسانها می شنوند فکر می کنند که این مفهومها فقط علوم زیست شناسی را مربوط می سازدو از نظر آنها اهمیّتی ندارد.در حالیکه تئوری تکامل فراتر از یک مفهوم زیست شناسی،مبدا یک فلسفه غلط که توده انبوهی از مردم جهان را تحت تاثیر خود قرار داده است میباشد.این فلسفه فقط وجود مادّه را می پذیرد و انسان را بچشم توده ای از مادّه دیده و انسان را بعنوان یک حیوان پیشرفت کرده در نظر گرفته و تنها قانون موجود در آنرا قانون زدوخورد شمرده است میباشد اسمش ماتریالیزم میباشد و هر چقدر در چارچوب علم بخواهد باشد یک مسند علمی ندارد و یک فرضیّه میباشد.این فرضیّه که از یونان قدیم آغاز گردیده است مجدداً در قرن 18 توسّط برخی از متفکّرین اروپایی از زباله دان تاریخ بیرون آورده شد.از طرف تئوریسینهایی مثل مارکس،داروین،فروید در قرن 19دهم سعی در مونتاژ فلاسفه گوناگون کرده اند.قرن 19 و 20 ام یک صحنه آزمایش خونین برای ماتریالیزم شده است،ایدئولوژیها و دید جهانی که از این فلسفه منشا می گیرد،به دنیا بی رحمی،زدوخورد،جنگ و آشوب آورده اند.در قرن 20ام کمونیزم که منجر به مرگ بیش از 120 ملیون انسان شد چیزی جز عملکرد سیاسی فلسفه ماتریالیست نمیباشد.فاشیزم که با ادّعای ردّ فلسفه ماتریالیست که در واقع ریشه زدوخورد این مسئله را برای خود الگو قرار داده بود منجر به دو جنگ جهانی،نسل زدایی،قتلعام و ظلم شده است.در کنار این دو ایدئولوژی خونین،اخلاق عمومی و فردی نیز از طرف ماتریالیزم تخریب شده است.انسانها،تحت تاثیر فلسفه ماتریالیست که تو یک حیوان پیشرفته هستی که بر حسب تصادف بوجود آمده ای و نسبت بهیچ کسی مسئولیّت نداری و با تلقین و اعتقاد به این عقاید ارزشهای اخلاقی خود را تدریجاً از دست داده اند.در نتیجه این در خیلی از جوامع،دوست داشتن،مرحمت،فداکاری،درستی،عدالت و یک خیلی از این مفاهیم مفهوم خود را از دست داده اند.انسانهایی که فریب فرضیّه ماتریالیزم که قانون طبیعت زدوخورد میباشد،این انسانها تمام زندگیشان را بر روی مادّیات بنیانگذاری کرده و در ظاهر مُدرن و پیشرفته بنظر می آیند ولی در واقع قوانین جنگل حاکم میباشدبطور خلاصه در دویست سال گذشته تمام بلایایی که بر سر انسانها آمده ناشی از همین فلسفه ماتریالیست میباشد.هر نوع اندیشه ای که در آن فرق میان انسانها را بعنوان زدوخورد مطرح کرده اند حتماً به آثار ماتریالیست می توان رسید.حتّی در ریشه تروریزم که تحت نام دین آشکار می شوند و با قصد کردن به جان انسانهای معصوم بزرگترین گناهان کبیره را مرتکب میشوند نیز وضع بر همین منوال میباشد.تئوری تکامل در این نقطه خیلی مهم میباشد.زیرا مهمترین عنصر که باعث می شود انسانها به فلسفه ماتریالیزم روی آورند و آنرا بعنوان یک حقیقت علمی بپندارند همین تئوری تکامل میباشد.از نظر کارل مارکس که بنیانگذار کمونیزم میباشد تئوری داروین ریشه علوم طبیعی ماتریالیزم میباشد.در حالیکه این ریشه سست میباشد و بشر با باور به ماتریالیزم به فریب بزرگی می افتند.چه بسا این پدیده توسّط علوم نوین آشکار می شود.از طرف علم تئوری تکامل داروین مردود گردیده و حقایق علمی نشان می دهد که حیات ما بر روی کره زمین بر مبنای خلق شدن بوده است.این کتاب برای

اطّلاع دادن این حقیقت نوشته شده است.و از روز اوّلی که این کتاب نوشته شد در ترکیّه و بعداً در سرتاسر دنیا بدست ملیونها خواننده رسید.
توضیح عکس27:کارل مارکس،تئوری داروین را برای فلاسفه کمونیزم و ماتریالیزم یک اصل تشکیل داده است آشکارا بیان کرده در ضمن مارکس با علاقه ای که نسبت به داروین داشت در اثر داس کاپیتال بنام داروین عطف کرده است.در چاپ بزبا ن آلمانی با دست خط خودش از طرف کارل مارکس یکی از طرفداران آتشین چارلز داروین

بزبانهای انگلیسی،آلمانی،ایتالیایی،اسپانیولی،روسی،عربی،بوسنی،اندونزی و غیره ترجمه شده و خیلی از خوانندگان این کتاب را در نقاط مختلف جهان خوانده اند.این کتاب در جناح پشتیبان این فلسفه نیز اثر بمب ایجاد کرد.در مجلّه ریپورت که از طرف موسسه انستیتوی علوم کشوری آمریکا بچاپ می رسد،در شماره چاپ 1999 در سربرگش عکس کتاب تئوری تکامل قرار داشت و حدوداً 30 صفحه برای آن در نظر گرفته بودند.همچنین در مجلّه نیو ساینتیست چاپ سال 2000 در مقاله ای با سرمشق «بورنینگ داروین»اینکه در زندگی روزمرّه آثار هارون یحیی نقش بسزایی در مبارزه با این فلسفه دارد اشاره شده است.نیو ساینتیست چنین نوشته بود:هارون یحیی یک قهرمان بین المللی میباشد.کتابهایش در سرتاسر دنیای اسلام پخش شده است.همچنین در مجلّه ساینس که صدراوّل مجلاّت علمی میباشد در مقاله ای با سرمشق خلق شدن جایی که آسیا به اروپا می پیوندد ریشه می دهد چنین نوشته بود که کتابهای هارون یحیی از یک خیلی کتابهای درسی بهتر و تاثیر گذارتر بوده را مطرح می سازد.
شایان ذکر است که این همه مجلاّت که از این کتاب سخن به میان آورده اند هیچ کدامشان نتوانسته اند این حقایق و دلایل علمی را جوابی بدهند.یک چنین چیزی امکان ناپذیر است،زیرا تئوری تکامل دریک فروریختگی قرار دارد.این سوّمین چاپ این کتاب میباشد و در این چاپ آخر مسائل بهتر مطرح گردیده و پاسخ داده شده است و همچنین در بخشهای آینده خواهید دید چطور این تئوری نقض خواهد شد.

مقدّمه

بزرگترین معجزه قرن:باور به نیرنگ تکامل

ملیونها نوع از موجودات مختلف در روی کره زمین با تمام خصوصیاتی که دارند خیلی متفاوت از یکدیگر هستند،تک تک این موجودات با خصوصیات مخصوص خود خلق شده اند،این از حیوانات،گیاهان گرفته تا خود انسان یک خیلی از خواص مختلف را دارا میباشند که وقتی دانشمندان از نزدیک تک تک این اجزاء را بررسی می کنند دانش و عقلی که در آن بکار رفته است را از نزدیک شاهد می شوند و این دانشمندان کسانی هستند که به تئوری تکامل اعتقاد دارند طبق نظریّه آنها تمام جانداران که از پروتئینها،سلّولها و عضوها تشکیل شده اند بر حسب تصادف پدیدار شده اند این انسانها که سالیان سال تعلیم دیده اند بر این اعتقاد هستند که بر حسب تصادف تمام اینها بوجود آمده و واقعاً حیرت آور میباشد.این سلسله تصادفات آنقدر غیرقابل باور میباشد که واقعاً حیرت آور است.

این سلسله وقایع که بر حسب تصادف بوجود آمده ابتدا موادّ ساده شیمیایی را بوجود آورده و بعئا پروتئینها شکل گرفته است.این زنجیر تصادفات نتنها پروتئینها را بوجود آورده بلکه مولکولهای د.ن.آ. ور.ن.آ. انزیمها،هورمونها و یک خیلی از این کمپلکسها را نیز بوجود آورده است. و در نتیجه ملیونها تصادف اوّلین سلّول بوجود آمده است حتّی برای تشکیل یک چشم ملطونها حادثه تصادفی بایستی بوجود آید باز اینجاهم سلسله تصادفات به میان می آید.این دانشمندان که از طرف مردم حرمت می بینند آنقدر میتوانند بطور نامفهوم به این عقاید پایبند باشند و هنوز با یک عناد بچّگانه اسرار می کنند که از میان این افراد اشخاصی که مسلمان شده اند و به خدا ایمان آورده اند نیز وجود دارد این انسانها این حقیقت را که تمام جانداران را خداوند خلق کرده است علمی نمی شمارند.

و اینکه تمام اینها بر حسب تصادف بوجود آمده است را می توانند باور کنند. به این انسانها اگر گفته شود که یک بُت تمام دیگر اجسام را خلق کرده است را بسیار غیرمنطقی و احمقانه می شمارند.ولی اینکه این دنیا و حقایق آن بر حسب تصادف بوجود آمده است را بعنوان بزرگترین دلیل علمی میشمارند.بطور خلاصه این افراد تصادفات را بعنوان یک الاه میشمارند و بر این ادّعا هستند که تصادفات میتواند تمام این حوادث را شکل دهد.البتّه این بایستی معجزه قرن ما باشد که این افراد تحصیل کرده میتوانند یک چنین مسائلی را بپذیرند خداوند چطور یک سلّول را میتواند خلق کند انسانها را نیز بدینطریق خلق می کند.

درباره نویسنده وآثار آن

نویسنده با اسم مستعار بنام هارون یحیی در سال 1956 در آنکارا متولّد شد.تا پایان دوره متوسّطه در آنکارا تحصیل کرد.بعداً در دانشگاه معمار سینان رشته هنر و بعداً در دانشگاه استانبول رشته فلسفه تدریس کرد.از سال 1980 به بعد آثار زیادی در زمینه فلسفی،سیاسی و علمی بچاپ رساند.نویسنده مخصوصیً در زمینه نیرنگهای تکامل گرایان و تهی بودن فلسفه آنها را کتابهای خیلی مهمّی در این زمینه منتشر کرده است.اسم مستعار نویسنده حرمتاً از نام دو پیغمبر که در برابر افکار انکارجو مبارزه کرده بودند الهام گرفته شده است اگر دقّت کرده باشید در روی جلد کتاب از طرف نویسنده بطور سمبولیک مهر رسول الله چاپ شده است که معنی آن از محتویات کتاب منشا می گیرد.این مهر نشانگر اینکه قرآن کریم آخرین کتاب و آخرین کلام خدا و اینکه رسول اکرم خاتم الانبیاء میباشد را تمسیل میکند.نویسنده هم در تمام آثارش اینکه پیرو سنّت پیغمبر و فرآن میباشد را برای خود انتخاب کرده است.در اینصورت برای خود باطل کردن تمام سیستمهای فکری انکار کننده را برای خود هدف قرار داده است.از آنجایی که مهر رسول الله دارای یک حکمت و کمال بزرگ میباشد به نیّت اینکه آخر کلام را می گوید استفاده شده است.در تمام آثار نویسنده یگانه هدف،انتشار کردن قرآن به دنیا،بدینترتیب انسانها را به مباحث جامعی از قبیل وجود پروردگار و آخرت و دیگر مسائل ایمانی متمرکز کردن و به سستی و تهی بودن فلسفه های انکار کننده را برملا کردن میباشد.چه بسا آثار هارون یحیی از هندوستان تا آمریکا،از انگلستان تا اندونزی،از لهستان تا بوسنی و از اسپانیا تا برزیل با کمال خرسندی مورد مطالعه قرار می گیرد.و به زبانهای
انگلیسی،فرانسوی،آلمانی،ایتالیایی،اسپانیولی،پرتغالی،عربی،اردویی،روسی،بوسنی،اندونزی،بنگالی،سربی و بلغاری بیک خیلی از زبانها ترجمه شده و بهمین خاطر از طرف توده انبوهی از مردم تعقیب میشود.این کتاب که مورد پسند خیلی از توده ها قرار گرفته باعث ایمان آوردن خیلی از مردم و باعث عمیقتر شدن دانش ایمان آورندگان شده است.هر کسی که این کتابها را مورد بررسی قرار دهد خواهد دید که با یک اسلوب صریح و آشکار و صمیمی و علمی نوشته شده است.این آثار زود تاثیر می گذارد و نتیجه قطعی می دهد و خصوصیات غیر قابل اعتراض غیرقابل مردود کردن دارد.انسانهایی که این آثار را بطور جدّی مورد مطالعه قرار میدهند اینکه دیگر بتوانند دیگر فلاسفه آتئیست و یا ماتر یالیست را قبول کنند و یا حمایت کنند از بین خواهد رفت.بدون شکّ این خصوصیآ،از انحراف و تفسیر اشتباه قرآن منشا می گیرد.خود این نویسنده در این مورد بخود نمی بالد بلکه سعی بر این دارد که در راه هدایت خدا واسطه ای باشد.در ضمن در چاپ و پخش این آثار هیچگونه هدف مادّی در نظر گرفته نشده است.وقتی این حقایق جلو چشم در نظر گرفته می شود،آنچه را که انسانها نمی بینند را باعث دیدنشان و خدمت مهمّی در جهت هدایت مردم انجام می دهد.بجای اینکه این آثار ارزشمند را معرّفی کنیم،ذهن انسانها را مغشوش و چیزهایی که انسانها را باعث وقت کشی و هدر رفتن زحماتشان می شود.هارون یحیی در تام آثارش تنها هدفش بی دینی را مردود کردن و پخش کردن اخلاق قرآنی میباشد.باید بدانیم که تمام ظلمها و اغتشاشهای حاکم بر روی کره زمین از بی دینی منشا می

گیرد.رهایی از اینها،مغلوب شدن بی دینی و پدیدار شدن حقایق ایمانی و شرح اخلاق قرآنی بطوریکه انسانها بتوانند زندگی کنند میباشد.

ضمیمه

بخش مقدّمه:ریشه حقیقی ایدئولوژی تروریزم
داروینزم و ماتریالیزم.....12
دروغ داروینیزم:زندگی یک زدوخورد میباشد.....12
منشاء الهام داروین:تئوری بی رحم مالتوس.....14
راهی که قوانین جنگل باز می کنند:فاشیزم.....15
اتّحاد خونین:داروینزم و کمونیزم.....17
داروینزم و تروریزم.....18
اسلام راه حلّ ترور میباشد.....20
اسلام دین صلح و خرسندی میباشد.....20
الله اخلالگر را لعنت کرده است.....20
اسلام مدافع آزادی افکار و حسن نیّت میباشد.....21
خداوند کشتار انسانهای معصوم را حرام شمرده است.....22
خداوند به مومنان دستور میدهد که با شفقّت و مرحمت داشته باشید.....23
خداوند حسن نیّت و بخشایندگی را امر کرده است.....24
نتیجه.....25
ورود:چرا تئوری تکامل؟.....26
مقدّمه:بزرگترین معجزه قرن:باور به نیرنگ تکامل.....29
بخش اوّل:رهایی از پیش قضاوتی.....32
کورکورانه ماتریالیزم.....33
تلقین توده ای تکامل.....36
بخش دوّم:تاریخ کوتاه نیروی تکامل.....39
نیروی تخیّل داروین.....40
سعی بی نتیجه نئوداروینیزم.....43
تکامل جهش دار.....45
بخش سوّم:مکانیزمهای تخیّلی تکامل.....51
سلکسیون طبیعی.....51
پروانه های انقلاب صنعتی.....52
سلکسیون طبیعی چرا پیچیدگی را نمیتواند تشریح کند.....55
موتاسیونها.....56
بخش چهارم:تکامل فسیلها را ردّ میکند.....60
بن بست فرمهای گذر میانی.....60
هستی بر روی کره زمین یک دفعه و کامل پدیدار شد.....65
مقایسه های مولکولی،بن بست کامبرین تکامل را بزرگ میسازد.....69

بخش پنجم:داستان گذر از آب بخشکی تکامل.....70
بخش ششم:تکامل خیالی پستانداران و پرندگان.....75
گذرمیانی خیالی آرچئوپتریکس.....78
ادّعاهای مردود تکامل گرایان:پنچه ها و دندانهای آرچئوپتریکس.....80
فسیل آرچئوپتریکس و دیگر پرندگان قدیمی.....81
ارتباط خیالی پرنده- دایناسور.....83
ریشه پستانداران.....85
بخش هفتم:تفسیر جانبه دار و نیرنگ بار تکامل گرایان برای فسیل.....89
بخش هشتم:نیرنگهای تکامل.....92
انسان پیلت داون:در جمجمه انسان استخوان چانه اورانگوتان.....92
آدم نبراسکا:دندان یک خوک.....94
اوتابنگا:آفریقایی که داخل قفس گذاشته شده است.....95
بخش نهم:سناریوی تکامل انسان.....97
شجره نامه خیالی انسان.....98
آئوسترالوپیچسوس:یک نوع میمون.....100
هومو هابیلیس:میمونی که خواستند تبدیل به انسان بکنند.....103
هومو رودولفنسیس:چهره ای که اشتباه مونتاژ شده است.....106
هومو ارکتوس و بعد آن:انسان های حقیقی.....109
نئانتردالها:نژادی درشت از انسان.....113
هومو ساپینس آرچئیک،هومو هیدربرگنسیس و کرو ماگنون.....115
نوعهایی که همزمان با اجدادشان میزیستند!.....116
تاریخ پنهان هومو ساپینس.....118
کلبه 1.7ملیون ساله و ردّ پای نوین 3.6ملیون ساله.....119
مسئله بن بست دوپایان تکامل.....123
تکامل:یک اعتقاد خارج از محدوده علم.....125
بخش دهم:بن بست مولکولی تکامل.....128
داستان بوجود آمدن سلّول برحسب تصادف.....128
معجزه داخل سلّول و پایان تئوری تکامل.....131
پروتئینها در برابر حادثه تصادفی بودن بزرگترین دلیل میباشد.....133
پروتئینهای دست چپ.....137
ارتباط مناسب شرط میباشد.....140
احتمال صفر.....141
در طبیعت مکانیزم اتوکنترل وجود دارد یا نه؟.....142
تلاشهای بی نتیجه تکاملی برای اثبات بوجود آمدن زندگانی.....145
یک حرکت بی نتیجه:آزمایش میللر.....146
حقایقی که آزمایش میللر را مردود میسازد.....148
موقعیّت دنیای اوّلیه و پروتئینها.....151
در آب عمل سنتز پروتئین ممکن نمیباشد.....152

یک تلاش بی نتیجه دیگر:آزمایش فوکس.....152
مولکول معجزه د.ن.آ.....155
چرا د.ن.آ. بر حسب تصادف نمیتواند بوجود آید؟.....157
یک تلاش بیهوده دیگر:دنیای ر.ن.آ.....161
حیات یک مفهوم فراتر از یک توده مولکول میباشد.....164
بخش یازدهم:طرّاحی بر حسب تصادف قابل توضیح نمیباشد.....170
فرمول داروین!.....172
تکنولوژی موجود در چشم و گوش.....174
تئوری تکامل بزرگترین سحر تاریخ دنیا میباشد.....178
بخش دوازدهم:مردود بودن تمام ادّعاهای تکامل.....182
مرزهای غیرقابل عبور میان نوعها و واریاسیونها.....182
آداپتاسیون به آنتی بیوتیک و د.د.ت. دلیل بر تکامل نمیباشد.....186
به گمان افتادن بخاطر عضوهای تغییر یافته.....189
شباهتهای میان جانداران دلیل بر تکامل محسوب نمیشود.....191
بطور کلّی عضوهای مشابه از گروههای مختلف جانداران.....193
بن بست ژنتیکی و جنینی هومولوژی.....196
ادّعای مردود هومولوژی مولکولی.....197
فروریختن شجره حیات.....198
تئوری تکامل یک تکیّه گاه جنینی ندارد.....200
بخش سیزدهم:تئوری تکامل یک ضروریّت ماتریالیست میباشد.....203
اعترافهای ماتریالیست.....205
ماتریالیستها،دین حقیقی و دین دروغین.....209
بخش چهاردهم:رسانه ها:محدوده حیات تئوری تکامل.....211
دروغهای از قبل آماده شده.....214
بخش پانزدهم:نتیجه:تکامل یک نیرنگ میباشد.....217
تئوری تکامل از همان بدو شروع فروریخته است.....217
تئوری تکامل در آینده نیز قابل اثبات نخواهد بود.....218
بن بست اصلی تکامل:روح.....218
خداوند هرطور که تقدیر است خلق میکند.....219
کنفرانس اوّل-استانبول.....220
کنفرانس دوّم-استانبول.....221
کنفرانس سوّم-آنکارا.....223
بخش شانزدهم:حقیقت خلق شدن.....224
زنبورها و شاهکار معماری کندوی عسل.....224
مهندسین تعجّب آور:موریانه ها.....226
دارکوبها.....227
سیستم سونار خفّاشها.....227
نهنگها.....228

طرّاحی موجود در پشه.....228
پرندگان تیزبین شکاری.....229
موجوداتی که به خواب زمستانی فرو میروند.....231
ماهیان الکتریسیته دار.....231
نقشه عاقلانه حیوانات:استتار.....232
سیستم مخصوص یخ زدن.....233
آلباتروسها.....234
سیستمهای مختلف بینایی.....235
مهاجرت مجبوری.....236
ماهی مرکّب.....237
کوالاها.....238
مهارت شکار در حالت ثابت.....240
موجودی که بر روی آب میتواند راه برود:باسیلیک.....240
فوتوسنتز.....241
تذکّر.....244
بخش هفدهم:سرّ پشت پرده مادّه.....245
هستی که از سیگنالهای الکتریکی بوجود آمده است.....246
چطور می بینیم،می چشیم،می شنویم؟.....248
دنیای بیرون که در ذهن ما مجسّم می گردد.....252
آیا وجود دنیای بیرون شرط میباشد؟.....256
چه کسی درک می کند؟.....257
این هستی روح میباشد.....259
هستی حقیقی مطلق.....259
هر چیزی که صاحب میباشیم محصول یک خیال میباشد.....263
اشتباه منطقی ماتریالیستها.....267
مثال رویا.....268
مثال پارالل بستن اعصاب.....270
اینکه ادراکات در مغز میباشد فلسفه نیست بلکه حقایق علمی میباشد.....271
ترس بزرگ ماتریالیستها.....272
ماتریالیستها به بزرگترین تله تاریخ افتاده اند.....278
نتیجه.....281
بخش هیجدهم:نسبی بودن مفهوم زمان و حقیقت قدر.....284
ادراک زمان.....284
توضیح علمی بی زمانی.....285
در قرآن مفهوم نسبی بودن.....289
قدر.....291
اندیشه ماتریالیستها.....293
بُرد باورکنندگان.....295

البتّه امکان بیان یک چنین رفتاری را تحت پوشش علم ممکن نیست.زیرا از نظر علمی،اگر یک موضوع دارای دو احتمال باشد بر روی هردو احتمال باید اندیشید.اگر از این دو احتمال یکی از دیگری خیلی کوچکتر باشد بعنوان مثال یک درصد در یک چنین حالتی بطور منطقی بر روی نودونه درصد باید متمرکز شد.با در نظر گرفتن این معیار علمی بیندیشیم.دو نظریه درباره اینکه موجودات در این دنیا چطور بوجود آمده اند وجود دارد.نظریّه اوّل تمام موجودات با صاحب بودن مکانیزمهای پیچیده مخلوق پروردگار هستند.نظریّه دوّم ،موجودیّت هستی بدون شعور بر حسب تصادف بوجود آمده است.این نظریّه دوّم،ادّعای تئوری هستی میباشد.گذارشات علمی،بعنوان مثال نگاهی به مولکول زیست شناسی،تنها یک سلّول زنده،حتّی ذرّه ای از ملیونها ذرّه تشکیل دهنده سلّول پروتئینها،آنطور که تئوری هستی ادّعا می کند احتمال تشکیل بر حسب تصادفات را ندارد.در بخشهای آینده حساب احتمالات این واقعیّت را بطور آشکار و روشن نشان خواهد داد.در این صورت،احتمال درستی تئوری هستی که بیان گردیده صفر میباشد.بنابر این درستی نظریّه اوّل صددرصد میباشد.یعنی زندگانی بطور آگاهانه بوجود آمده است.به بیان دیگر«خلق شده است».تمام موجودات زنده،با نیروی برتر،علم و صاحب عقل بودن پروردگار بوجود آمده است.این حقیقت،فقط یک شکل اعتقاد نیست بلکه نتیجه مشترک عقل و علم می باشد.البتّه در برابر این حقیقت دانشمند مدّعی تئوری هستی بایستی بطور کلّی از این ادّعای خود صرفنظر کرده و در برابر روشنی و حقیقت اثبات شده خود را تسلیم کند.رفتاری غیراز این،نشانگر اینکه غیراز یک مرد دانشمند بلعکس دانش خود را آلت وبازیچه فلسفه،ایدئولوژی و نظریّه خود کرده است.

در حالیکه با تمام اینها دانشمند پیرو تئوری هستی با روبرویی با حقیقت،نفرت و عناد و پیش قضاوتی اش افزایش می یابد.چنین رفتاری با یک کلمه می توان شرح داد:«اعتقاد»امّا یک اعتقاد خُرافه.زیرا در حالیکه با حقیقت روبرو می شود چشمهای خود را بسته و تمام یک عمر با آنچه که در عقل خود مُجسّم کرده اند میتوان توضیح داد.

از این دانشمندان از صاحب مسندان سیر سعودی تئوری«طرّاحی آگاهانه»در دنیای علم بیوکیمیاگر آمریکایی بنام پروفسور مایکل ژبهه در خطاب به دانشمندانی که طرّاحی در موجودات،یعنی مخلوقیّت را قبول ندارند چنین می گوید:در طی چهل سال بیوکیمیای مُدرن،بخش مهمّی از اسرار سلّول را برملا کرد.دهها هزار تن از این انسانها برای پیدا کردن این اسرار زندگی خود را در آزمایشگاهها با ساعات کاری طولانی گذراندند.تمام کوششهای لازم برای تحقیقات سلّول بطور خیلی آشکار بیک نتیجه می رساند:طرّاحی!این نتیجه آنچنان آشکار بود که میبایستی در تاریخ علم بعنوان بزرگترین کشف شناخته می شد...امّا برعکس،یک سکوت محجوبانه در برابر کشفی که سلّول ساختار پیچیده ای دارد حاکم شد خوب چرا؟چرا دنیای علم عهده دار یک چنین کشفی نمی شود؟زیر قبولی یک چنین طرّاحی آگاهانه،خواه ناخواه در ذهن آنها قبولی پروردگار را آشکار خواهد کرد.بنابراین وضع آتئیستهای تکامل گرا که در تلویزیون مشاهده می کنیم،شاید کتابهایشان را مطالعه می کنیم چنین میباشد.در تمام تحقیقات علمی که این انسانها انجام می دهند

آفریننده ای را جلوچشم آنها می گذارد.فقط آنها با آموزش فلسفه ماتریالیست آنقدر کور شده اند که با تمام این هنوز این حقیقت را قبول ندارند.این انسانها با دلایل روشن،وجود پروردگار را مُدام چشم پوشی کرده بنابراین کلاً بی تفاوت شده اند.غیرازاین بیک نیروی اعتماد بنفس جاهلانه ناشی از این بی تفاوتتی دست میابند.حتّی در خطاب به مسیحیان «اگر یک هیکل مریم به شما دست تکان دهد خیال اینکه با یک معجزه روبرو شده اید نکنید احتمال کوچکی است شاید هم تمام اتمهای دست راست هیکل تصادفی در آن واحد در یک جهت تمایل به حرکت داشته باشند»صاحب این سخن یک تکامل گرای معروف بنام چارلز داوکینز،حمایت از پرت وپلا را بعنوان یک اردم شروع به خیال می کنند.در قرآن روانشناسی مشترک افراد انکار کننده خیلی خوب تعریف می شود:حقیقت اینست که اگر ما برای آنها ملائک را احضار می کردیم،مُردگان به حرف می آمدند و هر چیزی را در مقابل آنها جمع می کردیم خارج از آنچه که پروردگار از آنها می خواست بازآنها باور نخواهند کرد.فقط خیلی از آنها جهالت می کنند(سوره انعام،111)

علاوه بر این مکانیزمهایی که دانشمندان را بزور راضی به تکامل گرا و ماتریالیست می کنند نیز وجود دارد.در کشورهای غربی برای اینکه یک دانشمند بتواند به مراتب والای آکادمیک دست یابد میبایستی برخی از استاندارتها را مراعات کند بدون هیچ تردیدی قبولی تئوری تکامل استاندارت درجه یک را تشکیل می دهد.این سیستم،دانشمندان مورد بحث را تمام شغل کاری به خاطر یک فرضیّه و اعتماد پوچ تاحدّ نابودی می کشاند.یک زیست شناس مولکولی آمریکایی بنام جاناتان ولس در کتابش بنام ایکونس آف اولوشن که در سال 2000 منتشر گردیده در مورد مکانیزمهای فشاری چنین می گوید:داروین گرایان در یک محدوده باریک با افزودن اظهارات خود شروع بکار می کنند و این را تنها راه علم میشمارند.کسانی که به انتقاد آنها می پردازند را با بی عقلی متّهم ساخته و بخاطر حاکمیّت تکامل گرایان در بخش مجلات علمی از نظر هیات مدیران اینطور انتقادات در این مجلات منعکس نمی گردد.پروژه های علمی که به بخشهای مختلف ارکان دولتی می آید برای پیش قضاوتی به تکامل گرایان فرستاده می شود و کسانی که تئوری تکامل را مورد انتقاد قرار می دهند از خدمات مالی دولت محروم می گردند و در نتیجه تئوری تکامل را انتقاد کردن منجر به طرد از جامعه علم می گردد.در این مدّت دلایل علیه داروینیست از میان برداشته می شودمانند از میان برداشتن شاهدان در برابر نیرومندان و یا دلایل در یک مجلّه اختصاصی علمی قالب می شوند و از آنجا در آوردن نیاز به یک متجسسّ با اراده میباشد.با سرکوبی انتقاد کنندگان و با سرپوشی دلایل علیه این تئوری،بعد از این تکامل گرایان درباره این تئوری اعلان اینکه علیه آنها دلیلی وجود ندارد می کنند.حقیقت اصلی این داستان که علیه تکامل در دنیا مورد قبول واقع میشود و چنین ادامه پیدا می کند.تکامل بخاطر ارزش علمی اش نه بلکه بخاطر یک ضرورت ایدئولوژیک برپا مانده است و فقط بخشی از این دانشمندان جرعت به افشای این راز می کنند.در بخشهای آینده این کتاب،با بررسی این مسئله که چطور تکامل گرایان علم نوین را انکار کرده و یا در کتابهای فنّی گم و گور کرده اند و دلایل خلق شدن را جلو چشم خواهیم گذاشت.خواننده به ذات خودش،نیرنگ و فریب تئوری تکامل را که در هر مرحله توسّط علم تکذیب می شود و با پنهان کردن حقیقت مخلوقیّت سرپا می ماند پی خواهند برد.انتظار از خواننده اینست که از این سحر که استعداد قضاوت انسانها و خواب کرده و عقلشان را کور کرده رها پیدا

کرده وآنچه که در این کتاب مطرح گردیده را با تمام صمیمیّت بیندیشند.انسان اگر خود را از این سحر نجات داده،بطور واضح،بدون پیش قضاوتی وآزاد تفکّر کند حقیقت را بطور آشکار خواهد دید.

قسمت دوُم :
تاریخچه کوتاه تئوری تکامل
ریشه ایدئه تکامل به عنوان یک باوری که حقیقت افرینش را کورکورانه رد کرده است تا دوران انتیک طول دارد. خیلی از فلسفه گرایان بیدین در یونان قدیم، از ایدهً تکامل پشتبانی کرده است. وقتی که تاریخ فلسفه را بررسی کنید دیده میشود که ایدهً تکامل ستون اصلی خیلی از فلسفه های بیدین را تشکیل داده است.
در بوجود امدن و پرورش یافتن علوم مدرن، این فلسفهً انتیک بیدین نقش نداشته بلکه اعتقاد به خدا نقش تشویق دهنده ای داشته است. خیلی از کسان که در علوم مدرن پیشرو بوده اند، به وجود خدا باور داشته و هنگامی که ازمایشات علمی انجام میدادند هدفشان دیدن جزئیات افرینش، قوانین خدا و کشف جهانی که خدا افریده بوده است.
فضا شناسانی نظیر لئوناردوه داوینچی، کوپرنیک، کپلر، گالیله، پدر پالئونتولوژی (فسیل شناسی) کوویر، لین ناس پیش قدم در علوم طبیعت و حیات وحش، ایزاک نیوتن که به عنوان بزرگترین دانشمندی که تاکنون به دنیا امده است نامیده میشود، همهً شان با اعتقاد به خدا و تمام جهان و اینکه موجود است با آفرینش او بوجود آمده اند، با علوم کار کرده اند. بزرگترین داهی قرن موجود، آلبرت اینشیتین نیز از دانشمندانی بود که به خدا اعتقاد داشت و این سخنان از اوست :« عالمی که دارای اعتقاد عمیقی نیست نمی توانم تصوُر کنم. این حال را چنین نیز میتوان شرح کرد: باور و اعتقاد به یک علم بیدین امکان ندارد.»
از بوجود آورنده های فیزیک مدرن، فیزیکچی معروف ماکس پلانک هم چنین گفته است:« در هر زمینه ای که باشد، هر کسی که با علوم به طور جدُی مشغول است، این نوشتهً موجود در معبد علوم و اعتقاد داشته باش ایمان و اعتقاد، شاخصی است که دانشمند نمی تواند از آن امتنا کند.»
تئوری تکامل نیز، با بیدار شدن فلسفه های آنتیک ماتریالیست به میدان در آمده و محصول فلسفهً ماتریالیست است که در قرن ۱۹ام گسترش یافته است. همانطور که در ابتدا هم گفته شد، ماتریالیزم ، طبیعت را فقط با تأثیرهای مادی توضیح داده است. چون آفرینش را از ابتدا رد کرده است، بوجود امدن هرگونه موجود جاندار و بیجان را بدون هیچ گونه آفرینش به طور تصادفی توضیح داده است.

در حالیکه عقل انسان طوری کار می کند که وقتی یک نضام را می بیند حتماً وجود یک ارادهً نضام دهنده را درک می کند.فلسفهً ماتریاتیست که با اساسترین مشخُصات عقل انسان تناقض دارد، در اواسط قرن ۱۹ ام تئوری تکامل را تولید کرده است.
قدرت تصوُر داروین
کسی که تئوری تکامل را با شکلی که امروزه افاده می شود را به میان در آورده است، یک طبیعت شناس آماتور(ناشی) انگلیسی به نام چارلز روبرت داروین است.
داروین هیچ وقت تعلیم واقعی ای در مورد زیست شناسی ندیده است. در مورد طبیعت و موجودات فقط به یک علاقهً آماتور صاحب بود. در نتیجهً این علاقه اش، در کشتی کاشف به نام .ه.م.س.بیگل که در سال ۱۸۳۲ از انگلاستان به راه افتاد و به مدُت ۵ سال در قسمت های مختلف جهان سیر کرده است، به عنوان داوطلبانه راه پیدا کرد. داروین جوان در هنگام این سفر از انواع موجودات مختلفی که دیده بود، به خصوص از دیدن انواع مختلف ایسپینوز در جزایر

گالاپاکس بسیار متأثرٌ شد. تفاوت موجود در منقارهای پرندگان را برای هماهنگی با اطراف و طبیعت فکر کرد. با حرکت از این فکر، ریشهٔ تمام تفاوتات موجود در جانوران را به عنوان هماهنگی و آداپته شدن با طبیعت توضیح داد. داروین با این عقیده اش، به این حقیقت که خدا انواع موجودات را جدا جدا آفریده باور نکرده و اینکه موجودات از یک جدٌ مشترک آمده و در نتطجهٔ شرایط طبیعت با یکدیگر متفاوت شده اند را مطرح کرده است. این فرضیه داروین با هیچگونه کشف علمی و یا آزمایش ربطی نداشت. ولی داروین با تشویق و حمایتی که از زیست شناسان معروف ماتریالیست زمانه گرفته بود، این فرضیه هایش را با مرور زمان به شکل یک تئوری مدٌعی در آورد. بنابه این تئوری موجودات از یک جدٌ ابتدایی می امدند امّا در طول زمان طولانی تفاوتهایی کم کم پیدا کرده و به این طریق متفاوت شده اند. موجوداتی که به محیط به بهترین شکل آداپته میشدند، مشخصاتشان را به نستهای آینده انتقال داده، به این طریق این تغییرهای مفید با مروز زمان جمع شده و فرد را به موجودی تماماً متفاوت از اجدادشان تبدیل میکرد.(فشاء این « تغییرهای مفید» مجهول بود.)بنابه داروین انسان هم پیشرفته ترین محصول این مکانیزم خیالی بود.داروین این مکانیزم را که در خیالش تصوٌر کرده بود،« تکامل با انتخاب طبیعی » نامید. دیگر فکر میکرد که « منشاء انواع» را پیدا کرده است: منشاء یک نوع، نوع دیگری است. این افکارش را در سال ۱۸۵۹ در کتابش به نام « منشاء انواع» آشکار کرد.

ولی داروین روبرو بودن تئوریش با خیلی از مشکلات را می دانست.این مسئله در قسمت «مشکلات تئوری» کتابش اعتراف کرده بود. فسیلها، عضوی که وجودشان به طور تصادفی قابل توضیح نبود(نضیر چشم)، حس ششم موجودات، از مشکلاتی بود که اوّل به چشم می خورد. داروین فکر می کرد که این مشکلات با کشفهای جدید در آینده حل خواهد شد، به بعضی مشکلات هم توضیهاتی بسیار کم و ناکافی آورده بود.فیزیکدان آمریکایی لیپسون، در بارهٔ مشکلات داروین چنین تفسیر کرده است: وقتی که کتاب منشاء انواع را اوّلین بار خواندم، برظاف تصوری که رایج بود، متوجٌه شدم که داروین به خودش زیاد اطمینان نداشت. به عنوان مثال قسمت « مشکلات تئوری» یک نااطمینانی بسیار واضحی را انعکاس میداد. به عنوان یک فیزیک دان ،در برابر تفسیرهایی که در مورد بوجود آمدن چشم گفته بود به تعجٌب و حیرت افتادم.

بزرگترین مشکل داروین این بود، علومی که با امید حل مسائل تئوریش به آن دل بسته بود این مسائل را بزرگتر کرده بود.داروین وقتی تئوریش را برقرار می کرد، تحت تأثیر بسیاری از زیست شناسان تکامل گر به خصوص لامارک زیست شناس فرانسوی قرار گرفته بود. بنابه لامارک مشخصاتی که موجودات هنگام زیست کسب می کردند به نسل بعدی انتقال داده، به این طریق مورد تکامل قرار می گرفتند. به عنوان مثال زرافه ها از حیواناتی نظیر آهو بوجود آمده اند که در سعی برای خوردن برگهای درختان بلند، از نسلی به نسل دیگر گردنشان دراز شده است. داروین هم به عنوان علٌت مؤثر در تکامل موجودات به تز لامارک « انتقال مشخٌصات کسب شده» سر زده است.

در حالیکه هم لامارک و هم داروین در اشتباه بودند. زیرا در آن دوران موجودات با تکنئولوژی بسیار ابتدایی در سطح خیلی ضعیفی مورد برٌسی قرار می گرفت. حتٌی اسم رشته های علمی نظیر ژنتیک و بیوشیمی وجود نداشت. تئوری هایشان فقط به قدرت تصوٌرشان بستگی داشت.

علوم و تکنئولوژی ابتدایی در زمان داروین

زمانی که داروین فرضیه اش را مطرح کرده بود، هیچ یک از رشته های علمی نظیر ژنتیک، بیوشیمی، ریاضیات وجود نداشت. این علوم اگر قبل از فرضیه داروین کشف شده بود، داروین خارج از علم بودن تئوریش را می دید و به این طریق این ادّعای بی معنی را مطرح نمی کرد. زیرا اطلاعاتی که موجودات را مشخّص می کرد در ژنها موجود بود و شرایط عادی با بوجود آوردن تغییرات در ژنها تولید جنسهای جدید را امکان نمی داد. باز در آن دوران، جامعهٔ علمی، در مورد ساختمان هجره و طریقهٔ کارش دارای اطلاعات بسیار ابتدایی بود. اگر داروین یک میکروسکوپ الکترون داشت، شخصاً شاهد پیچیده گریهای موجود در هجره می شد. بوجود نیامدن یک چنین سیستم کامل و پیچیده ای را بوسیلهٔ تفاوتهای کوچک را با چشمهای خودش می دید.اگر از بیو ریاضیات خبر داشت، نه تنها هجره بلکه به طور اتّفاقی بوجود نیامدن یک مولکول پروتون را هم درک می کرد.

بررسی ساختمان هجره فقط با کشف میکروسکوپ الکترون امکان پیدا کرد. در زمان داروین با میکروسکوپ ابتدایی که در مقابل دیده می شود فقط لایهٔ خارجی هجره قابل دید بود.

هجره دارای یک ساختمان پیچیده ای است.

در حالیکه انعکاس کتاب داروین ادامه داشت، طبیعت شناس اطریشی به نام گروگر مندل در سال ۱۸٦٥ قوانین ژنتیک را کشف کرد. کشفهای مندل که تا اواخر قرن زیاد شنیده نشد، در اوایل سالهای ۱۹۰۰ با در آمدن علم ژنتیک اهمیت پیدا کرد. باز در همان سالها ساختمان ژنها و کروموزنها کشف شد. در سال ۱۹٥۰ با کشف مولکولDNA به عنوان حافظ اطلاعات ژنتیک، تئوری را بسیار گرفتار کرد. زیرا هم پیچیده تر بودن موجودات بیش از آنچه داروین فکر می کرد، و هم بی خود بودن مکانیزم تکامل که داروین مطرح کرده بود به میدان در آمده بود. تمام این رویدادها، باید تئوری داروین را در ردیفهای گردبار تاریخ قرار می داد. امّا بعضیها با اسرار برای نوسازی تئوری و هر طور که در قرار دادن آن در یک سگّوی علمی سعی کردند. در تمام این تلاشها ، دیدن اندیشه در مورد یک سری اهداف ایدئولوژیک بیش از اندیشه در مورد علم، بسیار پر فغا بود.

تلاشهای نا امیدانه نئوداروینیزم

تئوری داروین در اوایل قرن ۲۰ ام در برابر قوانین ژنتیک با بنبست روبروشد. بنابراین یک گروه دانشمند که در نشان دادن صداقت به داروین سعی داشتند ، در سال ۱۹٤۱ در یک گردهمایی که انجمن ژئولوژی آمریکا بر قرار کرده بود، جمع شدند. ژنتیک شناسانی نظیر لدیارد ستبینس و تئودر سیوس دوبزانسکی، حیوان شناسانی نظیر ارنست مایر و هولیان هوکلس، پالئونتولوگهایی نظیر گلن ژپسن بعد از مذاکرات طولانی به این نتیجه رسیدند که لیمه ای برای داروینیزم درست کنند.

این اشخاص در برابر سوًال «منشأ تفاوفات مفیدی که باعث تکامل موجودات است چیست؟» که داروین نتوانست حل کند و با اتکا به لامارک سعی در حل آن داشت، جواب « تغییرات تصادفی» را آوردند با افزرده شدن مفهوم تغییرات به تز تفاوتات طبیعی داروین، تئوری جدیدی به نام «تئوری تکامل پیشرفتهٔ مصنوعی» به میدان در آمد.در زمان کوتاهی این تئوری جدید به عنوان نئوداروینیزم شناخته شد و کسانی هم که این تئوری را به میدان در آوردند نئوداروینیست نامیده شدند.

سالهای بعد از این صحنهٔ تلاشها ناامیدانه برای اثبات نئوداروینیزم شد. همیشه خراب شدن توسّط موتاسیونها یعنی بوجود آمدن خسارات ،تغییر مکان توسّط مداخلات خارجی در ژنهای موجودات ، آشکار بود. امّا با وجود این نئوداروینیستها با انجام هزاران آزمایش برای بوجود آوردن «موتاسیون مفید» سعی و تلاش کردند. تمام این تلاشها بدون نتیجه بود.
از طرف دیگر ،نئوداروینیستها برای اثبات اینکه اوّلین موجودات زنده همان طور که تئوری ادّعا کرده بود در شرایط دنیای ابتدایی به طور تصادفی ممکن است بوجود آمده باشند سعی کردند. امّا در این زمینه هم به نتیجه ای نرسیدند. تمام آزمایشاتی که در هدف اثبات بوجود آمدن تصادفی موجودات بودند، ناموفّق شد.
حسابات احتمال، نشان داد که یک عدد از پروتئینها که منشأ موجودات است نمی تواند به طور تصادفی بوجود آمده باشد. بنابه ادّعای تکامل گران بوجود آمدن هجره، کوچکترین واحد موجودات نه تنها در نتیجهٔ شرایط تصادفی دنیای ابتدایی و بدون کنترل بلکه توسط تکنولوژی پیشرفتهٔ لابراتورهای قرن ۲۰ ام هم امکان نگرفت.
تئوری نئوداروینیست ،از طرف دیگر هم توسط ثبتهای فسیل مورد حضیمت قرار گرفت. در میان فسیلهایی که در نتیجهٔ سالها کار آرکئولوژیک پیدا شده بود ،در هیچ جای دنیا آثاری از تکامل موجودات از شکل ابتدایی تا شکل تکامل یافته بنابه تئوری داروین پیدا نشد. با انجام کارهای مقایسه ای آناتومی دیده شد که موجوداتی که فکر می شد از یکدیگر تکامل یافته اند، صاحب مشخصات آناتومیک (بدنی) خیلی متغاوتی هستند و اصلاً جد یکدیگر و یا دوام نوع دیگری نیستند.

ادامهٔ بخش دوّم:
امّا نئوداروینیزم نه تنها علمی نبود بلکه یک ظهوری ایدئولوژیکی و حتّی یک نوع " دین باطل" بود. به طوریکه هولیان هوکسلی از برگزیده کنندگان معروف تئوری داروینیزم در کتابش به نام " دین بدون وحی" که در سال ۱۹۵۸ پش شد، آن را به طور آشکار واضح کرد. هوکسلی، علّت دین بودن تکامل را در نوشتهٔ دیگرش چنین آشکار می کرد:
یک دین ،در اصل یک نوع بینشی است که تمام دنیا را در بر می گیرد. بنابر این تکامل ، می تواند مسئولیت ایمان به خدا را به جا آورد، یعنی می تواند مظهر قوی ای باشد که ایمان و امیدهای انسانیت را هماهنگ می کند. عین این حقیقت، توسط مایکل روز متفکّر کانادایی که خودش را به عنوان یک " تکامل گر باثبات" معرفی می کرد در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۳ برگزار شد چنین بازگو شده بود: " هیچ ترددی وجود ندارد که، خیلی از تکامل گرایان در گذشته و حتّی امروزه هم، تکامل را به عنوان یک عقیدهٔ حاوی عنصر های مخصوص یک دین بی دین قبول کرده اند...من با ورود به اعماق تکامل به عنوان یک تئوری علمی، ایا طور می بینم که تکامل در واقع خودش را در خدمت ناتورالیزم قرار داده است..." (مایکل روز " نان لیترالیست آنتی اوولوشین" ، سمپزیوم آآآس : " ده نیو آنتی اوولوشینیزم" ، ۱۳ فوریه ۱۹۹۲ ،بوستن)
به این سبب، حامی گرایان تئوری تکامل با وجود تمام دلایل ضد تئوری، به حمایت تئوری هنوز ادامه می دهند. بنابه این افراد ، تکامل ایمانی است که از آن هیچ وقت نمی توان امتناء کرد. تنها علّت افکار جداگانهٔ موجود در بین آنها، وجود مدلهای مختلف مربوط به بوجود آمدن تکامل می باشد. مهمترین نمونهٔ این مدلهای مختلف ،" تکامل جهش دار" می باشد که به عنوان یک سناریو حیرت انگیز به شمار می آیند.
تکامل جهش دار

در حال حاضر در دنیا وقتی" تئوری تکامل" گفته می شود، اوّلین مدلی که به خاطر می آید مدل نئوداروینیست می باشد. امّا در چند دههٔ اخیر، طک مدل متفاوت دطگر ظاهر شده است: " توازن قطع شده" و یا با اسم دیگرش "تکامل جهش دار" می باشد.

----------SAYFA 46----------

امروزه در آمریکا و اروپا و خیلی از کشورها هزاران دانشمند تئوری تکامل را رد کرده، کتابهای علمی زیادی در مورد رد تئوری پخش کرده اند. چند تا از آنها داده شده است.
این مدل در اوایل دههٔ ۷۰ ، توسط دو فسیل شناس آمریکایی به نامهای نیلس الردج و استفان زی گولد ، با سرو صدای زیادی مورد حمایت قرار گرفت. این دو دانشمند تکامل گر، تکذیب ادعاهای تئوری داروینیست از طرف فسیلهای موجود را می دانستند. فسیلها ثابت می کرد که موجودات در روی زمین با تکامل تدریجی بوجود نیامده اند، بلکه ناگهانی و به طور کامل بوجود آمده اند. نئوداروینیستها با امید پیدا شدن فسیلهای مذکور زندگی می کردند که هنوز هم با آن امید زندگی می کنند، امّا الدردج و گولد بیهوده بودن این امید را فهمیده بودند. در مقابل این وضعیت، چون نمی توانستند از فکر تکامل صرف نظر کنند، مدل جدیدی را به میدان در آوردند: تکامل جهش دار، یعنی تکامل با تغییرات کوچک تدریجی بوجود نیامده، بلکه ناگهانی و با تغییرات بزرگی بوجود آمده است.
این مدل در حقیقت یک مدل رویایی بود. به عنوان مثال اُ.ح شیندولف فسیل شناس اروپایی و پیش قدم الدردج و گولد برای نشان یک نمونع در مورد" تکامل جهش دار" ، بوجود امدن اوّلین پرندهٔ موجود در تاریخ از یک تخم مرغ خزنده را توسّط " گروس موتاسیون"، یعنی بوجود آمدن تغییرات بزرگ تصادفی در ژنها، را ادعا کرده بود.

----------SAYFA 47----------

نژاد پرستی و دشمنیش با ترکها

یکی از مشخصات مهم در عین حال نیمه پنهان داروین این بود که ،نژادهای سفید اروپایی را برتر از دیگر نژادهای انسانی می دانست و قبول می کرد. داروین با اظهار اینکه انسانها از تکامل موجوداتی شبیه میمون بوجود آمده اند، ادعا می کرد که بعضی نژادها خیلی بیشتر پیشروی کرده اند، بعضی ها هم هنوز مشخصات میمون مانند دارند. در کتابش به نام افزایش انسانها که بعد از " منشاء ترکها" پخش شد، تفسیرها یی شبیه واضح و آشکار بودن تضادهای بین نژادها کرده است. داروین در کتاب مذکورش، سیاه پوستان و نژادهای محلّی استرالیا را با گوریلها در یک کفه گذاشته و ادّعا کرده است که اینها با مرور زمان توسّط " نژادهای مدنی" از بین خواهند رفت و چنین افزوده است: در آیندهٔ نزدیکی که شاید قرنها طول نخواهد کشید، نژادهای مدنی انسانی، نژادهای وحشی را به طور کلّی از کرهٔ زمین پاک کرده و به جای آنها خواهند نشست از طرف دیگر میمونهای انسان نماهم حتماً از بین خواهند رفت. به این طریق واسطه بین انسان و نزدیکترین خویشاوندانش توسعه خواهد یافت. در نتیجهٔ آن نژادهای مدنی تری از نژادهای امروزی اروپایی و نیز میمونهایی عقب تر از سیاه پوستان، محلی های استرالیا و گوریلها باقی خواهند ماند.

----------SAYFA 48----------

این افکار پوچ داروین فقط در تئوری نبود. داروینیزم، از تاریخی که به میدان درآمد مهمترین حامی علمی نژادپرستی شده بود.داروینیزم که تکامل موجودات را در مجادلهٔ حیاتی قبول داشت، به اقوام مختلف اجرا شد و توده ای به نام " داروینیزم اجتماعی" به میدان در آمد. داروینیزم

اجتماعی، وجود نژادهای انسانی را در طبقه های مختلف تکامل، برتری نژادهای اروپایی بر نژادها را قبول کرده، خیلی دیگر از نژادها را در حامل بودن مشخصات میمون مانند ادعا کرده است. داروین بنابه خودش بین ملّتهایی که آنها را به عنوان "نژادهای پست" می دید، ملّت ترک را هم شمارده است! در نامه ای که به گراهام بنیان گذار تئوری تکامل در تاریخ ۳ جولای ۱۸۸۱ نوشته بود، افکار نژاد پرتش را چنین واضح کرده است: دعوای مربوط به انتخاب طبیعی (سلکیسون طبیعی) ، در پیشرفت مدنیتها بیش از آنچه شما فکر می کنید بسیار مفید بوده و می باشد. که می توانم آنرا نشان دهم. فکر کنید چند صد سال پیش وقتی اروپاییها توسط ترکها مورد احاطه قرار گرفتند، ملتهای اروپایی با چه خطر بزرگی روبرو شده بودند، در حالیکه این الان یک فکر پوچی است. نژادهای مدنی که به عنوان نژادهای اروپایی شناخته می شوند، در مجادلات حیات در مقابل وحشیگریهای ترکها غالب شده بودند. وقتی به آیندهً نه چندان دور دنیا نگاه می کند،می بینم که اغلب چنین نژادهای پست توسّط نژادهای برتر مدنی از بین می روند.

همانطور که دیده می شود چارلز داروین ملّت ترک را که با سخنان رهبر بزرگ آتاتورک از قبیل " شخصیت ملّت ترک ولا است، ملصت ترک پرکار است، ملّت ترک زرنگ است" و "ترکیت، منبع عمیق ترین اعتمادم و بزرگترین منبع شادی من است" مورد تحسیس قرار گرفته است، با کلمات " باربار"و " نژادپرست" افاده کرده است. در حالیکه بدون تردید جدایی و تفاوت بین نژادها نمی تواند وجود داشته باشد. ملّت والای ترک نیز دارای فرهنگی بسیار عمیق و اةاقی والا بوده، و با این مشخصاتش ملت باشرفی است که به تاریخ جهت داده است.
مدنیتهای بنیان شده توسّط ملّت ترک که صاحب سه دولت از هشت دولت بزرگ دنیا در تاریخ بوده اند، آثاری از فرهنگ ولا، عقل، اخلاق و ایمانشان می باشد.
در حالیکه داروین، با افاده های "ترکهای باربار" ،"نژادپست" در واقع دشمن ترک بودن دولتهای امپریالیست اروپایی را نشان می دهد. این قدرتها که خواستار از بین بردن حاکمیت و قدرت ترکها بودند، منشاء این افکار را در داروینیزم پیدا کرده بودند. این قدرتها سعی کردند این افکار زشت را در جنگ آزادی ترکها اجرا نمایند، امّا در مقابل همّت، عقل ، جسارت و پایداری ملّت ترک به هضیمت بزرگی دچار شدند.
کسانیکه امروزه در ترکیه تئوری داروین که یک نژادپرست و دشمن ترک می باشد و تئوریش در مقابل علم پوچ می باشد را حمایت می کنند، شاید بدون اختیار به اهداف سیاسی مشابهی خدمت می کنند.

بنابه همین تئوری ، بعضی از حیوانات خشکی ، ممکن است با گذراندان تغییرات ناگهانی و عمده، ناگهان به یک ساختمان بزرگ تبدیل شده باشند. این ادّعاها که بر خلاف تمام قوانین ژنتیک، بیوفیزیک و بیوشیمی می باشد، فقط تا اندازهً داستانهای بچه گانه ای که تبدیل قورباغه را به پرنس تعریف می کند جنبهً علمی دارد.امّا بعضی از فسیل شناسان تکامل گر که در مقابل بهرانی که ادعای نئوداروینیست دچار شده بود روزهای سختی را می گذراندند، برای فرار از آن به این تئوری خیلی مسفره تر از نئوداروینیزم می باشد پناه بردند. تنها هدف این مدل ها نطور که قبلاً ذکر کردیم آشکار کردن نقاط تاریک در مورد فسیلها که مدل نئوداروینیست قادر به پاسخ گویی آن نبود می باشد. امّا این یک حقیقت قاطعی است که، آشکار کردن نقاط تاریک در مورد فسیلها با ادعاهایی شبیه " بوجود آمدن ناگهانی پرندگان از تخم های خزندگان" به طور کلّی

کاری دور از عقل و فکر می باشد. زیرا برای تکامل یک نوع به نوع دیگر، باید در اطلاعات ژنتیک آن تغییرات بسیار بزرگ و مفیدی بوجود آمده باشد. در حالیکه هیچ گونه موتاسیون اطلاعات ژنتیک را عوض نکرده و به آن اطلاعات جدیدی افزوده نمی کند. موتاسیونها فقط باعث کم شدن و یا خراب شدن اطلاعات ژنتیک می شود." موتاسیونهای بزرگ نیز توسُط حامیان تکامل جهش دار خیال کی شد، باعث کم شدن و خراب شدن اطلاعات ژنتیک می شدند.
در ضمن مدل " تکامل جهش دار" نیز، در مقابل سوًال " چگونه بوجود آمدن اوٌلین موجودات" که باعث بر شکستگی مدل داروینیست در اوٌلین مرحله شده بود، باز در اوٌلین مرحله برشکسته شد. با توجه به اینکه حتی یک پروتئین هم تصادفی بوجود نمی آید، بوجود آمدن این بافتها از تریلیونها پروتئین خواه به طور تکامل " جهش دار"، خواه به طور تکامل "مرحله ای" هیچ معنی ای ندارد. امروزه مدلی که در دنیای تکامل هنوز اعتبار دارد و وقتی "تکامل" گفته می شود به عقل می آید، نئوداروینیزم می باشد. درقسمتهای بعدی ، ابتدا دو مکانیزم خیالی مدل داروینیست بررسی شده، سپس ثبتهای فسیل مورد توجه قرار خواهد گرفت. بعد از آن نیز مسئلهً بوجود آمدن اوٌلین موجودات که هم مدل نئوداروینیست و هم مدل "تکامل جهش دار" را بر شکسته کرده است مورد بررسی قرار می گیرد.
گفتن این نکته در ابتدا مفید است : حقیقتی که در هر مرحله با آن روبرو خواهیم شد یک داستان و یک حیله بزرگ بودن سناریو تکامل می باشد. پشتیبانی شدن این سناریو که حدود ۱٤۰ سال دنیا را قول زده است، به خصوص بعد از آخرین اطلاعات علمی امکلن ندارد.

مکانیزم خیالی تئوری تکامل

امروزه مدل نئوداروینیست را که بعنوان تئوری تکامل تعریف کرده ایم،موجودات را بر اساس دو مکانیزم اصلی تکامل یافته اند مطرح می سازد:انتخاب طبیعی و تغییرات دو مکانیزمی هستند که همدیگر را پوشش می دهند.منشا تغییرات هستی،تغییراتی است که بر حسب تصادف در ساختار ژنتیکی موجودات بوجود می آید.خصوصیاتی که توسّط این تغییرات بوجود می آید،توسّط مکانیزم انتخاب طبیعی انتخاب میشود بهمین خاطر موجودات تکامل میابند.با بررسی دقیقتر این داستان که بشکل یک تئوری معقول تعریف میشود،در واقع به نبودن یک چنین مکانیزمی پی خواهیم بُرد زیرا نه انتخاب طبیعی ونه تغییرات مطرح برای تکامل موجودات کوچکترین تاثیری بر این ادّعا که نوعها تکامل یافته اند و تبدیل بیکدیگر شده اند نمیکند.

انتخاب طبیعی:انتخاب طبیعی توسّط زیست شناسان قبل از داروین هم شناخته شده،فقط بطوریک مکانیزم که نوعها در آن بدون هیچ تغییری بطور ثابت مانده بعنوان یک مسیر طبیعی شناخته شده بود برای اوّلین بار داروین ادّعای اینکه این مسیر دارای یک نیروی تکامل گرا میباشد را مطرح کرده و تمام تئوری خود را بر مبنای این ادّعا شکل داده است.در حالیکه از داروین تابه امروز کوچکترین دلیلی بر اینکه موجودات توسّط انتخاب طبیعی تکامل یافته اند وجود ندارد.فسیل شناس موزه آثار طبیعی تاریخی انگلستان تکامل گرای معروف بنام پاترسون این حقیقت را چنین قبول میکند:هیچ کسی با مکانیزمهای انتخاب طبیعی نوع جدیدی تولید نکرده است.هیچ کسی نزدیک یک چنین چیزی هم نشده است.امروزه بیشترین موضوع بحثی نئوداروینیست این می باشد.انتخاب طبیعی طبق شرایط اقلیمی و جغرافیایی آن موجوداتی که با این شرایط سازگار می باشد زندگی و نسل خود را ادامه داده و آن موجوداتی که با این شرایط سازگار نیستند از بین خواهند رفت را در نظر می گیرد. بعنوان مثال یک گروه گوزن که در میان درندگان زندگی می کنند آنهایی که تندتر می دوند در حیات باقی خواهند ماند. امّا این روند هر چقدر هم که طول بکشد گوزن را تبدیل به موجوداتی دیگری نخواهد کرد. گوزنها همیشه گوزن باقی خواهند ماند. وقتی نگاهی به چند واقعهً رسد شدهً انتخاب طبیعی تکامل گرایان نگاه می کنیم براحتی پی به اینکه چیزی جز رنگ کردن چشم نمی باشد می بریم.

پروانگان انقلاب صنعتی

در کتاب داگلس فوتویاما که در سال ۱۹۸۶ تحت نام تکامل زیستی منتشر شده بود یکی از منابع و مراجع مورد قبول برای توضیح تئوری انتخاب طبیعی مطرح می گردد.یکی از مثالهای مهمّی که فوتویاما در کتابش مطرح می سازد این است که به کدر شدن رنگ پروانگان در انگلاستان دوران انقلاب صنعتی اشاره می کند. فقط در کتاب فوتویاما نه بلکه در تمام کتابهایی که از تکامل گرایی حمایت می کند به این داستان کور شدن رنگ پروانگان اشاره شده است. داستان بر پایهً یک سری تحقیقات و بررُسیها که در سال های ۱۹۵۰ از طرف یک فیزیکدان و زیست شناس انگلیسی بنام برنارد کتلول تکیه دارد و خلاصهً آن چنین است : در انگلاستان با شروع انقلاب صنعتی, در منطقهً منچتر پوستهً درختان درد بوده بخاطر همین با نشستن پروانه های پر رنگ بنام {ملانیک} از طرف پرندگان که از طریق اینها تغذیه می شدند راحت تشخیص داده و مورد هدف واقع می شدند. فقط بعد از ۵۰ سال در نتیجهً آلودگی صنعتی جلبکهای موجود بر روی این درختان می میرند و تنهً این درختان کدر می شود و حال پروانه های روشن رنگ مورد هدف این پرندگان واقع می شوند.بخاطر همین از نظر تعداد پروانه های روشن رنگ کم می شود ولی پروانه های کدر رنگ بخاطر استتار شدن تعدادشان زیاد می گردد. تکامل گرایان این روند را بعنوان بزرگترین دلیل برای تئوری خود می بینند و پروانه های روشن رنگ را بمرور زمان تبدیل به پروانه های کدر شده و تکامل می یابند می بینند که چیزی جز رنگ کردن چشم نمی باشد.

در حالیکه اگر بدرستی این مثال فرض شود کوچکترین دلیلی برای حمایت از این فلسفه وجود ندارد. زیرا انتخاب طبیعی تجربه شده نوع جدیدی که از قبل وجود نداشته را بیرون نیاورده است.

قبل از انقلاب صنعتی نیز در میان این گرایش پروانه موردهای سیاه ذاتاً وجود داشت. فقط تعداد پروانه های موجود تغییر کرده است. پروانه ها آنطور که برای تغییر نوع وجود دارد دارای عضوی نو ویا خصوصیات جدید نشده اند. برای اینکه یک پروانه بتواند به نوع دیگری تبدیل شود.از ابتدا, ساکن بایستی دارای نقشهٔ ژنتیکی آن موجود باشد که بتواند خصوصیات فیزیکی آن موجود را اجرا کند.
جواب کلّی که در برلبر داستان پروانه های دوران صنعتی می توان داد اینست که امّا این موضوع یک وجه جالبی دارد : نه تنها تفسیر این داستان خود این داستان هم اشتباه می باشد. در کتاب ایکونس آف اولوشن که در سال ۲۰۰۰ که توسط زیست شناس مولکولی بنام جاناتان ولس.نوشته و بچاپ رسیده به این نکته اشاره می کند که پروانه های انقلاب صنعتی که تقریباً در تمام کتابهای تکامل گرایان به آن اشاره شده و مانند یک سمبل الهی پذیرفته شده حقایق را منعکس نمی کند. ولس در کتاب خود قسمت تحقیقی این داستان را که توسط برنارد کتلولد انجام گرفته بود در واقع چیزی جزجنجال نمی باشد را توضیح می دهد. برخی از عناصر اصلی این سکاندال را چنین می توان مطرح کرد :
توضیح عکس ۵۳ : مثال پروانه های تحوّل صنعتی در انگلاستان بعنوان مهمترین دلیل انتخاب طبیعی تکامل گرایان بحساب می آید. در حالیکه در این میان یک چنین تحوّلی وجود ندارد. زیرا نوع جدیدی از پروانه بوجود نیامده است. عکس سمت چپ قبل از انقلاب صنعتی و عکس سمت راست درختان و پروانه ها را بعد از انقلاب صنعتی نشان می دهد.

بعد از آزمایشات کتلول آزمایشات و تحقیقات زیادی در این خصوص انجام گرفت و از پروانه های مورد بحث فقط یک نوع از آنها را به تنهٔ درخت می چسبد دیگر نوعها همه زیر شاخه های افقی و نزدیک به تنه می مانند را تثبیت کردند بعد از ۱۹۸۰ به این طرف این موضوع که پروانه ها بندرت برتنهٔ درخت می نشینند از طرف همه مورد قبول واقع شد. در این مورد بیش از ۲۵ سال تحقیق توسط دانشمندانی مثل سریل کلارک،روری هولت،مایکل ماژروس،تونی لیئبرت،پاول برکفیلد
این را گذارش می دهند که آزمایشات کتلول بر روی پروانه های خارج از رفتار طبیعی بوده و مجبور به انی نوع رفتار شده اند بخاطر همین غیر قابل قبول می باشد.
محققان با بررسی آزمایشات کتلول با دیگر نتایج جالب روبرو شدند در مناطق دور از آلودگی انگلاستان بر خلاف آنچه که پروانه های روشن بیشتر باشد پروانه های کدر از نظر تعداد چهار برابر پروانه های روشن درآمدند. یعنی بر خلاف آنچه که کتلول در کتاب خود نوشته و از طرف تمام تکامل گرایان بعنوان مبدأ وجوع در کتابهایشان نوشته بودند میان تعداد پروانه ها و تنهٔ درخت ربطی وجود ندارد.
با برٌرسی بیشتر اصل مطلب, ابعاد این سکاندال بزرگ شد : عکس پروانه هایی که از طرف کتلول بر روی تنهٔ درخت گرفته شده بود اینها در واقع پروانه های مرده بودند که توسط کتلول بر روی تنهٔ درخت چسبانده و یا سنجاق زده بود. زیرا در حقیقت پروانه ها بخاطر اینکه بر تنهٔ درخت مستقر نمی شوند و بر زیر شاخه ها مستقر می شوند شانس گرفتن چنین عکسی را نداشت.
این حقایق فقط در پایان دههٔ ۹۰ توسط دنیای علمی کشف شود. دهها سال بعنوان یکی از بزرگترین لوازم درسهای " ورود بتکامل" بدینترتیب مردود گردیده و در میان تکامل گرایان ایجاد امید شکستگی کرده است. یکی از این افراد بنام جری کوین چنین می گوید :
واکنشی که در برابر این حقیقت انجام دادم واکنشی بود که وقتی من ۶ ساله بودم و بجای بابانوئل پدرم هدایا را می آورد احساس نا امیدی می کردم بود. بدینترتیب معروفترین مثال انتخاب طبیعی بعنوان یک سکاندال در تاریخ جای خود را گرفت و چنین چیزی اجتناب ناپذیر بود. زیرا انتخاب طبیعی بر خلاف ادٌعای تکامل گرایان یک مکانیزم تکامل نیست. زیرا دارای خصوصیاتی مثل اضافه کردن یک عضو ویا کم مردن یک عضو ویا یک نوع را تبدیل بنوع دیگر کردن نمی باشد.

انتخاب طبیعی چرا ساختارهای پیچیده را نمی تواند توجیح کند؟
انتخاب طبیعی هیچ چیزی به تئوری تکامل نداده است. زیرا این مکانیزم هیچ وقت اطلاعات ژنتیکی یک نوع را گسترش نمی دهد. هیچ وقت یک نوع را تبدیل بنوع دیگر نمی کند یعنی ستارگان دریایی را به ماهی, ماهیان را به قوربغه , قورباغه ها را به تمساح و تمساح ها را تبدیل به پرنده نمی کند.
یکی از پشتیبانان بزرگ تکامل جهشی بنام گولد بن بست انتخاب طبیعی را چنین بیان می کند:
عصارهٔ داروینیزم را با یک جمله می توان مطرح کرد: انتخاب طبیعی نیروی خلّاقیت تغییرات تکاملی می باشد." هیچ کسی نقش منفی انتخاب طبیعی در حذف آنچه را که مناسب نیست را نمی تواند منکر شود.امّا تئری داروین ار آن آنچه را که مناسب می بیند خلق کردن را نیز می خواهد.
یکی از اصلوب اشتباهی که میان تکامل گرایان بکار برده می شود. اینست که انتخاب طبیعی را بعنوان یک طرّاح عاقل نشان می دهند. در حالیکه انتخاب طبیعی دارای یک چنین فهمی نمی باشد. برای موجودات زنده چه چیزی خوب چه چیزی بد می باشد نمی تواند از هم جدا کند. بخاطر همین انتخاب طبیعی سیستمهایی که دارای ساختار پیچیده هستند و همچنین عضوها را بهیچ وجه قادر به توضیح نمی باشد.
توضیح عکس ۵۵ : انتخاب طبیعی هیچ دستی در تئوری تکامل ندارد. زیرا این مکانیزم بهیچ وجه اطلاعات ژنتیکی یک نوع را پربار نمی سازد. هیچ وقت یک نوع را تبدیل بنوع دیگر نمی کند.

سیستم و عناصر مورد بحث از عناصر و ذرّات بسیار مختلفی تشکیل شده است که نبودن یکی از آنها مانع کار کردن سیستم می شود. این نوع سیستمها بنام سیستمهای کمپلکس و پیچیده می باشند. بعنوان مثال چشم انسان بشکل ساده تری نمی توان در نظر گرفت زیرا تا وقتی که با تمام جزئیات لازم یکجا نباشد نمی تواند عمل کند. یک چنین فهمی که این نوع سیستم را بوجود می اورد, از قبل باید حساب اینکه چه فایده ای را می خواهد بدست آورد, بکند. انتخاب طبیعی چون یک مکانیزمی است که ادراک و اراده ندارد یک چنین کاری نمی تواند بکند. این حقیقت اگر یکسری تغییراتی که همدیگر را تعقیب می کنند نشان دهند که ساختن یک عضو پیچیده امکان ناپذیر است تئوری من مطلقاً مردود خواهد شد" همانطوری که داروین هم اندیشه می کرد, توری تکامل را از پایه گست.
انتخاب طبیعی فقط از میان موجودات زنده آن یکی را که ضعیفتر, سقط, و از نظر سازش با شرایط محیطی مشکل دارند را انتخاب می کند. نوعهای جدید, اطلاعات جدید ژنتیکی و یا عضوهای جدید خلق نمی کند.یعنی خصوصیت تکامل گرایی ندارد. داروین هم این حقیقت را تا مدّتی که تغییرات با فایده بوجود نیاید اینکه انتخاب طبیعی بهیچ دردی نمی خورد قبول کرده است. بهمین خاطر نئوداروینیزم در کنار انتخاب طبیعی "بخاطر تغییرات بافایده" تغییرات را مجبوراً گذاشته است. در حالیکه تغییرات فقط و فقط دلیل تغییرات با ضرر می باشد.

موتاسیون(تغییرات)

موتاسیونها،در مولکول د.ن.آ. که اطّلاعات ژنتیکی را در بر دارد و در هسته سلّول موجودات زنده هست به تغییرات جا و گسستگیها که در نتیجه تأثیرات شیمیایی و رادیواکتیو بوجود می آید گویند.موتاسیونها،تشکیل دهنده د.ن.آ. نوکلئوتیدها را تخریب کرده ویا جایشان را عوض می کند.خیلی وقت هم باعث خسارت و تغییراتی میشود که توسّط سلّول غیر قابل ترمیم میباشد.بخاطر همین آنچه که تکامل گرایان به موتاسیون تکیّه میکنند،اصولاً عصای سحری که موجودات را به تکامل رسانده نمیباشد.تاثیر دقیق موتاسیونها با ضرر میباشد.تاثیری که و تغییراتی که موتاسیونها میتوانند مسبّب ان باشند از نوع تغییراتی است که فاجعه های هیروشیما،ناگازاگی ویا چرنُبیل میباشد.یعنی مُرده ها،سقطها و بیماران...

دلیل این بسیار ساده است:د.ن.آ. بیک سیستم و نظم پیچیده ای صاحب میباشد.کوچکترین تاثیری بر روی این مولکول فقط باعث ضرر بر روی بدن میشود.ژنتیک شناس آمریکایی بنام ب.ج.رانگاناتان این مسئله را چنین بازگو میکند:موتاسیونها،کوچک،سرسری و مضرّ میباشد بندرت بوجود می آیند و بهترین احتمال اینست که خنثی میباشند.این چهار خصوصیت نشانگر اینست که نمیتواند یک رشد تکاملی داشته باشد.ذاتاً در یک اُرگانیزم تخصصّ یافته بوجود آمدن یک چنین تغییرات سرسری یا خنثی ویا مضرّ میباشد.تغییری که در یک ساعت مُچی بوجود خواهد آمد آنرا تکامل نخواهد داد.به احتمال زیاد ضرر خواهد داد یا اینکه خُنثی خواهد ساخت.

یک زمین لرزه باعث رشد یک شهر نمیشود بلکه ویرانش میکند.تا امروز بیک مورد از موتاسیون که بدون ضرر باشد دسترسی پیدا نشده است.بعد از جنگ جهانی دوّم در نتیجه سلاحهای بالیستیکی برای تحقیق و بررسی نتایج آنها مرکز کمیته تاثیر ژنتیکی رادیواکتیو اتمیک بوجود آمد که در ارتباط با گذارشی که در این مورد آماده گردید یک دانشمند تکامل گرا بنام وارن ویوور چنین میگفت:خیلیها در برابر نتایج تمام موتاسیونهای بررسی شده که مضرّ میباشند تعجّب خواهند کرد،زیرا موتاسیونها بخشی از تکامل که مهمّ میباشد تشکیل میدهد.چطور میشه که یک تاثیر خوب،یعنی تکامل یافتن یک موجود زنده به فُرمهای بالاتر همه در نتیجه موتاسیونهای با ضرر بوجود آمده باشد؟

توضیح عکس 57:

در نتیجه موتاسیون اطّلاعات جدیدی به د.ن.آ. افزوده نمیشود بخشهایی که اطّلاعات ژنتیکی را در بر دارد این بخشها از جایشان کنده شده،تخریب شده و یا به بخشهای مختلف د.ن.آ. نقل میشوند.امّا مطلقاً به هیچ وجه موتاسیونها بیک موجود زنده یک عضو و یا خصوصیت جدیدی اضافه نمیکند.فقط باعث اینکه پا از پُشت و یا گوش از شکم در آید شوند.

توضیح عکس 58:

در چپ:یک مگس معمولی میوه

در راست:در نتیجه رادیواکتیویته مگس معمولی پاهایش از سرش در آمده و یک موتاسیون انجام گرفته بعضی از ضررهایی که موتاسیونها در بدن انسان بوجود می آورد.در چپ یک بچّه متاثّر از فاجعه چرنُبیل

تمام سعی و تلاشهایی که از گذشته تاکنون در ارتباط با «بوجود آمدن موتاسیون بافایده بی نتیجه مانده است.تکامل گرایان بر روی مگسهای میوه که براحتی تولید میکنند و تحت موتاسیون قرار داد نشان راحتتر میباشد دهها سال بر روی مگسها آزمایشات موتاسیون انجام دادند.این موجودات تحت هر نوع موتاسیون برای ملیونها بار قرار گرفتند.امّا به یک موتاسیون بافایده دسترسی پیدا نشد.ژنتیک شناس تکامل گرایی بنام گُردُن تایلر در این خصوص چنین میگوید:این حقیقتی است که از چشمها در رفته است.شصت سال است که ژنتیک شناسان در چهار گوشه دنیا برای اثبات تئوری خود این مگسهای میوه را پرورش میدهند.امّا حتّی یک نوع و حتّی تغییر یک انزیم را نیز رسد نکرده اند.یک متحققّ دیگر بنام مایکل پیتمان،ناموفّقی آزمایشات بر روی مگسهای میوه را چنین توضیح میدهد:ژنتیک شناسان بی شماری مگسهای میوه را نسلهای متمادی تحت موتاسیونهای بی شماری قرار دادند.خوب آیا در نتیجه،یک تکامل ساخت انسان بوجود آمد؟متاَسفانه خیر.تعداد اندکی از این موجوداتی که توسّط ژنتیک شناسان بوجود آمد توانست در شرایط معمولی زندگی کنند.در واقع تمام مگسهایی که تحت موتاسیون قرار گرفتند یا مُردند یا سقط و یا نیروی تولید مثل خود را از دست دادند.برای خود انسان هم وضعیّت بهمان شکل است.موتاسیونهای رسد شده بر روی انسانها تمامشان مُضرّ بودند.در کتابهای طبّی بعنوان مثال موتاسیون مثل مونگولیزم،سندروم داون،آلبنیزم،کوتوله بودن و غیره فروریختگی ذهنی و جسمانی و یا بیماریهایی مانند سرطان هر کدامشان آثار تخریبی موتاسیونها را جلو چشم میگذارند البتّه از روند و مدّتی که انسانها سقط و یا بیمار میشوند نمیتوان بعنوان مکانیزم تکامل بیان کرد.در سه مادّه اساسی که چرا موتاسیونها نمی تواند ادّعای تکامل گرایان را حمایت کند بر این اساس است

موتاسیونها برای همیشه مضرّ میباشند:موتاسیونها بخاطر اینکه خودبخود بدون هیچ کُنترلی بوجود می آیند همیشه موجوداتی را که تحت این موتاسیونها قرار میگیرند را ضرر میرسانند.اگر منطقی که بخواهیم فکر کنیم کوچکترین مُداخله ای بیک ساختار پیچیده و مکمّل نتنها آن ساختار را تکامل نمی بخشد بلکه تخریب میکند.چنانچه تا کنون اصلاً موتاسیونی که ضرر نداشته باشد رسد نشده است.

در نتیجه موتاسیون اطّلاع جدیدی به د.ن.آ. افزوده نمیگردد:در نتیجه موتاسیون بخشها و قطعاتی که معلومات ژنتیکی را در بر دارد از جایشان کنده میشود،تخریب شده و یا به جاهای دیگر د.ن.آ. منتقل میشود.امّا موتاسیونها بهیچ وجه به جانداران یک خصوصیت و یا یک عضو جدید اضافه نمیکند.فقط باعث این میشود که عضوها از جاهای مختلف بدن در آید.برای اینکه موتاسیون به نسل بعدی بتواند انتقال پیدا کند حتماً باید در سلّولهای تولید مثل باید بوجود آید:تغییراتی که در یک بخش از بدن بوجود می آید به نسل بعدی منتقل نمیشود.بعنوان مثال چشم یک انسان،تحت تاثیر اشعه رادیواکتیو و دیگر موارد تاثیری موتاسیون یافته واز شکل اصلی خود میتواند متفاوت شود.امّا این به نسل بعدی منتقل نمیشود.امکان اینکه موجودات تکامل یافته باشند وجود ندارد،زیرا در طبیعت مکانیزمی که بتواند آنها را تکامل بخشید وجود ندارد.ذاتاً اگر به ثبت فُسیلها نگاه شود یک چنین سناریویی را که اجرا نشده پی خواهید بُرد.

بخش چهارم

فسیلها تکامل را رد می کنند

طبق تئوری تکامل تمام موجودات مشتق یکدیگر هستند.موجود بودن یک نوع زنده از قبل،در طول زمان به نوع دیگری تبدیل شده و تمام نوعها به این شکل پدیدار شده است.طبق این تئوری تبدیل (تغییر)صدملیونها سال بخش درازی از زمان را در بر گرفته و مرحله مرحله پیش رفته است.در این صورت،در طول تغییر دراز مدت آنطور که ادعا میشود نوعهای میانی بی شماری بایستی بوجود آمده و زندگی کرده باشد.

بن بست فرمهای گذرمیانی

طبق این ادُعا در گذشته، بایستی هنوز با داشتن خصوصیات ماهی از طرف دیگر با کسب خصوصیات خزندگان موجوداتی نیمه ماهی نیمه خزنده زندگی کرده باشند و یا با داشتن خصوصیات خزندگان ازطرفی دیگر با کسب برخی از خصوصیات پرندگان ممکن است پرندگان خزنده بوجود آمده باشند. اینها بخاطر یک روند گذر میانی بایستی موجوداتی، ناقص، معلول ، با عیب باشند. تکامل گرایان این موجودات خیالی رابا اعتقاد براینکه در گذشته زندگی کرده اند"فرم گذر میانی" نامگزاری کرده اند.

اگر واقعاً این نوع موجودات در گذشته زندگی کرده باشندمی بایستی تعداد آنها و انواعشان میلیونها و حتُّی ملیاردها باید باشد. و به آثار این موجودات عجوبه مطلقاً بایستی درثبت فسیلها پدیدار شود.

زیرا تعداد این فرمهای گذرمیانی بایستی ازتعداد تمام حیوانات شناخته شده بیشتر و در چهار گوشه جهان با دلایل فُسیلهای گذر میانی پُر شده باشند.داروین ریشه نوعها را چنین بیان کرده است:اگر تئوریم درست باشد، تعداد بیشماری از نوعهای گذر میانی که رابطه میانی نوعها میباشند حتماً میبایستی زندگی کرده باشند و دلایل زیستن آنها را هم فقط از میان فسیلها میتوان یافت.

فقط داروین نویسنده این سطور، بر اینکه به آثار این فرمهای گذر میانی هنوز هم که هست دسترسی نیافته واقف بود. و اینرا که تئوری او با بن بست بزرگی مواجع شده بود میدید.بخاطر همین در کتاب ریشه نوعها در بخش مسائل این تئوری چنین نوشته بود:

اگر واقعاً نوعها بطور تدریجی از نوعهای دیگر مشتقّ شده باشند پس چرا به آثار بی شماری از فُرمهای گذر میانی دست نمیابیم؟چرا تمام طبیعت در یک حالت اغتشاش نبوده دقیقاً و بطور کامل سرجای خود میباشد؟میبایستی تعداد بیشماری از این فُرمهای گذر میانی باشند فقط چرا در لایه های بیشمار کُره زمین مدفون شده و آنرا نمی یابیم...چرا هر ساختار ژئولوژیک و هر قشر زمین سرشار از چنین اتّصالات نمی باشند؟ژئولوژی یک طیف خوب درجه بندی شده زمان را به میان نمی گذارد و شاید این بزرگترین اعتراضی می تواند باشد که در مقابل تئوری من مطرح کرد.

تنها بیان داروین در مقابل این بن بست بزرگ،اینکه ناکافی بودن دلایل فسیل در آن دوران میباشد.ادّعا کرده بود که اگر ثبت فسیلها دقیقاً بررسی شوند مطلقاً به دلایل فُرمهای گذر میانی خواهند رسید.تکامل گرایان با باور به پیشگویی داروین،از اواسط قرن نوزدهم بطور چشم گیری برای یافتن فُرمهای گذر میانی در چهار گوشه دنیا به بررّسیهای فسیل پرداختند.در حالیکه،اصلاً به چنین فُرمهای گذر میانی که با یک حرص بزرگ کاری بررّسی میشد دسترسی پیدا نشد.تمام یافته های بدست آمده از بررسیها و خفّاریها،برخلاف انتضار تکامل گرایان،نشانگر اینست که تمام موجودات یکدفعه و بدون هیچ کم و کاستی و بدون نقص پدیدار شده اند.تکامل گرایان با سعی و کوشش در اثبات تئوری خود با دست خودشان تئوریشان را مردود کرده بودند.فسیل شناس معروف انگلیسی بنام درک ایگر با اینکه یک تکامل گرا میباشد این حقیقت را چنین اعتراف میکند:مسئله ما اینست که با بررّسی دقیق اطّلاعات ثبت شده فسیلها چه

در سطح انواع و یا گروهها باشند بطور دائم با این حقیقت روبرو میشویم که با رشد تکامل مرحله ای نبوده بلکه یک دفعه بر روی کُره زمین تشکیل گروهها را میبینیم.فسیل شناس دیگری بنام مارک سزارنک چنین تفسیر میکند:بزرگترین مانع در اثبات تئوری تکامل برای همیشه اطّلاعات ثبت شده فسیل بوده است...این اطّلاعات ثبت شده بهیچ وجه آثار فرمهای گذر میانی داروین را بمیان نگذاشته است.نوعها یک دفعه بوجود می آیند و باز یک دفعه نابود می گردند و این حالت غیر قابل انتظار،حمایت از اینکه نوعها از طرف پروردگار بوجود آمده اند را میکند.

62

فسیلهای زنده

تعدادی از فُسیلهای ملیون ساله که هیچ فرقی از نمونه های امروزی ندارند حاکی از اینست که این آثار زنده یکی از دلایل آشکاری است که موجودات در نتیجه یک تکامل بوجود نیامده اند بلکه در نتیجه یک مخلوقیّت بدون خطا بوجود آمده اند و اصلاًتکامل پیدا نکرده اند.

توضیح عکس اوّل:هیچ فرقی میان فسیل ملیون ساله زنبور وحشی با زنبور وحشی امروزه نمی باشد.

توضیح عکس دوّم:سنجاقک امروزه همانند فسیل یکصدو سی و پنج ساله خود می باشد.

توضیح عکس سوّم:ستاره دریایی که در عکس کناری مشاهده میشود چهارصد ملیون ساله میباشد و هیچ فرقی با عکس بالایی ستاره دریایی ندارد.

63

توضیح عکس چهارم:در بالا یک لاک پشت بدون هیچ تغییر و فسیل پنجاه ملیون ساله لاک پشت مشاهده میگردد.

توضیح عکس پنجم:فسیل صدونودوپنج ملیون ساله میگو هیچ فرقی با میگوهای امروزه ندارد.

توضیح عکس ششم:یکی از خطرناکترین موجودات دریایی و فسیل چهارصد ملیون ساله آن نشانگر کوسه ها سلسله تکاملی را طی نکرده اند.

توضیح عکس هفتم:فسیل صدونود ملیون ساله تمساح و زنده آن

64

توضیح عکس اوّل:روبرویی فسیل صد ملیون ساله مورچه با مورچه امروزی بطور آشکارنشانگر آنست که مورچه ها نیز تکامل نیافته اند

توضیح عکس دوّم:فسیل چهل ملیون ساله ملخ فرقی با ملخ امروزی ندارد یعنی هیچ تغییری نیافته است.

توضیح عکس سوّم:همانطوریکه که از فسیل نود نودوچهار ملیون ساله قورباغه مشخّص میگردد چطور نود ملیون سال پیش قورباغه به هر شکلی که بوده امروزه هم بهمان شکل باقی مانده است.

خلع های موجود در اطّلاعات ثبت شده فسیلها با چنین بیانی که به اندازه کافی فسیل پیدا نشده و یک روز فسیلهای مورد نظر در دسترسی قرار خواهد گرفت را نمیتوان مطرح ساخت.یک فُسیل شناس آمریکایی بنام وسسون در کتاب چاپ سال نودویک تحت نام «بیوند ناتورال سلکشن»حقیقت و اُلگوی خلاء موجود در اطّلاعات ثبت شده فسیلها را چنین بیان کرده است:چه بسا است که خلاء موجود در اطّلاعات ثبت شده فسیل حقیقت دارد.نبودن هیچگونه دلیلی در ارتباط با تشکیل نسل(تکامل گرا) بی اندازه الگویی میباشد.نوعها معمولاً در طول زمان ثابت میمانند.نوعها و مخصوصاً گونه ها به یک نوع جدید و یا بیک گونه دیگر تکامل نمیابند.بجای این،این نوع و یا نوع با نوع دیگری جا عوض میکند رسد میشود تغییرات معمولاً آنی میباشند.

65

زندگانی بر روی کره زمین یک دفعه و بفُرم پیچیده ای پدیدار شده است

با تحقیقات و بررّسیهای اطّلاعات ثبت شده فسیلها و لایه های مختلف زمین مشاهده میگردد که زندگی موجودات بر روی کره زمین یک دفعه پدیدار شده اند.عمیقترین لایه قشر زمین که در آن به آثار پیچیده

فسیل شده موجودات زنده دست یافته شده لایه پانصدو بیست ملیون ساله حساب شده « کامبرین » میباشد.فسیلهای پیدا شده از قشر سنگی کامبرین مربوط به نوعهای بدون مهره پیچیده مانند حلزونها،اسفنجها،کرمها،شقایق دریایی،ستاره دریایی و غیره میباشند.جالب اینست که همه نوعهای متفاوت از یکدیگر در آن واحد و بدون هیچ اجدادی پدیدار شده اند.بخاطر همین در فرهنگ لیتراتور ژئولوژیک این معجزه بعنوان انفجار کامبرین یاد میشود.در بیشتر موجودات این قشر،چشم،ریه،دستگاه گردش خون و دیگر سیستمهای پیچیده که هیچ فرقی با نمونه های مدرن امروزی ندارند یافت شده است.بعنوان مثال تریلوبیتها ساختار چشمی ئو عدسی کندوئی یکی از شاهکارهای طرّاحی میباشد از دانشگاههای هاروارد،روچستر و شیکاگو پروفسور زمین شناس دیوید راوپ:«چشم تریلوپیتها دارای دیزاین و طرّاحی که امروزه فقط توسّط یک مهندس اُپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند گسترش داده شود صاحب میباشد»گفته است.

این موجودات بی مهره پیچیده،قبلاز خودشان با موجودات تک سلّولی که یگانه حاکم کره زمین بودند بدون هیچ پیوندی با یکدیگر و یا گذر میانی یک دفعه و بدون کم و کاستی پدیدار شده اند.

ناشر مجلّه ارث ساینس که یکی از نشریّات معروف لیتراتور تکامل میباشد بنام ریچارد مونستارسکی

در ارتباط با انفجار کامبرین که تکامل گرایان را به حیرت انداخته است این اطلاعات را می دهد: امروزه با مشاهده فرمهای خیلی پیچیده حیوانات اینها یک دفعه پدیدار شده اند. این لحظه کامبرین درست به اوایل تکامل می رسد که دریاها و کره زمین برای اولین بار پر از موجودات ساختار پیچیده می شود که این با انفجار تکامل گرا آغاز شده است. امروزه با پخش شدن گروههای بی مهرگان در پهناور کره زمین در دوران اول تکامل ذاتاً وجود داستند و باز همانند امروز از یکدیگر بسیار متفاوت بودند. با بررشی بیشتر انفجار کامبرین اینکه این مسئله چقدر بن بست بزرگی برای تئوری تکامل بوجود می آورد بهتر مشخص می گردد. کشفیات چند سال اخیرنشان میدهد که فیلومها را که قرین گروه بندی حیوانات را تشکیل می دهند تمامشان در دوران کامبرین یک دفعه پدیدار سده اند. در مقالهٔ چاپی سال ۲۰۰۱ مجلهٔ حدوداً ۵۴۵ میلیون سال پیش شروع دوران کامبرین زیست شده امروزه هم در اطلاعات ثبت شده فسیل تمام حیوانات حاکم بر روی کره زمین شاهد این است که یکدفعه بوجود آمده اند. و همین مقاله تئوری تکامل را برای توجیح این چنین ساختار پیچیده و کلاً از هم متفاوت که نیاز به دلایل فسیل های دوران و یا دورانهای تکامل یافتهٔ پیشین دارد امّا چنین چیزی امکان ندارد. را چنین توضیح می دهد: این تکامل و پخش شدن متفاوت قبل از خود نیاز به موجودیت یک گروه زیست کرده دارد امّا کوچکترین دلیل فسیلس از آن وجود ندارد.

توضیح عکس ۶۶ :

فسیلهای یافته شده از صخره های کامبرین مربوط به بی مهرگان ساختار پیچیده ای مانند حلزونها تریلوبیت اسفنجها، کرمها, شقایق دریایی, ستاره دریایی و غیره می باشد. جالب اینجاست که تمام این نوعهای مختلف از یکدیگر درآن واحد و بدون اینکه هیچ اجدادی داشته باشند پدیدار شده اند. بخاطر همین این اتفاق معجزه آن در لیتراتور زمین شناسی بنام انفجار کامبرین یاد می شود.

چطور ممکن است که دنیا در آن واحد مملو از گروههای خیلی متفاوت موجودات زنده شده, و با ساختارهای خیلی متفاوت بدون اینکه هیچ اجداد مشترکی داشته باشند بوجود آمده اند؟ سوًالی است که تکامل گرایان تا کنون جوابی نتوانسته اند بدهند. یکی از پشتیبانان فلسفهٔ تکامل در سطح جهان زیست شناس انگلیسی بنام ریچارد داوکینس, در ارتباط با این حقیقت که تزهای او را طرد و رد می کند چنین می

گوید: ... قشرهای کامبرین, کهنترین قشرهایی که در آن گروههای اصلی بی مهرگان را یافته ایم می باشد. اینها برای اوّلین بار پدیدار شدنشان, خیلی تکامل یافته بودند. انگار بدون داشتن گذشتهٔ تکامل, به همان صورت, مثل اینکه همانجا بوجود آمده اند. البتّه این پدیدار شدن آنی, کسانیراکه به آفرینش اعتقاد دارند را بسیار ممنون می سازد.

توضیح عکس ۶۷ : بدون چاره گذاشتن تئوری تکامل توسط معجزهٔ خلّاقیّت

در دوران کامبرین پدیدار شدن آنی تریلوبیتها, دارای ساختار بسیار پیچیدهٔ چشمی هستند. این چشم با دارا بودن شبکهٔ چشم مرکّب که از صدها تکّه بوجود آمده و دارای سیستم جفت عدسی می باشد بقول پروفسور زیست شناس داوید راوپ : امروزه فقط توسط یک مهندس اپتیک خوب تعلیم یافته و با استعداد می تواند گسترش داده شود. این چشم ۵۳۰ میلیون سال پیش, در یک آن و بدون هیچ کم و کاستی بوجود آمده است. بوجود آمدن در آن واحد یک چنین طراحی را با تئوری تکامل نمی توان توجیح کرد و این موجودیّت خلّاقیّت را اثبات می کند. علاوه بر این سیستم چشم مرکّب تریلوبیت تا امروزه بدون هیچ تغییری آمده است , زنبور و برخی دیگر از این حشرات نیز دارای یک چنین سیستم چشمی می باشند. این وضعیت ادّعای تئوری تکامل را در ارتباط با اینکه موجودات از شکل ساده بطرف پیچیده پیشرفت می کنند را بطور آشکار مردود می سازد.

..... 68.....

انفجار کامبرین همانطوری که داوکینس قبول می کند دلیل روشنی از خلّاقیّت می باشد. زیرا تنها توضیح اینکه موجودات بدون داشتن هیچ اجداد تکامل یافته و در آن واحد بوجود آمده اند خلاقیت می باشد. زیست شناس تکامل گرا بنام داگلاس فوتویاما, " موجودات بر روی کرهٔ زمین یا کلاً بطور کامل و بدون کم و کاستی پدیدار شده اند و یا اینکه با تکامل موجودات زیست کرده قبل از خودشان پدیدار شده اند" اگر بطور کامل و مکمل پدیدار شده اند آنوقت از طرف یک نیروی برتر عقلی بایستی خلق شده باشند, با این بیان این حقیقت را قبول می کند.چناچه داروین هم, "اگر حقیقتاً نوعهای مختلف مربوط به یک کلاس در آن واحد و با یکدیگر شروع به زندگی کرده باشند این ضربهٔ مرگباری به فرضیحهٔ طبیعی که از یک اجداد مشترک, تکامل یافته است می توانست وارد سازد" نوشته است. دوران کامبرین درست همان چیزی را که داروین در ارتباط با ضربه مرگبار مطرح ساخته است اثبات می کند. بخاطر همین تکامل گرای سوئدی بنام استفان بنگستون وقتی از دوران کامبرین بحث می کند فقدان دوران گذرمیانی را اعتراف می کند و " این حادثه تعجب آور و شرساز داروین ما را هم هنوز که هنوز است به تعجّب می اندازد"

همانطوری که مشاهده می گردد اطلاعات ثبت شده فسیلها موجودات را آنطور که تئوری تکامل ادّعا می کند میری از دوران ابتدایی تا دوران پیشرفته طی کرده اند را نمی گوید بلکه نشانگر اینکه در آن واحد و به کاملترین صورت پدیدار شده اند می باشد.بطور خلاصه موجودات همراه تکامل بوجود نیامده اند بلکه خلق شده اند.

توضیح عکس ص ۶۸ :

خارهای جالب : یکی از موجوداتی که در آن واحد در دوران کامبرین همانطوری که در عکس چپ مشاهده می گردد پدیدار شده هالوکیگنیا می باشد. در فسیل این و خیلی دیگر از موجودات کامبرین, این نوع خارهای دفاعی ویا لاکهای ضحیم دارند. موضوع دیگری که تکامل گرایان قادر به پاسخگویی آن نیستند این است که چطور در آن دوران بدون وجود داشتن هیچ گونه حیوان درنده, این موجودات دارای یک چنین سیستم دفاعی خوب بودند. در این میان وجود نداشتن هیچ حیوان درنده, بازگویی این مسئله را توسط فرضیهٔ طبیعی امکان ناپذیر می سازد.

..... 69.....

قیاس مولکولی, بن بست کامبرین تکامل را بزرگتر می سازد

حقیقتی دیگری در ارتباط با انفجار کامبرین که تئوری تکامل را بیشتر به بن بست می کشاند, قیاس ژنتیکی میان کاتگوریهای مختلف موجودات می باشد. نتایج این مقایسها, تا چند وقت پیش زیست شناسان تکامل گرا که برخی از کاتگوریهای حیوانات را از"قوم نزدیک" ما می شماردند در حقیقت از نظر ژنتِکی می شاند. خیلی متفاوت بوده را به میان گذاشته و فرضیهٔ گذرمیاتی را که فقط در تئوری مطرح گردیده هر چه بیشتر به ناامیدی در مقاله ای که در سال ۲۰۰۰ با امضای ۶ مرد دانشمند در مجلهٔ پروسایدینگ آف نشنال آکادمی آف ساینس منتشر گردیده آنالیزهای(د.ن.آ.) کاتاگوریهای گذر میانی را که از قدیم چنین فرض می شد از میان برداشت را چنین بازگو می کند:
آنالیزهای سِ ِکانس (د.ن.آ.) نیاز به تفسیرهای جدیدی برای درختان فیلوژنتِک دارد. میتازوا{ موجودات چند سلولی} نشانگر درجات پیچیدگی از سطح پایین درخت به قسمتهای خیلی بالاتر درخت می روند. این بما جای هیچ گذرمیانی از تئوری تکامل نمی گذارد و مارا مجدداً در مورد ریشهٔ پیچیدگی بیلاتریا {موجودات صاحب تقارن} مجبور به تفکُر می کند.
باز مجدداً همان مقاله , نویسندگان تکامل گر که برخی از کاتگوریهای موجودات دریایی بی مهره مانند اسفنجها,کنیدارینها،ستنوفورهاوسیر موجودات بی مهره که از گذرمیانی محسوب می شوندمیشمارند بخاطر کشفیات جدید ژنتیکی دیگر نمی توان این چنین تصور کرد و در مورد تصور تکامل بعضی از درختان چگونه امیدشان را از دست داده اند چنین بیان می کند برخی نتایج مهم از ساختار مولکولی جدید فیلوژنی وجود دارد. مهمترین اینها از میان برداشته شدن کلاسبندی فرمهای گذرمیانی از میان اسفنجها،کنیداریانلار و آخرین جدُ مشترک موجودات بلاتریان یعنی اولبلاتریا میباشد. در نتیجهٔ این خلاً بزرگی در شجره نامه ای که بطرف اولبلاتریا می رود وجود دارد.... امیدمان را در ارتباط با پر کردن خلاً جدُ توسط سناریوی حرکت افزون تدریجی برای ساختار پیچیده که این " منطق تکاملی قدیم بسیار استفاده میشود از دست داده ایم.

بخش ۵

داستان سیر تکامل از آب به خشکی

تکامل گرایان, پدیدار شدن موجودات دریایی بدون مهره در دوران کامبرین و تبدیل آنها به ماهی در فاصلهٔ زمانی دهها میلیون سال را ادّعا می کنند. فقط نه تنها با نداشتن هیچ اجداد بی مهرگان دوران کامبرین, حتی هیچ فرم گذرمیانی که این بی مهرگان تبدیل به ماهی شده اند را اثبات کند وجود ندارد. در حالی که نداشتن ساختار اسکلتی در بی مهرگان و فقط بخشهای بیرونی اینها دارای ساختار سختی می باشد برای تبدیل به ماهیان که دارای ساختار اسکلتی می باشند بایستی برای تکامل آنها که تکامل بزرگی است تعداد بی شماری از فرم گذرمیانی وجود داشته باشند.
تکامل گرایان با تجسّس این فرمهای خیالی, ۱۴۰ سال طبقات و قشرهای مختلف فسیل ها را زیرو می کنند. ملیونها فسیل بی مهرگان و ملیونها فسیل ماهی یافت شده است امّا کسی تا بحال حتّی یک فسیل گذرمیانی نیافته است.
فسیل شناس تکامل گرا بنام گرالد تی.تود در مقاله ای بنام " تکامل ماهیان استخوانی" در برابر این حقیقت با ناچاری این سئوالها را کرده است:
هوسه گروه ماهیان استخواندار, در قشرهای فسیلی در آن واحد و همزمان پدیدار شده اند... بسیار خوب امّا ریشهٔ اینها چیست؟ این اندازه پدیدار شدن موجودات از هم متفاوت و ساختار پیچیده را چه چیزی فراهم کرده است؟ و چرا به آثار موجوداتی که می توانند جدّ تکاملی آنها را شکل دهند نمی توان دست یافت؟ سناریوی تکامل گرایان, ماهیان را هم بعد از یک مدّت زمانی به یک شکلی از آب بیرون آمده و تبدیل به موجوداتی خشکی شده اند را ادّعا می کند. در حالیکه دلایل و فاکتورهای فیزیکی و آناتومیک فراوانی که این سیر را امکان ناپذیر می سازد وجود دارد. غیر از این هیچ دلیل فسیلی اثبات کننده که شود به آن اکتفا کرد وجود ندارد. در این مورد بنا به سناریوی تکامل گرایان, ماهیان ابتدا به موجودات دوزیستی تکامل پیدا کرده اند. امّا همچنان که شما نیز گمان می کنید هیچ دلیلی که این سناریو را اثبات کند وجود ندارد. حتّی یک فسیل که چنین چیزی را نشان دهد پیدا نشده است.

نویسندهٔ کتاب تکامل و فسیل شناسی مهره داران, تکامل گرای معروف روبرت ل.کارول این حقیقت را " که ما دارای فرمهای فسیلی گذرمیانی ماهیان و دوزیستان نمی باشیم" بدون خواست خودش هم که باشد مطرح می کند.فسیلشنان تکامل گرا بنام کولبرت و مورالس در مورد قرباغه ها سمندرها و سسیلینها که سه گروه دوزیستی می باشند این تفسیر را می کنند:
تنها دلیلی بر اینکه موجودات دوزیستی دوران پالئوویک صاحب جدّ مشترنک هستند نمی باشند. از قدیمیترین قورباغه ها, سمندرها و سیلینهای شناخته شده هیچ فرقی از نمونه های زیستی امروز ندارد و خیلی متشابه هستند. امّا ۵۰ سال قبل از این به موجودیت فسیلی میان ماهی و دوزیستی باور داشتند. یک فسیل ماهی که سنّ تقریبی آن ۴۱۰ ملیون سال برآورد شده و نامش را کوئلاکانت گذاشته اند در خیلی از منابع تکامل گرایان قطعاً بفرم یک گذرمیانی معّرض می شد. تکامل گرایان کوئلاکانت را دارای یک ریهٔ ابتدائی ساده, یک مغز تکامل یافته, دارای یک سیستم گردش خون و سیستم هضمی آماده به خشکی در آمدن, حتّی دارای یک سیستم راه رفتن ابتدائی که فرم گذرمیانی می باشد ادّعا می کردند. این تفسیرها , بدون تردید تا پایان دوران ۱۹۳۰ در میان اهل علم مورد قبول بود. فقط در ۲۲ دسامپر ۱۹۳۸ یک کشف جالبی در اقیانوس هند انجام شد. یک مورد از خانوادهٔ کوئلاکانت که بعنوان یک فرم گذرمیانی معرّفی شده بود و ۷۰ ملیون سال پیش نسلش منقرض شده بود بطور زنده از اقیانوس بدست آمده بود! بدون تردید یک چنین کشفی از نظر تکامل گرایان تأثیر

شک آوری داشت. فسیل شناس تکامل گرا بنام ژ.ل.ب.اسمیت " اگر در سیرم با دانیاسور روبرو می شدم اینقدر تعجُب نمی کردم" گفته بود.
توضیح عکس صفحهٔ ۷۱ : طبق سناریوی خیالی گذر از آب بخشکی, بعضی از ماهیان بخاطر برخی از مشکلات تغزیه ای احتیاج درآمدن ار آب را احساس کردند.این سناریو بهیچ وجه برای این دلیلی ندارد. به این دلیل ادُعای مورد نظر, فقط توسط عکسهای بالا و بی مبداً پشتیبانی می شود.
توضیح عکس صفحهٔ ۷۲ : در بالا فسیل ۴۱۰ ملیون سالی کوئلاکانت تکامل گرایان با اکتفا به این فسیل آنرا بعنوان فرم گذرمیانی معرُفی می کردند.
عکس دوُم : امّا, اوّلی در سال ۱۹۳۸ در بالا, بدست آمدن چندین مورد زنده از این ماهی, تکامل گرایان را چقدر در این مورد جلو رفته اند مشخص کند.
در سالهای بعدی از دیگر مناطق بیش از ۲۰۰ مورد از کوئلاکانت بدست آمده. با بدست آمدن این ماهیان, این مسئله که تکامل گرایان در تفصیر خیالی خودشان تا چه حد پیش می روند آشکار می گردد. بر خلاف ادُعاهای که در مورد کوئلاکانت که نه دارای ریهٔ ساده و نه دارای یک مغز پیش رفته می باشند. پژوهشگران تکامل گرا آن ساختادی که ریهٔ ساده می پنداشتند چیزی جز یک کیهٔ مملو از روغن که در بدن ماهی وجود دارد نمی باشد. در حقیقت آن موجودی که آمادهٔ بیرون آمدن از آب با نام کوئلاکانت معرفی شده یک موجودی است که در ژوفهای عمیق اقیانوس بدون اینکه از ۱۸۰ متر عمق به بالا بیاید مشخص گردیده است.
توضیح عکس ۷۳ :
یک نمونه در باطل بودن تئوری تکامل لاک پشتها
فسیل ۱۰۰ ملیون سالهٔ لاک پشتها: فرقی از نوع امروزی ندارد
در عکس دست چپ فسیل یک لاگ پشت رودخانه ای ۴۵ ملیون ساله یافت شده در آلمان. درست چپ, آثار کهنترین لاک پشت دریایی شناخته شده: این فسیل ۱۱۰ ملیون سالهٔ یافت شده در برزیل هیچ تفاوتی با نمونه های امروزی ندارد. تئوری تکامل, نتنها قادر به توضیح اساسی ترین گروههای موجودات زنده مانند خزندگان, ماهیان نمی باشد در داخل این گروهها نیز قادر به توضیح ریشهٔ نوعها نمی باشد. بعنوان مثال لاک پشت که از گروه خزندگان می باشند در اسناد و مدارک فسیل با صاحب بودن لاکهای مخصوص بخودشان در یک آن پدیدار می شوند. به ادُعای نشریات تکامل گرایان, لاک پشتها با اینکه از دیگر تمام مهره داران موجود فسیلهای بهتری از خود برجا گذاشته اند.معذالک هیچ اثری از اینکه یک فُرم گذر میانی وجود دارد موجود نمیباشد.هیچ فرقی میان لاک پُشتهای امروزی با قدیمیترین فسیلهای این نوع وجود ندارد.بطور خلاصه،لاک پُشتها اصلا تکامل نیافته اند و بصورت همان لاک پُشتها باقی مانده اند:زیرا بهمان شکل خلق شده اند.
چرا گذر از آب بخشکی امکان ناپذیر است؟
تکامل گرایان این مسئله را که بالاخره روزی میاید که این موجودات آبی از آب بیرون آمده و تبدیل به موجودات خشکی خواهند شد را ادّعا میکنند.در حالیکه فاکتورهای مختلف فیزیکی و جسمانی وجود دارد که این سیر را امکان ناپذیر میسازد.از شاخصترین این موارد این چند مورد را میتوان ذکر کرد:
1- حمل سنگینی:موجوداتی که در دریا زندگی میکنند مشکل حمل سنگینی خود را ندارند.در حالیکه موجوداتی که در خشکی زندگی میکنند40% انرژی خود را برای حمل بدن خودشان مصرف میکنند.بنابراین اگر قرار باشد که این موجودات از درون آب بخشکی در آیند دارای عضلات و سیستم اسکلتی پیشرفته تری باشند امّا این ساختارهای پیچیده آنطور که بنظر ما می آید به همان راحتی و بر حسب تصادف نمی تواند تغییر کند و امکان ناپذیر است.
2-محفوظ داشتن دما:در خشکی تغییرات دمای هوا و اختلاف دما بسیار زیاد است بهمین خاطر موجوداتی که در خشکی زندگی میکنند برای سازش با این تغییرات زیاد دما دارای یک متابولیزم میباشند.در حالیکه در دریاها نوسانات دما به کُندی و کُندتر انجام می گیرد و اختلافات دما به اندازه خشکی نیست.موجوداتی که بر اساس دمای ثابت دریاها دارای سیستم بدنی هستند برای اینکه بتوانند

در خُشکی زندگی کنند باید دارای سیستمی که در خُشکی سازشگر باشد داشته باشند.بهمین خاطر مطرح کردن این مسئله که ماهیان بعد از اینکه بخشکی در آمدند و بر حسب تصادف این تغییرات و تحوّلات را انجام داده اند بی اندازه توخالی و بی معنی میباشد.

3- بهره مندی از آب:برای موجودات زنده یک نیاز مُبرم و اجتناب ناپذیر میباشد که در محیط زمین کم یافته میشود.بهمین خاطر استفاده درست از آب حتّی از نم مجبوری میباشد.بعنوان مثال پوست باید طوری طرّاحی شود که مانع از دست دادن آب ونم بدن شود.موجودات زنده باید احساس تشنگی بکند.در حالیکه موجوداتی که در آب زندگی میکنند دارای یک چنین حسّی نمیباشند و پوستشان سازگار با شرایط خشک نمیباشد.

4-کُلّیه ها:موجودات آبی موادّ زاید مثل آمونیاک را بخاطر محیطی که در آن قرار دارند براحتی دفع میکنند.در حالیکه در خُشکی مصرف آب باید در حدّاقل مصرفی باشد بخاطر همین این موجودات دارای سیستم کلّیه میباشند.توسّط کلّیه ها آمونیاک به اوره تبدیل شده و در یکجا جمع میشود و در دفع آن حدّاقل آب استفاده میشود.غیر از این برای عملکرد کلیّه ها به دیگر سیستمها نیاز میباشد و این آنطور که بطور تصادفی در موجودات آبی که بخشکی در می آیند نمیتواند بوجود آید.

5-سیستم تنفّسی :ماهیان هوای محلول در آب را توسّط آبششها تامین می کنند.بیرون از آب بیش از چند دقیقه نمیتوانند زندگی کنند برای اینکه بتوانند در خُشکی زندگی کنند در یک آن باید دارای یک سیستم ششی شوند.تمام این تغییرات فیزیکی در یک موجود زنده در نتیجه تصادفات و در آن واحد بوجود آمدنش امکان ناپذیر نمیباشد.

بخش 6

تکامل پرندگان و پستانداران خیالی

طبق تئوری تکامل حیات ابتدا به ساکن در آب تکامل یافته بعداً توسّط دوزیستان به خُشکی منتقل شده است.باز طبق همین تئوری یک سری از این دوزیستان تبدیل به خزندگان شده و کاملاً تبدیل به حیوان خُشکی شده اند.یک چنین گذری چه از لحاظ قوانین فیزیکی و آناتومیک امکان ناپذیر میباشد زیرا دلایل بسیاری در این ارتباط وجود دارد.اگر نگاهی به فسیلها بکنیم،ذاتاً پی بیک چنین گذری که وجود ندارد خواهیم بُرد.خزندگان و دوزیستان بدون اینکه هیچ رابطه ای با یکدیگر داشته باشند و بدون اینکه هیچ اجدادی داشته باشند بر روی کُره زمین پدیدار شده اند.تکامل گرای صاحب سخن در زمینه فُسیلشناسی مُهره داران بنام روبرت کارول اوّلین خزندگان، از تمام دوزیستان خیلی متفاوت بوده و اینکه هنوز اجدادشان مشخّص نشده مجبور به پذیرفتن این مسئله شدند.فقط سناریوهای امکان ناپذیر تئوری تکامل با اینها تمام نمیشود علاوه بر این جاندارانی که بخشکی در آمده اند بایستی اینها را پروازشان داد!تکامل گرایان بر این باورند که پرندگان بنحوی تکامل یافته اند بهمین خاطر ادّعا میکنند که این موجودات از خزندگان بوجود آمده اند.در حالیکه موجودات خُشکی بطور کُلّی دارای ساختار متفاوتی از پرندگان میباشند و هیچ یک از مکانیزمهای بدن که تدریجاً با مُدل تکامل بشود توضیح داد وجود ندارد.از همه چیز مهمتر اینکه پرندگان را پرنده میسازد وجود بالهاست که در این نقطه تکامل گرایان با بن بست بزرگی روبرو هستند.از تکامل گرایان تُرکی بنام انگین کرور امکان ناپذیر بودن تکامل بالها را این چنین اعتراف می کند:خصوصیت مشترک بالها و چشمها اینست که فقط در یکجا جمع و پیشرفت کرده و میتوانند وظایف خود را انجام دهند.به گفته دیگر،با بال ناقص نمیتوان پرواز کردو با چشم ناقص نمیتوان دید.بوجود آمدن این عضوها چیزی است که هنوز طبیعت بطور آشکار نتوانسته مشخّص سازد.همانطوری که مشاهده میگردد جواب این سوال که بالها با این خصوصیات و صفات برتر چطور می شه که در نتیجه موتاسیونها و تغییرات خودبخود بوجود آمده باشد،داده نشده است.

توضیح عکس 76:ریه مخصوص پرندگان

پرندگان،از خزندگان که بقول معروف جدّ آنهامیباشند دارای ساختار متفاوتی هستند.عملکرد ریه های پرندگان کاملاً خلاف کارکرد ریه های موجودات خُشکی میباشد.جانداران خُشکی هوا را از همان لوله تنفّسی میگیرندو پس میدهند.در حالیکه در پرندگان هوا را از جلو داخل ششها میشود و از عقب بیرون می آید.هنگام پرواز بخاطر اینکه پرندگان احتیاج به هوای فراوان دارند بخاطر همین ششهایشان به این شکل طرّاحی شده است.این ساختار که از خزندگان با تکامل بوجود آمده امکان ناپذیر است بخاطر اینکه میان دو ساختار متفاوت ششی یک ساختار میانی نمیتواند نقس بکشد.

76

اینکه پاهای جلوی خزندگان چطور در نتیجه موتاسیون تبدیل به بال میشود از سوالاتی است که تا کنون اصلاً توضیحی نداشته است.غیر از این فقط داشتن بال برای موجودات خُشکی که به پرندگان تبدیل شوند کافی نمیباشد.موجودات خُشکی از دیگر تمام مکانیزمهای موجود در پرندگان که در پرواز استفاده میکنند محروم میباشند.بعنوان مثال ساختار استخوانی پرندگان خیلی سبکتر از ساختار استخوانی موجوئات خشکی میباشد ششهایش خیلی متفاوت چه از نظر کارکرد و چه از نظر ساختار میباشد.ساختار اسکلتی و ماهیچه ای متفاوتی دارند و سیستمهای گردش خون و قلب بسیار تخصصّ یافته دارند.این مکانیزمها یواش یواش یکجا جمع نمیشوند بنابراین تئوری تبدیل موجودات خُشکی به پرندگان چیزی جُز سفسته نمیباشد.

77

پرهای پرنده:طرحی است که تئوری تکامل توضیحی برای آن ندارد.

طبق ادّعاهای تکامل گرایان که پرندگان از خزندگان تکامل یافته اند فرقهای بزرگ میان این دو گروه را اصلاً نمیتوانند پاسخ دهند.پرندگان با خصوصیاتی از قبیل داشتن ساختار استخوانی سبک،سیستم تنفّسی مخصوص بخودشان وبا خونگرم بودن و دیگر خصوصیتها از خزندگان خیلی متفاوت هستند یک خصوصیت دیگر که میان پرندگان و خزندگان مانند سدّی غیر قابل عبور سبز میشود اینست که پرندگان صاحب پر میباشند.بدن خزندگان با پولکها،بدن پرندگان با پرها پوشانده شده است.تکامل گرایان بخاطر اینکه

خزندگان را اجداد پرندگان میدانند بهمین خاطر پرهای پرندگان را نیز از پولکها تکامل یافته و به این شکل در آمده است میگویند.در حالیکه هیچ شباهتی میان پرها و پولکها وجود ندارد.پروفسور آ.ه.براش فیزیولوژیست و روانشناس دانشگاه کُنکتیسکت با اینکه یک تکامل گرا بود اینکه پرها و پولکها با تمام ساختار ژنتیکی پیشرفت کرده از هر نظر متفاوت بودند را گفته و این حقیقت را قبول دارد.علاوه بر این بنا به نظر پروفسور براش ساختار پروتئینی این پرندگان نیز خیلی متفاوتتر از ساختار پروتئینی مُهره داران میباشد.در کنار این تنها دلیل فُسیلی که نشان دهد این پرها از این پولکها تکامل یافته وجود ندارد.بر خلاف بنا به اضهار پروفسور براش«پرها در اسناد ثبتی فُسیلها خصوصیت مخصوص به پرندگان میباشد که در یک آن بوجود آمده است.

توضیح عکس 77:

«وقتی پرهای پرندگان با جزئیات بررسی شوند هزاران پر کوچک که بیکدیگر متّصل هستند مشاهده خواهند شد.این طراحی بی نظیر یک خصوصیت والای آیرودینامیکی می بخشد.»

هیچ ساختاری که خزندگان را به پرندگان تبدیل کند وجود ندارد.سال 1996 با همکاری رسانه های گروهی مطرح ساختن این داستان که در چنین بقایای فُسیل پردار دایناسور که بطور کلّی دور از حقیقت می باشد زیرا با تحقیقاتی که در سال 1997 انجام گرفت چیزی جز فسیل سینوسائروپتریس که ساختارش هیچ شباهتی با پر پرندگان ندارد مشخّص شد.غیر از این پرندگان تا آن حد که بشود توسّط تکامل گرایان توجیح کرد دارای ساختار پیچیده و کُمپلکس میباشند.پرنده شناس معروف بنام آلن فلوسیا «هر خصوصیت پر عملکرد آیرودینامیکی دارد.سبک است،نیروی بالا برنده دارد و براحتی به حالت اوّلیه خود بر می گردند.فدوسسیآ بی درمانی تئوری تکامل را چنین عضوی که برای پرواز طرّاحی شده در ابتدا به ساکن برای یک منظور دیگر بوجود آمده باشد حقیقتش را نمیفهمم.این طرح پرها چارلز داروین را نیز بسیار بخود مشغول ساخته حتّی نظم و طرح پر طاوس بقول خودش مریضش کرده بود.در نامه ای که داروین بدوستش آساگری در تاریخ سوّم آپریل 1860 نوشته بود اندیشیدن به چشم خیلی از وقت مرا گرفته واز تئوری ام دور ساخته است.بعد از مطرح ساختن اینکه امّا خودم را بمرور زمان به این مسئله عادت دادم و چنین ادامه می دهد:در حال حاضر بعضی از ساختارهای مشخّص در طبیعت مرا خیلی ناراحت میکند.بعنوان مثال دیدن پر طاووس مرا واقعاً مریض میسازد.

بعد از اینها یک سوال دیگر بعقل انسان می آید:بر فرض مثال حتّی اگر تمام این داستانهای غیر علمی را درست بپنداریم برای اثبات این داستانها نیاز به تعداد فراوانی از فسیلهای یک باله،نیم باله داریم پس چرا تا بحال چنین چیزی یافته نشده است؟

فرم میانی خیالی آرچئوپتریکس

تکامل گرایان در برابر این سوال که چرا به فسیلهای تک بال ،نیم باله دسترسی نشده مخصوصاً از یک نوع جاندار بحث میکنند.این تعداد اندکی از فُرمهای گذر میانی است که با تمام اصرار از ان پشتیبانی میکنند و از شناخته شده ترینشان فسیل پرنده ای با نام آرچئوپتریکس میباشد.طبق نظر تکامل گرایان آرچئوپتریکس که جدّ پرندگان امروزی میباشد،150 ملیون سال پیش زندگی کرده بود.طبق این تئوری بخشی از این دایناسورهای دارای جثّه کوچک که« دروموسار» ویا« ولاکریپتور»نامیده میشدند تکامل یافته یعنی بالدار شده و شروع به پرواز کرده اند.آرچئوپتریکس،اوّلین موجودی بود که از اجداد دایناسور جدا شده و تازه شروع به پرواز کرده بود.این داستان ،تقریباًدر تمام نشریات تکاملگرا بچاپ می رسد.در حالیکه با بررسی و تحقیقاتی که بر روی فسیلهای آرچئوپتریکس انجام گرفته،نشان میدهد که این جاندار مطلقاً یک فُرم گذر میانی نبوده بلکه فقط یک نوع پرنده بوده که از پرندگان امروزه متفاوت بوده و نسلش منقرض شده است.این نظریه که آرچئوپتریکس تا گذشته ای نه چندان دور توسّط تکامل گرایان بعنوان یک موجود نیمه پرنده که خوب نمیتواند پرواز کند سر زبانها بود.نداشتن استخوان سینه «ستورنوم»بزرگترین دلیلی بود که این جاندار نمیتواند پرواز کند.(استخوان سینه،ماهیچه هایی که بدرد پرواز می خورند را در زیر قفسه سینه نگه داشته کاربرد دارد.امروزه تمام موجودات چه آنهایی که پرواز میکنند و چه آنهایی که پرواز نمیکنند و چه آنهایی که از خانواده نمیباشند مثل خفّاشها دارای این استخوان سینه میباشند)

توضیح عکس 78:
طبق گفته تکامل گرایان بخشی از دایناسورهای دارای جثّه کوچک مثل دروم و ولوک با گذران دوره تکامل بالدار شده و شروع به پرواز کرده اند.آرچئوپتریکس از اوّلین موجوداتی بود که از اجداد دایناسور جدا شده و شروع به پرواز کرده بود.این قصّه خیالی،تقریباً در تمام نشریات تکامل گرایان از آن بحث میشود.
توضیح عکس 79:
آرچئوپتریکس بطور کامل خصوصیات یک پرنده را از خود نشان می دهد:
1-پرها نشانگر اینکه این فُسیلها خونگرم و مربوط بیک پرنده بوده میباشد.
2- مانند پرندگان امروزی استخوانهایشان توخالی میباشد.
3-داشتن دندانها دلیل بر اینکه از خزندگان مشتق گرفته نمیباشد.
4-امروزه هم نوعهای مختلف از پرندگان که در بالهایشان چنگال دارند وجود دارد.
5-هفتمین فسیل یافت شده از آرچئوپتریکس نشانگر اینست که دارای استخوان سینه میباشد داشتن استخوان سینه نشانگر اینست که دارای ماهیچه های قوی برای پرواز بوده است.
پیدا شدن هفتمین فسیل آرچئوپتریکس در سال 1992 در میان تکامل گرایان حیرت بزرگی را بر انگیخته کرد.زیرا در آخرین فسیل یافت شده از آرچئوپتریکس استخوان سینه که از طرف تکامل گرایان بحساب نیاورده شده بود یافته شد.در مجلّه نیچر در این ارتباط چنین نوشته بود:آخرین کشف از هفتمین فسیل آرچئوپتریکس،مدّت زمان خیلی طولانی از وجود چنین چیزی شکّ داشته امّا هیچوقت به اثبات نرسیده بهمان استخوان مستطیل سینه اشاره می کند.اینکه این موجود میتوانسته دراز مدّت پرواز کند جای بحث دارد امّا داشتن استخوان سینه نشانگر اینکه ماهیچه های پرواز قوی داشته میباشد.
این کشف،اساسیترین تکیّه گاه ادّعای اینکه آرچئوپتریکس نیمه پرنده میباشد و نمیتواند پرواز کند را از هم گسست.از طرفی دیگر یکی از مهمترین دلایلی که نشانگر اینکه این پرنده میتوانسته پرواز کند پرهایش میباشد.داشتن پرهای متناسب که فرقی با پرندگان امروزی ندارد نشانگر اینست که این پرنده بطور کامل میتوانسته پرواز کند.همانطوریکه که فسیل شناس معروف بنام کارل اُ دونبار مطرح کرده بخاطر پرهایش این موجود خصوصیات کامل یک پرنده را دارا میباشد.حقیقت دیگری که پرهای آرچئوپتریکس آشکار ساخته اینست که این موجودات خونگرم میباشند.همانطوریکه میدانید خزندگان و دایناسورها موجوداتی هستد که خونسرد میباشند و دمای بدنشان با شرایط جوّی اطرافشان متغیّر میباشد.یکی از کارکردهای پرهای پرندگان این میباشد که دمای بدنشان را حفظ میکند.مودار بودن آرچئوپتریکس،نشانگر اینکه بر خلاف دایناسورها احتیاج به حفظ حرارت بدن داشته و بهمین خاطر یک پرنده واقعی میباشد.

ادّعای مردود تکامل گرایان
دندانها و پنچه های آرچئوپتریکس
تکامل گرایان یکی دو مورد مهمّ که آرچئوپتریکس را بعنوان فُرم گذر میانی نشان میدهند و تکیّه دارند اینست که بر روی بال این حیوان پنچه ها و در دهنش دندان وجود داشته است.
اینکه بر روی بال این حیوان پنچه ها و در دهانش دندان وجود داشت درست میباشد،فقط این خصوصیت کوچکترین احتمال بر اینکه این موجود از خزندگان آمده را نشان نمیدهد.زیرا در زندگی روزمرّه دو نوع پرنده بنامهای تائوراکو هواتزین وجود دارند که اینها برای نگاه داشتن خود بر روی شاخه ها از پنچه ها استفاده میکنند. و این پرندگان هیچ یک از خصوصیات خزندگان را دارا نمیباشند وبطور کامل یک پرنده میباشند.بخاطر همین ادّعای اینکه آرچئوپتریکس بخاطر داشتن پنچه ها یک فُرم گذر میانی در راه تکامل میباشد کاملاً تُهی و مردود میباشد.دندانهای موجود در دهان این موجود نشانگر اینکه یک فُرم گذر میانی است نمیباشد.تکامل گرایان مخصوصاً با اشاره به اینکه این دندانها خصوصیات خزندگان را در بر دارد قصداً سعی در فریب مردم دارند.در حالیکه دندانها یک خصوصیت بارز خزندگان نمیباشد.امروزه برخی از خزندگان دارای دندان میباشند و برخی نمیباشند.از اینهم مهمتر اینکه فقط آرچئوپتریکس بعنوان یک پرنده که صاحب دندان است نمیباشد.البتّه امروز دیگر چنین پرندگانی وجود ندارند ولی وقتی به اسناد ثبت شده در ارتباط با فسیل مروری می کنیم خواهیم دید که در کنار آرچئوپتریکس پرندگان دیگری که دندان داشتند

زیست کرده اند.مهمترین نکته در اینجا اینست که آرچئوپتریکس و دیگر پرندگانی که صاحب دندان میباشند ساختار دندانهایشان با اجدادشان که بقول معروف دایناسورها میباشد ندارند.پرنده شناسان معروف مثل ماتین،استوارت ووتستون با تحقیقات و اندازه گیریهایی که بر روی دندان آرچئوپتریکس و دیگر پرندگان انجام دادند نشانگر اینست که این دندانها سطح رویی آن صاف و دارای ریشه های پهن میباشد.در حالیکه دندان اجداد این پرندگان آنطور که ادّعا میشود دایناسورهای تروپود میباشند دارای دندانهای ارّه ای و ریشه هایشان باریک و تنگ میباشد همین متحققّان مچ آرچئوپتریکس را با مُچ بقول معروف اجداد دایناسور مقایسه کرده اند و هیچ شباهتی را پیدا نکردند

از مهمترین مدعیان و صاحب نظران بنام جان اُستُرم که آرچئوپتریکس را از دایناسورها تکامل یافته میشمارد شباهتهایی که میان این پرنده و دایناسور مطرح ساخته در حقیقت چیزی جز تفسیر اشتباه نبوده که اینهم توسّط آناتومیستهایی مثل تارسینانو،هِکت و والکر روشن گردیده است.تمام اینها نشانگر اینکه این پرنده یک فُرم گذر میانی نبوده و فقط از یک گروه دیگر که بنام پرندگان دنداندار میتوان نام بُرد میشود گروهبندی کرد.

آرچئوپتریکس و دیگر فسیل پرندگان

دهها سال آرچئوپتریکس بزرگترین دلیل سنایوی تکامل گرایان نشان داده میشد ولی این اواخر با پیدا شدن دیگر فسیلها مردود بودن این سناریو را از بُعدهای دیگر مشخّص ساخت.در سال 1995 دو فسیل شناس چینی بنامهای لیانهایی هو و زونگهه زو که در انستیتوی فسیل شناسی مهره داران در چین کار میکردند یک فسیل جدید پرنده بنام کونفجیسورنیس کشف کردند.این پرنده که تقریباً هم سن با آرچئوپتریکس بود(حدوداً 140 ملیون ساله)دندان نداشت و منقار و پرهایش تفاوتی با پرندگان امروزی نداشت.استخوان بندی این پرنده نیز تفاوتی با پرندگان امروزی نداشت و مانند آرچئوپتریکس دارای پنچه بود.ساختار «پیگوستیل»که کمک به پرهای دُم می کند نیز در این پرنده موجود بود.بطور خلاصه میتوان گفت که این پرنده که همدوره با آرچئوپتریکس که توسّط تکامل گرایان بعنوان اجداد اوّلیه پرندگان شمرده می شد هیچ تفاوتی با پرندگان امروزی نداشت.بطور طبیعی این حقیقت آرچئوپتریکس را بعنوان جد اوّلیه تمام پرندگان بشمار می آوردرا مردود میساخت.با کشف یک فُسیل دیگر در سال 1996 در چین،همه جا را بهم ریخت.یک پرنده 130 ملیون ساله بنام لیائونینگوریس توسّط هو،مارتین و آلن فِدوسسیا از طریق مقاله ای در مجلّه ساینس منتشر گردید.لیائونینگوریس مانند پرندگان امروزی دارای استخوان سینه که نگه دارنده ماهیچه های پرواز میباشد بود.

از دیگر جهات هم این پرنده فرقی با پرندگان امروزی نداشت.تنها فرقش این بود که دارای دندان بود.این آنطور که تکامل گرایان ادّعا میکردند نشان میدهد که این پرندگان دارای ساختار ساده نبودند.با تفسیر آلن فدوسسیا در مجلّه دیسکاور کلاً این ادّعا که این پرندگان از دایناسورها آمده را مردود میسازد فسیل دیگری که ادّعای تکامل گرایان را در ارتباط با آرچئوپتریکس مردود میسازد ائوآلولاویس میباشد.این فسیل که از فُسیل آرچئوپتریکس 30 ملیون سال جوانتر بود یعنی 120 ملیون سال داشت نشانگر این میباشد که در آن دوران پرندگانی که وجود داشتند هیچ فرقی با پرندگان امروزی نداشتند.

بدینطریق میلاقاً اینکه آرچئوپتریکس و دیگر پرندگان آرکائیک که یک فرم گذرمیانی نمی باشند اثبات گردید. فسیلها اینکه پرندگان از گروههای مختلف تکامل یافته اند را نشان نمی داد. برعکس آرچئوپتریکس و دیگر پرندگان را با خصوصیات متشابه در کنار هم زندگی می کردند را نشان می دهد. برخی از این پرندگان مثل آرچئوپتریکس و کونفوسیوسورنیس نسلشان منقرض شده و تعداد اندکی از این پرنده ها تا امروز آمده اند. بطور خلاصه, یک سری از خصوصیات آرچئوپتریکس نشانگر اینکه یک فرم گذرمیانی است نمی باشد. از فسیلشناسان هاروارد بنامهای استفان جی گدد و نیلس الدرج که از پشتیبانان تئوری تکامل می باشند این مسئله را که آرچئوپتریکس, بعنوان یک موزاییکی که تمام خصوصیات را در بردارد و اصلاً نمی توان بعنوان یک فرم گذرمیانی قبول کرد را می پذیرند. از طرفی دیگر ناسازشی زمان در ارتباط با آرچئوپتریکس بر ادّعاهای تکامل گرایان ضربهٔ مهلکی وارد می سازد.

..... 83.....

زیست شناس آمریکایی بنام ژاناتان ولس در کتاب خود بنام { ایکونهای تئوری تکامل} اینکه آرچئوپتریکس بشکل یک سمبل الآهی در آورده شده و اینکه دلایل نشانگر بر اینکه این موجود اجداد اوّلیه پرندگان نمی باشد را تکیّه می کند.بنابر نظر ولس یکی از نشانه های آن, آنچه که تحت نام تروپود بعنوان جدّ آرچئوپتریکس معرفی می گردد در واقع از آرچئوپتریکس جوانتر می باشد.

رابطهٔ میان دایناسور و پرندهٔ خیالی

همانطوری که قبلاً هم مطرح کرده بودیم ادّعای تکامل گرایان که آرچئوپتریکس را بعنوان یک گذرمیانی می خواهند نشان دهند اینست که این پرندگان از دایناسورها تکامل یافته اند. در حالیکه از پرنده شناسان صاحب نظر در سطح جهان پروفسور آلن فدوسسیا از دانشگاه کارولاین شمالی که خود از تکامل گرایان می باشد به این تئوری که پرندگان فامیل دایناسورها می باشند مطلقاً مخالف می باشد و چنین می گوید:

۲۵ سال جمجمه های پرندگان را تحقیق کردم و هیچ رابطه ای میان دایناسورها نمی بینم. تئوری تکامل پرندگان از چهارپایان بزرگترین ننگ قرن ۲۰ام در سطح فسیل شناسی خواهد بود. یکی از متخصصان بر روی پرندگان کهن بنا تری مارتین از دانشگاه کانساس مخالف با تئوری هم نسل بودن پرندگان و دایناسورها می باشد. مارتین اینجا تداخل و اعتشاشی که تئوری تکامل مبتلا به آن شده اشاره می کند و اگر من این تئوری را قبول می کردم هر وقت که می خواستم شروع به صحبت بکنم خودم را شرمنده احساس می کردم. بطور خلاصه آنچیزی که تکامل گرایان بعنوان سناریوی تکامل پرندگان مطرح کردند چیزی جز خیال نمی باشد .

..... 84.....

ریشهٔ مگسهی چیست؟

تکامل گرایان که ادّعا دارند دایناسورها تبدیل به پرنده شده اند, همانطوری که در عکس هم مشاهده می گردد برخی از دایناسورها که پاهای جلویشان را بهم می زنند و دنبال شکار مگس هستند بالدلر شده و پرواز می کند.این تئوری که بطور کامل محصول یک خیال و رویا می باشد این تئوری یک تداخل منطقی را نیز در بر دارد. زیرا اینجا تکامل گرایان برای نشان دادن ریشهٔ پرواز نمونه ای که استفاده کرده اند مگس می باشد که دارای مهارت کاملی در پرواز می باشد. انسان که در یک ثانیه نمی تواند دستش را ده مرتبه بازوبسته کند مگس با ۵۰۰ دفعه در ثانیه می تواند بال بزند. حتّی هر دوبالش را در آن واحد بازوبسته می کند. اگر کوچکترین ناسازشی میان بالها باشد تعادلش بهم خواهد خورد ولی اصلاً چنین اتفاقی نمی افتد. تکامل گرایان بجای اینکه علّت پرواز مکمّل مگس را بررّسی کنند دنبال یک حیوان سنگینتر که طبق سناریوهای مختلف پرواز می کند را بررّسی می کنند. در حالیکه نیروی خلاقیت برتر مگس نیز اینکه ادّعای تکامل گرایان را خاموش کند کافی می باشد. زیست شناس انگلیسی بنام وتون روبین در مقاله ای با سرمشق طراحی مکانیک بالهای مگس چنین می نویسد: هر چه بیشتر به کاربردبالهای مگس پی می بریم این را می فهمیم که از نظر طراحی چقدر حساس و بدون اشکال می باشند. از تکّه های تشکیل شده با خصوصیات بی اندازه الاستیک , برای مقاومت در برابر نیروهای مقاوم از الستیکی مناسبی برخودار می باشد. ساختاری که از نظر تکنولوژی بتواند با بالهای مگس رقابت کند وجود ندارد. از طرفی دیگر کوچکترین فسیل در این ارتباط که این حشرات تکامل یافته اند وجود ندارد. دانشمند معروف فرانسوی بنام گراس اینکه ما در ارتباط با ریشهٔ حشرات هیچگونه اطلاعی نداریم را اعتراف می کند.

..... 85.....

ریشهٔ پستانداران :

همانطوری که قبلاً هم مطرح کرده بودیم تئوری تکامل اینکه برخی از موجودات از آب بیرون آمده و با تکامل به موجودات خشکی تبدیل شده و برخی دیگر از خزندگان با تکامل تبدیل به پرندگان شده اند را ادّعا می کنند. مطابق با همین سناریو دایناسورها نه فقط اجداد پرندگان می باشند بلکه اجدا پستانداران نیز می

باشند. در حالیکه میان ساختار خزندگان که پولکی, خونسرد و تخم گذاری می کنند با پستانداران که مودار, خونگرم و می زانید تفاوت بزرگی وجود دارد. یکی از این تفاوتها بعنوان مثال ساختار چانه میان پستانداران و خزندگان می باشد. در پستانداران زیر چانه یک استخوان وجود دارد و تمام دندانها بر روی آن قرار دارند. ولی در خزندگان در کنار استخوان چانه سشه استخوان دیگر وجود دارد. یک فرق اساسی دیگر, تمام پستانداران در گوش میانی سه استخوان دارند در حالیکه خزندگان در گوش میانی یک استخوان دارند.
تکامل گرایان ادّعای اینکه خزندگان تدریجی با تکامل یافتن تبدیل به پستانداران شده اند می کنند. البته جواب این سوال که چگونه انجام گرفته وجود ندارد. و این سوال که از یک استخوان گوش میانی چگونه به سه استخوان گوش میانی تبدیل شده و حسّ شنوایی خود را از دست نداده است بی پاسخ مانده است و کوچکترین فسیلی از فرم گذرمیانی که نشانگر بر اینکه از خزندگان به پستانداران تبدیل شده اند وجود ندارد. بخاطر همین فسیلشناس تکامل گدا بنام راجر لوین مجبور به اعتراف اینکه به اوّلین پستاندار چطور گذر انجام گرفته هنوز به عنوان شر می باشد کرده است. در بزرگان و صاحب سخنان تئوری تکامل در قرن ۲۰ ام و از تأسیس کنندگان تئوری نئوداروینیست بنام جرج گایلرد سیپسون این حقیقت را که از نظر تکامل گرایان حیرت آور می باشد چنین بیان می کند:
مهمترین اتفاقی که در روی کرهٔ زمین منجر به به اعتشاش در مغز ها شد این بود که بطور آنی از دوران مزوزوئیک یعنی دوران خزندگان،گذر به دوران پستانداران انجام گرفت.انگار در یک آن پرده صحنه بازیگران تئاتر بسته شد و وقتیکه مجدداً پرده باز شد انگار بازیگران جدید جایگزین آنها شده بود.پدیدار شدن پستانداران هیچ آثاری از دوران قبلی همراه خود نداشتند.علاوه بر این پدیدار شدن این پستانداران بطور آنی از یکدیگر خیلی متفاوت هستند.

موجودات متفاوت از یکدیگر مثل خفّاش،اسب،موش و لهنگ همه پستاندار هستند و از نظر دوره زمانی هم دوره میباشند.در میان این موجودات رابطه تکامل گشتن در وسیعترین خیالها هم نمی گنجاید.تکامل گرا بنام اریک لومبارد در مجلّه تکامل مینویسد:
کسانی که در گروه پستانداران دنبال رابطه تکاملی می گردند با یاس و ناامیدی روبرو خواهند شد.تمام اینها نشان میدهد که تمام موجودات در روی کره زمین در هر زمانی بدون اینکه پُشت سرشان یک دوران تکاملی وجود داشته باشد در آن واحد و بطور مکمّل بوجود آمده اند.این یک واقعیّت آشکار است که اینها خلق شده اند.در حالیکه تکامل گرایان موجودات را طبق یک نظم نوبت بر روی کره زمین آمده و تکامل یافته اند و اتّفاقات را به این شکل تفسیر میکنند.این نظم و نوبت در حقیقت چون هیچ تکاملی وجود ندارد نظم ونوبت خلاّقیّت میباشد.فسیلها نشانگر اینکه خلاّقیّت بر روی کره زمین با یک نظم برتر و کامل ابتدا از دریاها شروع شده بعد خُشکی و آخرسر انسان بوجود آمده است.با تمام تلقینها و فشارهایی که انسان از میمون شکل گرفته درست عکس این اتّفاق یکدفعه و بطور کامل خلق شده است.

خفّاشها

تکامل گرایان تمام پستانداران را از یک جدّ مشترک بوجود آمده اند را مطرح می کنند در حالیکه میان نوعهای مختلف از پستانداران مثل خرس،نهنگ،موش و یا خُفّاش اختلافهای بزرگی وجود دارد.علاوه بر این جانوران دارای سیستمهای طرّاحی شده خیلی مخصوص هستند.بعنوان مثال خُفّاشها دارای یک سیستم سونارحسّاس میباشند که در تاریکی نیز میتوانند پرواز کنند.با تکنولوژی مُدرن امروزی فقط میتوان یک چنین سیستمهایی را تقلید کرد و آنطور تکامل گرایان ادّعا میکنند که این موجودات بر حسب تصادف بوجود آمده اند امکان ندارد.چه بسا اسناد ثبت شده در ارتباط با فسیلها نشانگر این میباشند که خفّاشها بر خلاف نظر تکامل گرایان در آن واحد و یکدفعه بوجود آمده اند.

سناریوی تکامل اسب

تا گذشته ای نچندان دور،یکی از دلایلی که تکامل گرایان بعنوان دلیل مطرح میکردند تکامل خیالی اسبها بود.در حالیکه امروزه خیلی از تکامل گرایان مردود بودن سناریوی اسب را می پذیرند.تکامل گرایی بنام بویس رنسبرگر در جلسه ای 4 روزه که در سال 1980 در موزه تاریخ شرق شیکاگو با اشتراک 150

تکامل گرا که در این جلسات مسائل تکامل مرحله مرحله شکافته و بررسی میشد،اینکه سناریویتکامل اسب در هیچ یک از اسناد ثبت شده فسیل و اینکه هیچ دوره ای در جهت تکامل وجود نداشته چنین می گوید:اینکه مردود بودن این تئوری که حدوداً 50 ملیون سال پیش موجودی 4 ناخنه و به بزرگی روباه مرحله ای تبدیل به یک موجود تک ناخنه و بزرگتر شده را از خیلی وقت پیش می دانیم.بجای تغییر مرحله به مرحله،فسیل هر نوع بطور متفاوت از یکدیگر پدیدار شده و بدون تغییر باقی مانده و بعداً نسلش منقرض گردیده است ولی فُرمهای گذر میانی را کسی نمی داند.رنسبرگر با این اسلوب درست در حقیقت اینرا نشان میدهد که تمام بُن بست تئوری تکامل در اسناد ثبت شده فُسیل این فُرمهای گذر میانی میباشند.یکی از مسئولین و فُسیلشناس معروف موزه تاریخ شرق انگلستان که در آن تابلوهای تکامل اسب به معرض نمایش گذاشته شده است و نامش کولین پاترسن میباشد در این ارتباط چنین می گوید:در ارتباط با طبیعت زندگی داستانهایی که هر کدامشان از دیگری بدتر میباشد وجود دارد.معروفترین این نمونه که تقریباًاز پنجاه سال پیش آماده گردیده و هنوز هم وجود دارد این نمایشگاه تکامل اسب میباشد.تکامل اسب آنچنان لانسه شده است که انگار صدها آزمایش علمی در این مورد انجام گرفته و بعنوان یک حقیقت نشان میدهند امّا حال اینطور ادّعاهایی که اشخاص در این مورد انجام میدهند چیزی جز سپکولاسیون نمیباشد.ولی خوب تکیه گاه سناریوی تکامل اسب چه میباشد؟این سناریوی فُسیلهای مربوط به جانداران مختلف که در زمانهای مختلف و در جاهای مختلف مثل هندوستان،آمریکای جنوبی،شمالی و اروپا زندگی کرده اند با نیروی تخیّل تکامل گرایان ادغام شده و یک چنین تابلویی پدیدار شده است.

بیش از بیست نوع مختلف از تکامل اسبها که توسّط محققّان مختلف مطرح گردیده وجود دارد.میان تکامل گرایان نیز یک نقطه نظر مشترک از این فامیلیاهای مختلف از یکدیگر وجود ندارد.تنها نقطه مشترک میان این طبقه بندیها اعتقاد به یک موجود که در 55 ملیون سال پیش زیست کرده و نامش ائوهیپوس میباشد و به بزرگی یک سگ میباشد و جدّ اسب بحساب می آید میباشد.در حالیکه ائوهیپوس که بعنوان جدّ اسب معرّفی شده و نابود شده هنوز در آفریقا تحت نام هیراکس زندگی میکند و هیچ شباهتی با اسب ندارد.بی معیار بودن ادّعای تئوری تکامل اسب با کشف روزافزون فُسیلها بهتر آشکار میشود.در آن قشری که ائوهیپوس پیدا شده فسیل اسبهای امروزی نیز پیدا شده اند.این نشانگر اینست که اسب امروزی با جدّ خودش همدوره زندگی کرده است و این بزرگترین دلیل بر اینکه یک دوران تکاملی سپری نشده میباشد.نویسنده تکامل گرا بنام گُردن تایلُر در کتابش تحت عنوان بزرگترین راز تکامل با بدست گرفتن موضوعاتی که داروین نتوانسته بازگو کند اصل داستان سری اسب را چنین توضیح میدهد:شاید از بزرگترین ضعفهای داروین به میان نگذاشتن آنچه که فسیلشناسان بعنوان دوران تکامل و رابطه خانوادگی این موجودات است میباشد.سری اسب معمولاً در این زمینه بعنوان تنها نمونه ای که به راه حلّ رسیده است نشان داده میشود.امّا حقیقت اینست که از ائوهیپوس تا اکوس این دوران بسیار متغییر و ناثابت میباشد.این طبقه بندی ادّعای اینکه بتدیج جثّه ها بزرگتر میشود را میکند.امّا در این صف بندی بعضی از حلفه های میانی این زنجیز از حلقه اوّلیه از نظر جثّه کوچکتر میباشد.تمام این حقایق نشانگر این مسئله هستند که جدول تکامل اسب که بعنوان سالمترین دلیل ارائه می شد چقدر نادرست و اشتباه میباشد و این نشانگر اینست که تئوری تکامل را تا چه اندازه میتوان قبول داشت و بر آن حساب کرد.

بخش ۷ :

تفسیرهای طرفدار و غول زنندهٔ تکامل گران:

قبل از ورود به جزئیات تکامل انسان ، باید به روش تبلیغی که فکر زندگی موجودات نیمه انسان ـ نیمه میمون را به قسمت عمده ای از انسانها قبولانده است ، دقت کرد. این سیستم تبلیغ ، با استفادهٔ فسیلها توسط تکامل گران انجام " ری کونستروکسیون" است. ری کونستروکسیون به معنی " دوباره سازی " است و درست کردن شکل و یا ماکت موجودی که فقط یک قطعهٔ استخوانش پیدا شده است می باشد. " انسانهای میمون نما " که در روزنامه ها، مجلّات و فیلمها می بینید، هر کدام یک ری کونستروکسیون می باشد. امّا چون ثبتهای فسیل مربوط به منشاء انسان اغلب پراکنده و نکسان است، با ارتباط با اینها هر گونه تخمین ، تماماً علمی متّکی به قدرت تصور می باشد. به این دلیل تمام ری کونستروکسیونهای متکی به باقی مانده های فسیل، تماماً مناسب با احتیاجات ایدئولوژی تکامل فراهم شده است. از فسیل شناسان دانشگاه هاروارد با این سخنانش : " در زمینهٔ فسیل شناسی که من مشغول به آن هستم ، تئوری بوجود آمده از دیده هایی که قبلاً کسب نشده است ، همیشه بر مشخصات و اطلاعات واقعی برتر و غالب بوده است." این واقعیت را خاطر نشان می سازد. چون انسانها به طریق بینایی و دیدن، آسانتر تحت تأثیر قرار می گیرند، حقیقتاً زندگی موجوداتی که با قدرت تخیل ری کونسترو کسیون شده اند، باور کننده است.

در اینجا به یک نکته باید توجه کرد: در کارهای انجام شده متّکی به باقی مانده های استخوانها، فقط مشخصات خیلی خاص مادّه را می توان در آورد. در حالیکه جزئیات اصلی مشخص کننده، بافت نرم است که در طول زمان به راحتی از بین می رود. شخص که به تکامل باور کرده است، این بافت نرم را با خواست خودش شکل داده، به آسانی می تواند یک موجود خیالی را در آورد. ارنست آ.هوتن از دانشگاه هاروارد این مورد را چنین بازگو می کند:

ساخت قسمتهای نرم کارپرسیکی است. هیچ ارتباطی به استخوانها موجود در زیر لبها، چشمها، گوشها و بینی ندارد.

اشکال خیالی

تکامل گرایان، در ری کونستروکسیونها بینی، لبها ، شکل موها، ابروها که هیچ گونه اثری در فسیلها نمی گذراند را طوری شکل داده اند که تز تکامل را پشتیبانی کند. عکسهای دارای جزئیاتی که موجودات خیالی که آنها به میدان در آورده اند را در راهروی با خانوادهایشان ، هنگام شکار و یا در یک قسمت دیگر حیات نشان می دهد حاضر کرده اند.

رسم سه جمجمهٔ مختلف در آمده از یک جمجمه

شکلی که در تاریخ ٥ ام آپریل سال ١٩٦٤ در ساندی تایمز در آمده است.

رسم مائورایز ویلسون.

رسم ن.پارکر.ن.گئوکرانیک، ١٩٦٠

مانند سازیهایی که به باقیمانده های انسانهای قدیم اتکا دارد، هیچ گونه ارزش علمی ندارد و برای راهنمایی انسانها استفاده می شوند.... به این دلیل به ری کونستروکسیونها نباید زیاد اعتماد کرد. تکامل گرایان در این مورد آنقدر جلو رفته اند که به یک جمجمه، صدها صورت مختلف جور داده اند.

سه ری کونستروکسیون تماماً متفاوت با یکدیگر که برای فسیلی به نام آئوسترالوپیچسوس ربوستوس
طرّاحی شده است(در بالا) ، نمونهً معروفی برای این است
تفسیر طرفدار فسیلها، و یا انجام ری کونستروکسیونهای خیالی را می توان به عنوان دلایل نشان دهندهً سرزدن تکامل گرایان به حیله و غول زدن نشان داد.
گرچه اینها، وقتی با حیله گریهای بارزی که در تاریخ تئوری تکامل با آنها روبرو شده است، باز هم خیلی معمولی به حساب می آیند.
اشکال مختلف آدم جاوا، نمونهً بسیار خوبی برای تفسیر خیالی فسیلها توسّط تکامل گرایان می باشد...
سمت چپ: رسم مائورایزویلسون
سمت راست: رسم استیون م.استنلی

قسمت ۸ :

حیله گریهای تکامل

هیچ گونه اثر فسیلی وجود ندارد که تصویر " انسان میمون" که مدام در رسانه ها و منشأ های آکادمیک تلقین می شد را حمایت کند. تکامل گرایان با استفاده از قلم مو جانوران خیالی را می کشیدند، امّا نبودن فسیل این موجودات ،برای آنها مسئلهٔ بزرگی بود. برای حل این مسئله یکی از روشهای جالبی که استفاده می کردند این بود: " بوجود آوردن" موجوداتی که فسیلهایشان را پیدا نکرده اند. آدم پیلت داوم که بزرگترین غوغا در تاریخ علوم می باشد، نمونه ای از این روش است.

آدم پیلت داوم : چونهٔ اورانگوتان در جمجمهٔ انسان!

چارلز دارسون، یک دکتر مشهور و در عین حال یک فسیل شناس آماتور، در سال ۱۹۱۲ ، در انگلاستان در جوار پیلت داوم با ادعای پیدا کردن یک استخوان چونه و یک تکّه از جمجمه در یک گودال به میدان در آمد. باوجودیکه استخوان چونه شبیه چونهٔ میمون بود، دندانها و جمجمه شبیه دندان و جمجمه انسان بود. به این نمونه اسم "آدم پیلت داوم" داده شد و قدمتش ۵۰۰ سال حساب شد و در موزه های مختلف به عنوان دلیل قاطعی مورد نمایش قرار داده شد. بیش از ٤۰ سال، در مورد آن مقاله های علمی نوشته شد، تفسیر شد و رسم شد.بیش از ۵۰۰ آکادمیسین از دانشگاه های مختلف دنیا، بر روی آدم پیلت داوم تز دکتری حاضر کردن. فسیل شناس معروف آمریکایی ...ف.اُزبن در سال ۱۹۳۵ هنگام زیارت موزهٔ بریتیش، " طبیعت پر از سورپریز است، آین، در مورد دوران قبل از تاریخ انسانیت کشف بسیار مهمی است" می گفت.

در سال ۱۹٤۹ کنت اوکلی از بخش فسیل شناسی موزهٔ بریتیش خواست که یک روش جدید بدست آوردن که " تست فلور" نامیده می شد را برروی بعضی فسیلهای قدیمی امتحان کند. با این روش ، یک امتحان بر روی فسیل آدم پیلت داون انجام شد.نتیجه بسیار حیرت انگیز بود. در این قسمت فهمیدند که استخوان چونهٔ آدم پیلت داون حاوی فلور نمی باشد.این، نشان دهندهٔ آن بود که استخوان چونه در زیر خاک بیش از چند سال نمانده است. جمجمهٔ سر که حامی مقدار کمی فلور بود می بایست چند هزار سال داشته باشد.

چونهٔ اورانگوتان در جمجمهٔ انسان

۱ ـ فسیلها توسط چارلز داوسون پیدا شد و به سر آرتور اسمیت داده شد.

۲ـ تکه استخوانها برای بوجود آوردن جمجمهٔ معروف به یکدیگر نصب شدند.

تکه های جمجمهٔ انسان استخوان چونهٔ اورانگوتان

۳ ـ در مورد این جمجمه رسمها و ری کونستروکسیونهای زیادی انجام شد و حدود ۵۰۰ مقاله نوشته شد.جمجمهٔ ارژینال در موزهٔ بریتیش مورد نمایش قرار گرفت.

٤ ـ ٤۰ سال بعد از این کشف ، حیله ای بودن فسیل پیلت داون به میدان در آمد.

با اتکا به روش فلور تحقیقات بعدی انجام شده در مورد تاریخ فسیل، نشان داد که جمجمه فقط چند هزار سال دارد. در ضمن دندانهای موجود در استخوان چونه به طور مصنوعی ساییده شده و ابزارهای اوّلیه ای که در کنار فسطل پیدا شده بود با ابزارهای فولادی ساییده شده و هر کدام چیزی جزء تقلید نبود. و نیز با انجام آزمایشات فراوان این حیله گری را در سال ۱۹۵۳ به طور قطعی به میدان در آورد. جمجمه متعلّق به یک انسان ۵۰۰ ساله و استخوان چونه هم متعلّق به

یک اورانگوتان تازه مرده بود! دندانها، برای شباهت به دندان انسان، بعداً به طور مخصوص اضافه شده، نقاط اتصال هم سمباده شده بود.
بعد از آن هم تمام قسمتها برای اینکه قدیمی به نظر برسند توسّط پتاسیم ـ دیکرومات لکّه داده شده بود.این لکّه ها، وقتی که استخوانها در اسید گذاشته می شد از بین می رفت.له کرس کلارک از اعضای اکیبی که این حیله گری را به میدان در آورده بود با گفتن این سخنان که:" دادن اثار ساییدگی بر روی دندانها به طور مصنوعی آن قدر آشکار بود که، چه طور می شود این ردها از چشم در رفته است؟" تعجبش را نمی توانست پنهان کند. بهد از همهً اینها "آدم پیلت داون" که بیش از ٤٠ سال در موزهً بریتیش مورد بازدید گذاشته شده بود سریعاً از موزه در آورده شد.
آدم نبراسکا :یک خوک معنث:
در سال ١٩٢٢ ، هنری فیرفلدازبورن، مدیر موزهً تاریخ طبیعت آمریکا، پیدا کردن فسیل یک دندان کرسی مربوط به دوران پلی اوسن، در نزدیکیهای درهً مار در نبراسکای غربی را بازگو کرد.این دندان، بنابه ادّعا حاوی مشخصات مشترک انسان و میمونها بود.پس از مدّت کوتاهی در مورد این موضوع مذاکرات علمی خیلی عمیق شروع شد.بعضی ها این دندان را به عنوان پیته کانتروپوسروکتوس تفسیر می کردند، بعضی ها هم آنرا بیشتر شبطه دندان انسان می گفتند. به این فسیل که سبب اختلافات زیادی شده بود، نام " آدم نبراسکا" داده شد. اسم" علمی" اش هم زود داده شد: "هسپروپیتکوس هارولدکوکی".
خیلی از صاحب نظران ازبورن را پشتیبانی کردند.بنابه این تک دندان شکلهای ری کونستروکس جمجمهً و بدن آدم نبراسکا رسم شد.حتّی جلوتر رفته، عکسهای زن و بچه های آدم نبراسکا در طبیعت پخش شد.
تمام این سناریوها از یک دندان تولطد شده بود.تکامل گرایان به این "آدم خیالی" آنقدر باور کردند که وقتی یک محقّق به نام ویلیام بریان به قبول کردن این موردتنها بنابه یک دندان کدسی مخالفت کرد، تمام دیدهای خشمگین را به خودش کشید.

عکس بالا تنها بنابه یک دندان کرسی رسم شد و در شمارهً ١٩٢٢ مجلهً ایللوستریدِ لندن نیوس در تاریخ ٢٤ جوئن پخش شد.امّا وقتی مطعلق بودن اطن دندان به خوکی که نثلش تمام شده فهمیده شد، نه به مطمون و یا انسان، تکامل گرایان مورد ناامیدی بسیاری قرار گرفتند.
امّا در سال ١٩٢٧ تکه های دیگر اسکلت پیدا شد. بتابه این پارچه های جدید پیدا شده این دندان نه مطعلق به میمون و نه مطعلق به انسان بود. دندان، به نوعی خوک وحشی آمریکایی به نام " پروستنوپس" طعلق داشت. ویلیام گرگوری در مقاله اش در مجله ای به نام ساینس که این موـ ضوع را خبر داده بود، چنین نوشته بود: " همانطور که دیده می شود هسپروپیکتوس نه میمون است نه انسان". سرانجام تمام رسمها و اشکال هسپروپیکتوس هارولد گوگی و خانواده اش از کتابها و نوشته ها خارج شد.
اُتابنگا: انسان محلّی آفریقایی که در داخل قفس گذاشته شده بود
بعد از اینکه داروین در کتابش به نام" افزایش انسانها "، تکامل یافتن انسان از موجوداتی شبیه میمون را ادّعا کرد، برای حماطت این سناریو تجسس فسیل شروع شد. امّا بعضی تکامل گرایان باور داشتند که موجودات " نیمه میمون ـ نیمه انسان" را نه فقط در فسیلها، بلکه در نقاط مختلف دنیا به طور زنده می توانستند پیدا کنند. در اوایل قرن ٢٠ ام ، این جستجوها باعث بعضی وخیـ متها ،داستان کوتوله ای به نام اتابنگا بود.
اتابنگا در سال ١٩٠٤ ، توسط یک محقّق تکامل گر به نام ساموئل ورنر در جوار کونگو گرفته

شده بود.

اسمش در زبان خودشان به معنی " دوست" بود. متأحل و پدر دو فرزند بود. امّا مثل یک حیوان با زنجیر بسته شده، داخل قفس گذاشته شده و به آمریکا برده شد. دانشمندان تکامل گر، درنما- یشگاه سنت لوییس با سایر انواع میمونها داخل قفس گذاشته شد و به عنوان "نزدیکترین نوع میانی تبدیل به انسان" افاده شد.دو سال بعد نیز به باغ وحش برونکس در نیویورک برده شد و با چند شمپانزه، گوریلی به نام دیناه و اورانگوتانی به نام دوحانک به عنوان" جدٌ قدیمی انسان" مورد نمایش قرار گرفت.ویلیام ت.هورندی مدطر تکامل گر باغ وحش، در مورد افتخاری که از داشتن این اثر بی نظیر داشته است، صحبتهای طولانی کرده، بازدید کنندگان هم با اتابنگا به عنوان حیوان رفتار کرده بودند.سرانجام، اتابنگا نتوانست به این اقدامات تحمل کند و خودکشی کرد.

آدم پیلت داون ، آدم نبراسکا و یا اتابنگا ... تمام این وخامتها نشان دهندهً آن بود که دانشمندان تکامل گر برای اثبات تئوریشان، هرگونه روش دور از علم را استفاده می کردند. با توجه به این مورد، وقتی که به دیگر دلایل افسانهً " تکامل انسان" نگاه می کنیم، باز با موارد شبیه به این روبرو می شویم: در وسط، داستانی کاملأ خارج از واقعیت و برای حمایت این داستان گروهی داوطلبانه که به هر روشی سر می زنند وجود دارد.

قسمت ۹ ام:
سناریو تکامل انسان
در قسمتهای قبل، ابتدا در طبیعت نبودن مکانیزمی که موجودات را تکامل می دهد را بررسی کردیم، سپس بوجود آمدن ناگهانی موجودات زنده با شکل و شمایل امروزی و به طور جداگانه توضیح داده شد.سپس بوجود آمدن ناگهانی موجودات زنده با شکل و شمایل امروزی و به طور جداگانه توضیح داده شد. در این وضعیت واضح است که " تکامل انسان" یک داستان دور از واقعیت می باشد.
پس منشأ اتکای این داستان که از طرف تکامل گران مطرح شده است چیست؟
این منبع، فسیلهای زیادی است که تکامل گران می توانند روی آنها تفسیرهای خیالی انجام دهند. در طول تاریخ بیش از ٦٠٠٠ انواع میمون زندگی کرده است. قسمت عمده ای از آنها، نسلشان منغرض شد و از بین رفته اند. امروز فقط حدود ۱۲۰ نوع میمون برروی زمین در حال زندگی اند.بنابراین ، آن ٦٠٠٠ فسیل میمونهایی که نسلشان منغرض شده است منبع غنی ای برای تکامل گران می باشد.
تکامل گرایان، قسمتی از جمجمه و استخوانهایی که به منظور آنها نزدیک بود را ردیف کرده و با افزودن جمجمهٔ نژادهای انسانهایی که نسلشان تمام شده است، سناریو تکامل انسان را نوشته اند.سناریو چنین است: " انسانها و میمونهای امروزی صاحب یک جد مشترک هستند. این موجودات با تکامل در طول زمان قسمتی از آنها میمونهای امروزی را بوجود آورده است".
در حالیکه، تمام اطلاعات و یافته های پالئونتولوژی ،آناتومیک و بیولوژیک نشان می دهد که این ادعای تکامل گرایان مثل سایر ادعاهایشان دور از واقعیت می باشد. هیچ گونه دلیل واقعی مبنا بر وجود خویشاوندی بین انسان و میمونها وجود ندارد.غیر از حیله گریها و اشکال و تفاسیر خیالی.....
فسیلها نشان می دهند که، در طول تاریخ انسانها انسان و میمونها به طور میمون بوده اند. بخشی از فسیلهایی که تکامل گرایان آنها را به عنوان جد انسان نشان داده اند، در حقیقت مطعلق به نژادهای انسانهایی که در تاریخ خیلی جدیدی به عنوان مثال ۱۰۰۰ سال پیش زندگی کرده و از بین رفته اند. در ضمن، خیلی از انسنهایی که امروزه در حال زندگی هستند، با نژادهای انسانی منغرض شده که تکامل گرایان سعی در نشان دادن آنها به عنوان جد انسانها می باشند، از لحاظ فیزیکی مشخصات شبیه هم هستند.

مهمتر از همه، تفاوتهای آناتومیک زیادی بین میمونها و انسانها وجود دارد و هیچ کدام از اینها با تکامل قبل بوجود آمدن نمی باشند. "دو پا بودن" هم یکی از اینهاست. همانطور که درقسمتهای بعدی به طور مفصل توضیح خواهد شد، به طور راست روی دو پا راه رفتن مخصوص انسان است و از مهمترین مشخصات انسانی است که او را از دیگر موجودات جدا می سازد.
ریشهٔ نژاد خیالی انسانان
ادعای داروینیست، بوجود آمدن انسانهای مدرن امروزی را از بعضی موجودات میمون نما قبول می کند.در این مدت که فکر مس شود حدود ٥/٤ میلیون سال قبل شروع شده است، زندگی " فرمهای میانی" بین انسان مدرن و جدُش ادعا می شود. بنابه این سناریو که در حقیقت تماماً خیالی می باشد چهار " گروه" اصلی شمارده می شود :

1- Australopithecines
2- Homo habilid

3- Homo erectus
4- Homo sapiens

تکامل گران، به اوّلین جدهای میمون نمای انسانها، اسم " آئوسترالوپیچسوس" که به معنی " میمون جنوبی " می باشد.داده اند. این موجودات چیزی جزء نوعی میمونی که نسلش منقرض شده بود نبود.انواع مختلف آئوسترالوپیچسوس ها پیدا می شود. بعضی از آنها میمونهای
عظیم جثه، بعضی ها نیز کوچک و ظریف جثه می باشند.
تکامل گران طبقهٔ بعدی تکامل انسان را با " هومو" یعنی انسان بیان می کنند. بنابه این ادّعا موجودات موجود در سری هومواز آئوسترالوپیچسوس پیشرفته ترند. در آخرین مرحلهٔ تکامل این چنینی، هومو ساپینس یعنی بوجود آمدن انسان مدرن امروزی به میان انداخته می شود.
فسیلهایی نظیر " انسان ژارا"،"انسان پکن" ،"لوسی" که اسمشان در مجلات و کتابها و رسانه های تکامل گرایان مطرح می شود. نیز در چهار گروه ذکر شده در بالا به حساب می آیند. وجود انواع دیگر بوجود آمده از اینها مورد قبول می باشد.

----------SAYFA 99----------

از داوطلبان فرم میانی راماپیچسوس که زمانی پر ادعا بود، با فهمیده شدن اینکه میمونهای معمولی هستند، از درخت نژادی انسان بدون صدا خارج شدند.
تکامل گرایان، با نوشتن سری آئوسترالوپیچسوس،هومو هابیلیس،هومو ارکتوس،هومو ساپینس هر کدام از آنها را به عنوان جدٌ نوع بعدی قبول کرده اند. در حالیکه آخرین یافته های فسیل شناسان، نشان می دهد که آئوسترالوپیچسوس، هومو هابیلیس و هومو ارکتوس هر کدام در قسمتهای مختلف دنیا در یک دورهٔ زمانی زندگی کرده اند. در ضمن قسمتی از انسانهای متعلّق به طبقهٔ هومو ارکتوس تا زمانهای خیلی مدرن زندگی کرده و با هومو ساپینس نئاندرتالنسیس و هومو ساپینس در محل مشترکی نزد هم بوده اند.و این هم جدٌ یکدیگر نبودن این موجودات را به طور واضح آشکار می سازد.
منبع الهام تنها یک استخوان چانه
اوّلین فسیل راماپیچسوس پیدا شده، یک چانهٔ ناقص متشکل از دو استخوان بود.(سمت چپ) امّا طراحان تکامل گر، بنابه این استخوانها در رسم خانواده و محل زندگی راماپیچسوس هیچ گونه سختی نکشیده بودند.

----------SAYFA 100----------

به طور خلاصه، تمام یافته ها و جستجوهای علمی، این مطلب را که فسیلهایی که تکامل گران ذکر کرده اند، نشان دهندهٔ یک تکامل نمی باشد را به میدان در آورده است. قسمتی از فسیلهایی که به عنوان جدٌ انسان ذکر شده اند مربوط به میمون و قسمتی هم مربوط به نژادهای مختلف انسان می باشد.
بسیار خوب! پس فسیلهای موجود کدام مربوط به میمونها و کدام مربوط به انسانهاست؟ آیا ممکن است در واقع یکی از آنها " فرمیانی" شمارده شود؟ برای دیدن جواب این سئوالها ، گروههای ذکر شده را به ترتیب بررسی خواهیم کرد.
آئوسترالوپیچسوس: یک نوع میمون
اوّلین گروه آئوسترالوپیچسوس به معنی" میمون جنوبی "می باشد. تصوّر می شود که این موجودات

اوّلین بار حدود ٤ میلیون سال قبل به میدان در آمده و تا ١ میلیون سال قبل زندگی می کرده اند. بعضی تفاوتها بین آئوسترالوپیچسوس ها وجود دارد. تکامل گران حدس می زنند که آ.آفارنسیس قدیمیترین نوع آئوسترالوپیچسوس می باشد. بعد از آن نیز آ.آفارنسیس که دارای استخوانهای کوچکی است و آ.آفریکانوس که دارای استخوانهای بزرگتری از آن است می آید.بنابه بعضی از محققان آ.بویسئی نوع متفاوتی است، بنابه بعضی ها نیز نوع پایینتر آ.ربوستوس می باشد.
تمام انواع آئوسترالوپیچسوس، میمونهایی شبیه میمونهای امروزی هستند که نسلشان منغرض شده
است.حجم مغز همه شان، با شمپانزه های امروزی مساوی و یا کوچکتر است. در دست و پاها یشان شبیه میمونهای امروزی برآمدیگیهایی که در بالا رفتن از درخت استفاده می شود وجود دارد و پاهایشان دارای مشخصاتی برای چسبیدن به شاخه ها می باشد. قدّشان کوتاه است(حد اکثر ...١٣٠) و عین میمونهای امروزی نوع نر آئوسترالوپیچسوس از مؤنث بزرگتر است. خیلی
از مشخصات از قبیل خط های موجود در صورت، چشمهای نزدیک به هم، دندانهای تیز، نوع چانه، دستهای بلند، پاهای کوتاه، دلایلی است که نشان می دهد که این جانوران از میمونهای امروزی متفاوت نیستند.
ادّعای تکامل گرایان در این مورد نیز چنین است که با وجودی که آئوسترالوپیچسوس ها دارای آناتومی میمون می باشد ، برعکس تمام میمونها ، مانند انسانها راست راه می رفتند.
ادّعای مذکور " راست راه رفتن" فکری است که ده ها سال توسط فسیل شناسان تکامل گر به نام ریچارد لی کی، دونالد یوهانسون حمایت شده است. امّا خیلی از دانشمندان، بر روی ساختمان اسکلت آئوسترالوپیچسوس آزمایشات بیشماری کرده و بیهوده بودن این ادّعا را به میدان در آورده اند.

----------SAYFA 101----------

. آئوسترالوپیچسوس ـ شباهت به شمپانزه
شباهت بزرگ بین جمجمه آئوسترالوپیچسوس شمپانزه ، نشان دهندهً این است که آئوسترالوپیچسوس که به
عنوان جد انسان نشان داده می شود در اصل یک نوع میمون است.

----------SAYFA 102----------

ـ شباهت به شمپانزه آئوسترالوپیچسوس
آل288-1 و یا " لوسی" : اوّلین فسیل پیدا شده در هدر اتیوپی که به نوع آئوسترالوپیچسوس تعلق دارد. تکامل گرایان مدّت زیادی برای اثبات عمودراه رفتن لوسی سعی کردند امّا آخرین تحقیقات به طور قطعی نشان داد که این جانور یک شمپانزه است که خمیده راه می رود.
فسیل آئوسترالوپیچسوس که در پایین دیده می شود یکی از اعضای جوان این نوع می باشد. به این
دلیل برآمدگی موجود در جمجمه اش بوجود نیامده است.

----------SAYFA103----------

دو آناتومیست معروف در دنیا از انگلاستان و امریکا به نامهای لرد سولی روکرمان و پروفسور چارلز اکسنارد، با انجام آزمایشات بسیار مفصل بر روی نمونه های آئوسترالوپیچسوس نشان می دهد
که این جانوران دوپایه نبوده، دارای اشکال حرکتی شبیه میمونهای امروزی بوده اند. با حمایت حکومت انگلاستان، لرد زوکرمان با گروهی متشکل از پنج متخصص به مدّت ١٥ سال استخوان

های این جانوران را بررسی کرده، با وجودیکه خودش هم یک تکامل گر می بود، به این نتیجه رسید که فقط یک نوع میمون عادی بوده و اصلاً راست راه نمی رفته است.
چارلز اکسنارد یکی دیگر از تکامل گرایان آناتومیست معروف با تحقیقات در این مورد ساختمان اسکلت آئوسترالوپیچسوس را به اورانگوتانهای امروزی شباهت داده است.
آخرین بار در سال ۱۹۹٤ در انگلاستان گروهی از دانشگاه لیورپول، برای بدست آوردن نتایج قطعی بر روی اسکلت آئوسترالوپیچسوس تحقیقاتی انجام داده اند. نتیجهً بدست آمده : "اینکه آئوسترالوپیچسوس
دارای چهار پا هستند." به طور خلاصه آئوسترالوپیچسوس یک نوع میمون منغرض شده ای است که
هیچ گونه شباهتی به انسان ندارد.
HOMO HABİLİS : میمونی که خواسته شد انسان شود

پس از اینکه ثابت شد که ساختمان اسکلت و جمجمه هیچ تفاوتی با شمپانزه ها ندارد
و اینکه راست راه نمی روند،فسیل شناسان تکامل گر را با مشکل بزرگی روبرو کرد. زیرا در شکل تکامل خیالی بعد از آئوسترالوپیچسوس، هومو ارکتوس از کلمهً " هومو" به معنی " انسان" که در اوّل اسمش می آید فهمیده می شود که مطعلق به گروه انسان است و اسکلتش هم راست است.حجم جمجمه اش دو برابر آئوسترالوپیچسوس می باشد. عبور از آئوسترالوپیچسوس که یک نوع میمون
شبیه شمپانزه می باشد به هومو ارکتوس که دارای اسکلتی بی تفاوت با انسان مدرن می باشد، بنابه تئوری تکامل گر هم امکان ناپذیر است. بنابراین اتصالات یعنی " فرم میانی " لازم است.
هومو هابیلیس هم به خاطر این گرفتاری بوجود آمده است.
گروهبندی هابیلیس در سال ۱۹٦۰ توسط لی کیها که یک خانوادهً " شکار فسیل" می بود به میان انداخته شد. این نوع جانور که لیکی نامیده می شود، می توانست راست راه رفته
دارای حجم بزرگ مغزی، دارای استعدا استفادهً لوازم سنگی و چوبی بوده است. به این خاطر می توانست جد انسانها باشد.

HOMO HABİLİS : یک میمون دیگر
تکامل گرایان مدّت زیادی ادعا کردند که جانورانی که هومو هابیلیس نامیده می شدند راست راه می رفتند. به این ترتیب یک حلقه که نشان دهندهً عبور از میمون به انسان بود پیدا کرده بودند. امّا فسیل جدید ا.ه.62 که تیم وایت آنرا در سال ۱۹۸٦ پیدا کرد و اسم هومو هابیلیس را به آن داد این ادّعا را پوچ کرد. این قطعهً فسیل نشان می داد که هومو هابیلیس مانند میمونهای
امروزی دارای دستهای بلند و پاهای کوتاه می باشد.این فسیل ادّعای اینکه بر روی
دو پایش ایستاده راه می رود را خاتمه داد. هومو هابیلیس چیزی جز جزیکه نوع میمون نبود.
فسیلی که مشخصات چانهً نوع اُ.ه.7 را به بهترین شکل نشان می داد
سمت چپ می باشد. این فسیل چانه دارای دندانهای برندهً بزرگی بود. با تمام این مشخصات این چانه بسیار شبیه میمونهای امروزی است. با یک افادهً دیگر چانهً هومو هابیلیس نشان می دهد که این موجود یک میمون بوده است.

در حالیکه فسیلهای پیدا شده مربوط به همین نوع در اواسط دههً ۸. ، ایت تصوّر را تماماً

عوض کرد. محققانی نظیر برنارد و ودولورطنگ بریس بنابه فسیلهای تازه کشف شده، آنها را به جای اینکه به نام ..... که به معنی " انسانی که می تواند آلات و ادوات استفاده کند" طبقه بندی کنند به عنوان ..... که به معنی " میمون آفریقای جنوبی که می تواند الات و ادوات استفاده کند" طبقه بندی کردند. زیرا .....، دارای خیلی مشخصات مشترک با میمونهایی که ..... نامیده می شدند داشت. همانند ..... دارای ساختمان اسکلتی مطمون مانند، دستهای دراز و پاهای کوتاه بود. انگشتان دست وپا برای بالا رفتن مناسب بود. ساختمان چانه شان تماماً شبیه میمونهای امروزی بود. حجم مغزشان که .. ٥٥٠ بود هم نشان دهندهٔ خوبی بود که اطنها میمون هستند. به طور خلاصه، ..... که از طرف بعضی تکامل گرایان به عنوان نوع متفاوتی نشان داده می شد، در اصل شبطه تمام ..... یک نوع میمون بود.تحقیقات انجام شده در سالهای بعدی، نشان داد که واقعاً .....موجودی متفاوت از ..... نمی باشد. اسکلت .....، فسیل جمجمه پیدا شده در سال ١٩٨٤ توسط تیم وایت نشان داد که این نوع شبطه میمونهای امروزی دارای حجم کوچک مغزی، دستهای بلند و پاهای کوتاه که در صعود به درختان کمکشان می کرد می باشند.
آنالیزهای عمده ای که در سال ١٩٩٤ توسط یک فسیل شناس آمریکایی به نام حولی سمیت انجام شد، باز نشان دا که ..... در اصل "....." یعنی انسان نبوده بلکه میمون می باشد. سمیت دربارهٔ آنالیزهایی که بر روی دندانهای .....چنین می گفت : آنالیزهای انجام شد بنابه ساختمان و رویش دندانها نشان می دهد که ..... و ..... با میمونهای آفریقایی در یک کاتگوری بوده، امّا .....و ..... با انسانهای مدرن دا- رای ساختمان عین هم می باشند. در همان سال سه متخصّص آناتومی به نامهای فرد سپور، برنا- رد و ودو فرانس زون ولد با روش بسیار متفاوتی به همین نتیجه رسیدند. این روش، بنابه آنالیز روبرویی کانالهای نیمه دایره مانندی که در داخل گوش میانی میمونها قرار داشت انجام شد. کانالهای انسانها که راست راه می روند با کانالهای مةمونها که خمیده راه می روند دارای تفاو- تات بارزی از یکدیگر بود. سپور، وود و زون ولد در تمام تحقیقاتی که با نمونه های.....و ..... انجام دادند دیدند که کانالهای گوش میانی آنها با میمونهای مدرن یکی است. کانا- لهای گوش میانی ..... نیز، شبیه انسان مدرن بود.

----------SAYFA106----------

این کشف نشان دهندهٔ دو نتیجهٔ مهم بود:
(١) فسیلهایی که با اسم ..... نامیده می شدند در واقع در رده و طبقهٔ " ....." یعنی انسان نبوده، بلکه در طبقه بندی ..... (میمون) قرار داشتند.
(٢) هم .....هم ..... ، جانورانی بودندکه خمیده راه رفته و دارای اسکلت میمون می باشند.ارتباطی با انسانها نداشتند.
Homo Rudolfensis : صورتی که اشتباهی چسبانده شد
کلمهٔ ..... ، اسمی است که به چند تکه فسیل پیدا شده در سال ١٩٧٢ داده شد. چون فسیل های مذکور در جوار رود رودلف در کنیا پیدا شد، به جنسی که تصور می شد این فسیل ها تمسیل می کنند اسم ..... داده شد. ولی خیلی از فسیل شناسان باور داشتند که این فسیلها در اصل به نوع جدیدی تعلق نداشته و موجوداتی هم که ..... نامیده می شدند در واقع .... یعنی یک نوع میمون می باشند.
ریچارد لیکی که فسیلها را پیدا کرده بود، جمجمه ای را که " ...." نامیده و به آن حدود ٢٨ میایون سال قدمت داده است را به عنوان بزرگترین کشف تاریخ فسیل شناسی نشان

داده و صروصدای زیادی برپا کرده بود. به نظر لیکی این موجود پیدا شده که دارای حجم جمجمه ای کوچکی مانند ..... بوده از طرفی صورتی شبیه به انسان داشته، حلقهً گم شده میان ..... و انسان می باشد. امّا پس از مدّتی فهمیدند که صورت " انسانی " ..... که در چند مجلهً علمی جا گرفته بود در واقع نتیجهً اشتباه در به هم ارتباط دادن قطعه های جمجمه می باشد. پروفسور تیم برومیچ که بر روی آناتومیصورت انسان کار می کرد این حقیقت را که در سال ۱۹۹۲ با استفاده از سیمولاسیونهای کامپیوتری به میدان درآورده بود چنین بازگو می کند :

هنگامی که دوباره سازی ..... انجام داده می شد، صورت همانند صورت انسان های مدرن، درست به طور موازی با جمجمه ساخته شده بود. در حالیکه آزمایشاتی که انجام دادیم نشان داد که صورت باید به طور مایل به جمجمه نصب داده می شد. این هم درست مشخصات صورتی که در ..... دطدیم را بوجود می آورد.

در این مورد فسیل شناسان تکامل گر ژ.ا.کرونین نیز چنین می گوید :

مشخصات ابتدایی نظیر صورت شکل داده شده بدون خط های کوچک، کوچک بودن پهنایی جمجمه ،دندانهای بزرگ مشخصاتی بود که ..... با ..... مشترک بود.

----------SAYFA107----------

..... مانند نمونه های تازه ..... ، دارای مشخصات مشترک بدنی با سایر .... های کوچک بود. این مشخصات در نمونه های بعدی پیر .....(یعنی .....) وجود ندارد.

ج. لورینگ بریس از دانشگاه میشیگان در آنالیزهایی که بر روی جمجمه ۱٤۷۰ انجام داد باز به همین نتایج رسید : "بزرگی چانه و محل پهن دندانها،نشان دهندهً این است که ۱٤۷۰ ... ، به طور کامل دارای یک صورت و دندان ..... می باشد."

پروفسور آلن ولکر فسیل شناس دانشگاه جان هوپکینس که به اندازهً لیکی در مورد ..... تحقیقات کرده است، ادعا می کند که این موجود نباید در ..... و یا..... یعنی در نوع انسان به حساب بیاید، بلکه باید در ردهً ..... قرار بگیرد.

به طور خلاصه نوعهایی نظیر ..... و یا..... که به عنوان نوع میانی بین .... و ..... نشان داده می شود تماماً محصول فکر و خیالات می باشد. این موجودات همانطور که خیلی از محققان قبول کرده اند، یکی از اعضای سری ..... می باشند.

نتیجه آنالیز گوش میانی :

گذر از مطمون به انسان موجود نیست

آنالیزهای مقایسه ای که در مورد کانالهای نطمه دایره ای گوش میانی انسان و میمونها انجام داده شده است نشان داده است که موجوداتی که به عنوان جدٌ انسانها نشان داده می شدند در واقع یک میمون معمولی می باشند. ..... و..... دارای کانالهای گوش میانی میمون و .... نیز دارای کانالهای گوش میانی انسان می باشد.

----------SAYFA108----------

تمام مشخصات آناتومیک نشان دهندهً این است که این موجودات یک نوع میمون می باشند. این واقعیت با تحقیقات دو فسیل شناس تکامل گر به نامهای برنارد وود و مارک کولارد که در سال ۱۹۹۹ در مجلهً ساینس پخش شد بیشتر وضوح شد. وود و کولارد، خیالی بودن کاتگوریهای .... و ..... (.....) و در واقع باید به حساب آمدن آنها را در ردهً .....

..... را چنین بازگو می کند:
در زمانهای نزدیک، انواع فسیلها، با توجُه به حجم مغز، توانایی زبانی، استعداد ساخت و سایل از سنگ در ردهً ..... قرار گرفته اند.به جز چند استثنا، تعریف و استفادهً نوع (.....) در تکامل انسان و تعیین مرز ..... ، انگار به طور الگوی بودن شکلی قبول شده است.
امّا..... اطلاعات جدید ، تفسیرهای جدید بر روی کشفهای موجود و محدودیت ثبتهای فسیلی، شاخصهایی که در دخول به نوع ..... استفاده می شد را از رواج در آورده است...
در عمل، نوعهای فسیلی ..... ، بنابه چهار شاخص اساسی به ردهً ..... داخل می شدند .... در حالیکه امروزه واضح است که هیچ یک از این مشخصات قابل قبول نیست. حجم جمجمه سر یک مسئله است، زیرا فرض به اینکه ظرفیت بیولوژیک مغز اهمیُّت دارد باید مورد بحث قرار گیرد. با یک افادهً دیگر، وقتی که فسیلهای پیدا شده متعلق به ..... و ..... اضافه شدند، نوع ..... یک نوع خوبی نمی باشد. بنابراین ..... و ..... باید از نوع..... در آورده شوند... در حال حاضر داخل شدن ..... و..... به نوع ..... را پیشنهاد می کنیم.
نتایجی که وود و کولارد به دست آورده اند، گفته های ما را تأیید می کند : در تاریخ " جد انسان اوُلیه" وجود ندارد.موجوداتی که به این عنوان نشان داده می شوند، در واقع باید در ردهً .... به عنوان میمون به حساب بیایند.ثبتهای فسیلی ، وجود نداشتن هیچ گونه ارتباط بین میمونهای منغرض شده و نوع ..... یعنی انسان که در ثبتهای فسیل ناگهان به میدان در آمده است را نشان می دهد.

----------SAYFA109----------

homo erectus و بعد از آن : انسانهای واقعی
بنابه شمایل خیالی تکامل گرایان ، تکامل موجود در خود نوع ..... چنین است : ابتدا ....، بعد ..... و انسان ..... وسپس آدم ..... و انسان امروزی .....
در حالیکه تمام این طبقه بندیها، در واقع نژادهای انسانی می باشند. تفاوتهای موجود بین آنها ، بزرگتر از تفاوت بین یک اسکیمو و سیاه پوست نمی باشد.
ابتدا ..... که به عنوان ابتدایی ترین نوع به حساب می آید را مورد بررسی قرار دهیم.
اصطلاح " ....." به معنی " عمود، راست" می باشد. ..... نیز به معنی " انسانی که راست راه می رود" می باشد. تکامل گرایان مجبور شدند که ردهً " ....." را از قبلیها جدا کنند.زیرا تمام فسیلهای موجود .....، بیش از نمونه های ..... و یا .....، راست می باشند. بین اسکلت انسان مدرن و اسکلت ..... هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد.
مهندس کشتی ۷۰۰ هزار ساله
" دریانوردان آنتیک" :
اوُلین انسانها عاقا تر از آنچه ما تصور می کردیم می باشند... بنابه این خبر که در مجلُه نیوساینسدر تاریخ ١٤ مارچ ١٩٩٨ پخش شد، انسانهایی که تکامل گرایان به آنها نام ... داده بودند ۷۰۰ هزار سال پیش دریانوردی می کردند.این انسانها که دارای اطلاعات و تکنولو- ژی و فرهنگ دریانوردی بودند امکان نداشت که " ابتدایی " به شمار بیایند.

----------SAYFA110----------

Homo erectus : انسان واقعی
Homo erectus به معنی " انسانی که راست (عمود) می ایستاد" می باشد. تمام فسیلهای داخل شده به این نوع ، متعلق به نژادهای انسانی می باشند. چون بسیاری از فسیلهای .....

دارای مشخصات مشترکی نبودند، با اتُکا به جمجمه تشخیص این انسانها بسیار مشکل است. به همین خاطر محققان مختلف تکامل گر طبقه بندیها و نام گذاریهای مختلفی انجام داده اند.
در بالا سمت چپ یک جمجمه که در سال ۱۹۷۵ در کوبی فورا آفریقا پیدا شد و تعریف کنندهٔ عمومی ..... می باشد دیده می شود. سمت راست هم جمجمه ای است که دارای نقاط مبهومی است : .....
حجم جمجمه تمام این فسیلهای مختلف ..... فابین ۹۰۰ الی ... ۱۱۰۰ متفاوت است. این مقدار در بین حدود حجم مغز انسان امروزی قرار دارد.
در کنار ..... و یا به نام دیگر اسکلت بچُه تورکانا که قدیمی ترین و کاملترین اسکلت پیدا شده مربوط به انسان می باشد. آزمایشات انجام شده بر روی این فسیل که ۱/٦ میلیون سال گفته می شود نشان داده است که متعلق به یک شخص ۱۲ ساله می باشد. و قدٌ آن در سنٌ یک انسان بالغ حدود ۱/۸۰ خواهد شد. این فسیل که شباهت زیادی با نژاد انسانی نیندرتال دارد، از واضح ترین دلایل دروغ بودن داستان تکامل انسان می باشد.
دونالد جانسون تکامل گر این فسیل را چنین تعریف می کند : " قد بلند و ضعیف بود. شکل بدن و نسبت اعضایش با آفریقا ..... امروزی اکواتر یکی است. اندازه های اعضایش با آمریکاییهای بالغ سفید شمال تماماً متناسب است".

مهمترین دلیلی که تکامل گرایان ..... را " اوّلیه" به شمار می آوردند.این بود که حجم جمجمه اش (۹۰۰ ـ ۱۱۰۰ ..) کمتر از میانگین انسان مدرن و ابروهای کلفت آن بود. در حالیکه امروزه در دنیا انساهای زیادی دارای جمجمه شبیه ..... می باشند.(به عنوان مثال کوتوله ها) و امروزه هم در نژادهای مختلف ابروهای کلفت موجود است. (به عنوان مثال محلی های استرالیا. آبورژینها)
اینکه متفاوت بودن حجم جمجمه هیچ تأثیری در زندگی و یا استعداد ندارد بسیار آشکار است. عقل و هوش ،بنابه هماهنگی داخل مغز تفاوت پیدا می کند نه بنابه حجم مغز.
فسیلهایی که ..... را به دنیا معرفی کرد، فسیلهای آدم پکن و آدم جاوا بود که هر دو در آسیا پیدا شده بودو امّا با مرور زمان قابل اعتماد نبودن این فسیلها فهمیده شد. آدم پکن مدلی بود که از گچ درست شده بود و نمونهٔ اصلی اش گم شده بود. آدم جاوا نیز متشکل از یک قطعه جمجمه و استخوان لگن مترها دور از آن بود که هیچ نشانه ای دربارهٔ تعلق آنها به یک موجود زنده وجود نداشت. به همین خاطر فسیلهای ..... پیدا شده در آفریقا اهمیت بیشتری یافت .
(در این میات باید خاطر نشان کرد که بعضی از تکامل گرایان قسمتی از فسیلهای ..... را در طبقه بندی دیگری به نام ..... قرار دادند. در این مورد بین آنها اختلاف وجود دارد. ما تمام فسیلهای ذکر شده را در طبقه بندی ..... بررسی خواهیم کرد.)
معروفترین نمونهٔ ..... پیدا شده در آفریقا، فسیل " ....." ویا بچُهٔ تورکانا" که در جوار دریاچهٔ تورکانا در کنیا پیدا شده است می باشد. این فسیل متعلق به یک بچهٔ ۱۲ ساله بود و اگر بزرگ می شد تقریباً حدود ۱/۸۳ قد می داشت. ساختمان راست و عمود فسیل با انسان امروزی هیچ فرقی نداشت. فسیل شناسان آمریکایی آلن ولکر چنین می گوید: " یک پاتولوژیست متوسٌط به سختی می توانست اسکلت این فسیل را از اسکلت انسان مدرن جدا کند" ولکر دربارهٔ جمجمه هم چنین می گوید: " شباهت بسیار زیادی با جمجمه نادرتال دارد."همانطور که کمی بعد بررسی خواهیم کرد ناندرتالها یکی از نژادهای انسان امروزی می باشد. بنابراین .. .. نیز یکی از نژادهای انسان امروزی است.
در ضمن ریچارد لیکی تکامل گر تفاوت موجود بین ..... و انسان امروزی را فقط در

تفاوتات نژادی دیده و چنین گفته است :

هر شخصی می تواند تفاوتها را درک کند : شکل جمجمه، زاویهٔ صورت، برآمدگی ابرو وغیره. امّا تمام این تفاوتات بیشتر از تفاوتات موجود بین نژاد انسانهای مناطق مختلف نمی باشد. یک چنین تفاوتی وقتی که اقوام از یکدیگر به مدّت زیادی دور مانند به میدان در آمد.
پروفسور ویلیام لاگلین از دانشگاه کنکتیکوت سالهای زیادی برروی اسکیموها و انسانهای جزیرهٔ آلوت بررسیهای آناتومیک انجام داده و مشاهده کرده است که این انسانها و ..... شباهت حیرت انگیزی دارند. نتیجه ای که لاگلین به آن رسیده این است که تمام این نژادها در واقع نژاد های متفاوت متعلق به نوع ..... (انسان مدرن) می باشند :
وقتی که تفاوتات بزرگ بین گروههای از هم دور اسکیمو و محلی های استرالیا که هر دو متعلق به نوع ..... می باشند مورد نظر قرار گرفته شود، رسیدن به این نتیجه که متعلق بودن .. .. که در داخل خودش دارای تفاوتاتی است به نوع ..... بسیار منطقی است.
اینکه، ..... یک طبقه بندی مصنوعی بوده و فسیلهایی که در گروه ..... قرار گذاشته شده اند در واقع دارای تفاوتی که نوع جداگانه ای از ..... به حساب بیایند نبوده اند، در سالهای خیر در دنیای علوم هر چه بیشتر به زبان می آید. در مجلهٔ آمریکان ساینس، دعوا-های مربوط به این موضوع و نتیجهٔ کنفرانسی که در سال ۲۰۰۰ در این مورد انجام شده است چنین بیان می شود :
خیلی از کسانی که در کنفرانس بودند، میلفرد ولپوف از دانشگاه میشیگان ، از دانشگاه کانبرا آلن تورنه و همکارانشان در مورد ستاتوی ..... وارد مذاکرات و اختلافات حرارتی شدند.آنها (ولپوف و تورنه) به طور قاطعی ادعا کردند که نوع ..... قابل قبول نبوده و باید کلاً بر داشته شود. بنابه نظر آنها تمام اعضای نوع ..... مطعلق به نوع ..... که از ۲ میلیون سال قبل تا امروزه مورد تفاوت قرار گرفته بودند می باشند و این نوع شامل گروههای پایین تر نمی بود. موضوع کنفرانس وجود نداشتن ..... بود.
منظور از اینکه " ..... نیست" این بود که ..... نوع متفاوتی از ..... نبوده بلکه نژادی از ..... می باشد. بین ..... که یک نژاد انسانی می باشد و میمونهایی که قبل از آن در ستاریو " تکامل انسان" آمده اند تفاوت بسیار بارزی موجود است. یعنی انسانهای اوّلیه که در ثبتهای فسیل دیده می شوند، بدون تکامل یک دفعه و به طور ناگهانی بوجود آمده اند. این نشان دهندهٔ بسیار آشکاری است که آنها آفریده شده اند.

امّا قبول این واقعیت، بر خلاف فلسفه ها و ایدئولوژیهای تکامل گرایان می باشد. به همین خاطر سعی کردند ..... که یک نژاد خالص انسانی می باشد را به عنوان یک موجود نیمه میمون نشان دهند. در دوباره بازسازی .....، با اسرار خطهای میمونی کشیدند. از طرف دیگر میمونها نظیر ..... و یا ..... نیز به همین طریق انسان شدند. به این طریق تلاش کردند که میمونها و انسانها را که موجوداتی بسیار متفاوت از یکدیگر هستند را به هم نزدیک کنند.
ناندرتالها : یک نژاد عظیم جثه انسانی
ناندرتالها حدود ۱۰۰ هزار سال پیش در اروپا به طور ناگهانی به میدان در آمده است ونیز حدود ۳۵ هزار سال پیش به طور سریع و بی صدایی از بین رفته و یا با نژادهای دیگر مخلوط شده اند.تنها تفاوت از انسانهای امروزی، قویتر بودن اسکلتهایشان و بزرگ بودن میان گین جمجمه هایشان بود.

ناندرتالها یک نژاد انسانی است و امروزه این حقیقت از طرف هر کس مورد قبول قرار گرفته است. تکامل گرایان بسیار سعی کرده اند که این انسانها را " یک نوع اوّلیه" نشان دهند، امّا تمام یافته ها نشان می دهد که انسان نادرتال تفاوت زیادی با انسانی که امروزه در بیرون راه می رود ندارد. در این مورد از دانشگاه مکزیکو اریک ترینکانس که یکی از صاحب نظران مشهور می باشد چنین می نویسد :
ماسکهای مصنوعی : تکامل گرایان با رسمهای مصنوعی ناندرتالها را که تفاوت زیادی با انسان امروزی ندارند را به طور قصتی شبیه میمون نشان داه اند.

----------SAYFA114----------

ناندرتالها : انسانهای عظیم جثّه
در بالا ..... ناندرتال - ..... جمجمه 1 در اسرائیل پیدا شده، دیده می شود. انسان ناندرتال اغلب به طور قد کوتاه و دارای بدن سالم شناخته می شود. امّا تخمین زده می شود که صاحب این فسیل دارای ۱/۸۰ قد می باشد. حجم مغزش نیز بزرگترین حجمی است که تا کنون روبرو شده است: .... ۱۷٤۰ . به همین خاطر این فسیل ، دلیل بلرزی است که ادعاهای مربوط به ابتدایی بودن ناندرتالها را پوچ کرده است. فسیل کبرا ۲ که در مقابل دیده می شود، کاملترین قطعه فسیل مطعلق به ناندرتالها است که تاکنون پیدا شده است. ساختمان اسکلتی آن که ۱/۷۰ قد دارد با انسان امروزی قابل تشخیص نیست . از وسایلی که با فسیل پیدا شده است صاحب بودن فرهنگ مشترک گروهی که این موجود در آن زندگی می کرد با گروه ..... فهمیده شده است.

----------SAYFA115----------

مقایسات مختلف انجام شده بین قطعات و استخوانهای امروزی نشان داده است که از نظیر مشخصاتی نظیر آناتومی ناندرتالها، ویا حرکت، استفادهٔ وسایل، سطح هوش و یا استعداد در صحبت ، هیچ کمتر از انسان امروزی ندارند.
به همین خاطر خیلی از محققان امروزی، انسان ناندرتال را یک نوع پایین تر از انسان امروزی تعریف کرده و " ....." می نامند. یافته ها نشان می دهد که ناندرتالها مرده ها یشان را دفن کرده، وسایل موسیقی مختلفی درست کرده و همچنین دارای فرهنگ مشترکی با ..... که در آن دوران زندگی می کردند داشته اند. به طور خلاصه ناندرتالها، فقط یک نژاد انسانی " عظیم جثه ای " است که در طول زمان از بین رفته اند.
.....و.....
..... در نمایش خیالی تکامل طبقهٔ قبل از انسان امروزی به شمار می آید. در واقع از نظر تکامل گرایان چیزی برای گفتن دربارهٔ این انسانها وجود ندارد، زیرا آنها از انسان امروزی با تفاوتات بسیار کوچکی جدا می شوند. حتّی بعضی از محققان گفته اند که نمایندگان این نژاد امروزه هنوز وجود دارند و محلی های استرالیا آبوژینها را به عنوان مثال نشان داده اند. محلّی های آبوژین شبیه این نژاد دارای برآمدگیهای کلفت ابرو، چانهٔ خمیده به سمت داخل و نیز حجم کوچک مغز می باشند. همچنین در کذشتهٔ بسیار نزدیکی در بعضی از روستاهای مجارستان و ایتالیا اطلاعاتی در مورد زندگی آنها بدست آمده است.
در عالم تکامل گران طبقه بندی که ..... نامیده می شود در واقع با ..... یکی است. علّت استفادهٔ این دو اصطلاح مختلف برای تعریف نژاد انسان وجود تفاوت نظری بین تکامل گرایان می باشد. تمام فسیلهای داخل شده در طبقه بندی ..... نشان می دهد که انسانهایی که از نظر آناتومیک شبیه اروپای امروزی می باشند ۵۰۰ هزار سال حتّی ۷٤۰ هزار سال قبل در انگلاستان و اسپانیا زندگی می کرده اند. طبقه بندی ..... نیز تخمین زده می شود نژادی است که ۳۰۰۰۰ سال قبل زندگی می کرده است. دارای جمجمه ایـــــــــــ مانند و

پیشانی پهنی بود. حجم مغز ... ۱٦۰۰ از میانگین انسان امروزی بیشتر می باشد.

در جمجمه اش بر آمدیگیهایی کلفت ابرو وجود داشت و قسمت عقب برآمدگی استخوان نمایی که از مشخصات آدم ناندرتال ..... می باشد وجود داشت. برخلاف اینکه به عنوان یک نژاد اروپایی قبول می شد، ساختمان و حجم جمجمه ..... با نژلدهایی که امروزه در آفریقا و مناطق گرم زندگی می کنند شباهت داشت. با اتُکا به این شباهت تصوُر می شود که ..... یک نژاد قدیمی آفریقایی می باشد. بعضی دیگر از یافته های فسیل نشان می دهد که نژادهای .... و ناندرتال با یکدیگر متصد شده و منشاءِ بعضی از نژادهای امروزی را بوجود آورده است. حتُی زندگی گروههای شبیه نژاد ..... امروزه در مناطق مختلف قارهً آفریقا، در سالوت فرانسه و در دنیا قابل قبول است. در لهستان و مجارستان نیز به انسانهایی دارای مشخصات منشابه برخورد شده است.
نوعهایی که با اجدادشان در یک زمان زندگی کرده اند!...
بررسیهایی که تا کنون انجام دادیم یک شمایل بارزی را بوجود آورد :سناریو " تگامل انسان " تماماً یکر فکر خیالی است. زیرا برای وجود داشتن درخت نژاد چنینی، باید یک تکامل بوجود آمده بین میمونها و انسانها و فسیلهای مربوط به آن وجود داشت. در حالیکه بین میمونها و انسانها پرتگاه بزرگی وجود دارد. مشخصاتی نظیر ساختمان اسکلت ، حجم جمجمه، راست و یا خمیده راه رفتن بین انسانها و میمون را به طور بارز جدا می سازد.(همچنین گفته بودیم که آزمایشات انجام شده برروی کانالهای گوش میانی در سال ۱۹۹٤ ..... و ..... را در طبقه بندی میمون، ..... را نیز در طبقه بندی انسان قرار گذاشته بود.)
یکی از یافته های دیگری که نشان می داد بین این نژادهای مختلف یک درخت نژاد وجود ندارد این بود که این انواع که به عنوان جدُ یکدیگر داده می شدند در یک زمان و با هم زندگی کرده اند! اگر همانطور که تکامل گرایان ادعا کرده بودند که .... با طول زمان..... و آنها نیز با طول زمان به..... تبدیل شده اند، دوران زمانی هم که آنها زندگی کرده اند باید یکدیگر را تعقیب می کرد. در حالیکه برعکس ، چنین رده بندی زمانی وجود ندارد.
بنابه محاسباتی که تکامل گرایان انجام داده اند، .....حدود ٤ میلیون تا ۱ میلیون سال قبل زندگی کرده اند. .....هم ۱۰۷ ـ ۱۰۹ میلیون سال قبل زندگی کرده اند. ..... که " جلوتر" از ..... به حساب می آید ۲۰۵ ـ ۲۰۸ میلیون سال قدمت دارد! یعنی .... از ..... که باید جدُش باشد حدود ۱ میلیون سال پیرتر است. از طرف دیگر سنُ .....۱۰٦ ـ ۱۰۸ میلیون سال عقب می رود. یعنی نمونه های ..... نیز با ..... که با عنوان جدشان به حساب می آید در یک زمان بوجود آمده اند.
آلن ولکر، با گفتن اینکه " دلایل قاطعی وجود دارد که نشان می دهد در آفریقای شرقی ..... با ..... و ..... در یک زمان زندگی کرده اند" این حقیقت را اثبات می کند.
لوییس لیکی در منطقهً الدووایی جرج در لایهً ..... فسیلهای .....، .....، ..... نزدیک هم پیدا شده اند.
البتُه چنین درخت نژادی وجود ندارد. از فسیل شناسان دانشگاه روارد، استفان جی گولد، با وجودیکه خودش هم یک تکامل گر می باشد، این مشکل که تئوری داروینیست در آن فرو رفته بود را چنین بازگو می کند :

اگر سه خط متفاوت ..... (انسان نما) به طور هماهنگ با هم زندگی می کنند پس درخت نژاد ما چی شد؟
واضح است که یکی از اینها از دیگری برتر نمی باشد. حتّی وقتی که یکی با دیگری مقایسه می شود هیچ گونه رشد تکاملی دیده نمی شود. وقتی که از ..... به ..... رفته می شود دطده می شود که درخت نژادی وجود ندارد. یافته های مختلفی وجود دارد که نشان می دهد .... و ..... ۲۷ هزار سال حتّی ۱۵ هزار سال پیش از این زندگی می کرده اند. در استرالیا، در مرداب ..... جمجمه ۱۳ هزار ساله، در جزیرهٔ ژاوا جمجمهٔ ۲۷ هزار سالهٔ .... پیدا شده است.
سوزن ۲۰ هزار ساله : فسیل جالبی که نشان می دهد انسان ناندرتال هزاران سال پیش از این دارای اطلاعات مربوط به لباس و پوشاک بوده اند. سوزن ۲۶ هزار ساله.

تاریخ پنهان .....
در برابر تمام این تحقیقات، مهمترین و حیرت انگیزترین حقیقتی که درخت نژاد خیالی تکامل را از ریشه از بین می برد این است که تاریخ ..... یعنی انسان مدرن امروزی خیلی غقب تر از آنچه انسان تصور می کرده بوده است. یافته های پالئونتولوژی نشان می دهد که حدود یک میلیون سال قبل انسانهای ..... که کاملاً شبیه انسان امروزی بوده اند زندگی می کردند. اوّ لین یافته ها در این مورد مطعلق به فسیل شناس تکامل گر معروف به نام لوییس لی کی بوده است. لی کی در سال ۱۹۳۲ در ناحیهٔ کانژرا در نزدیکای دریاچهٔ ویکتوریا در کنیا چند عدد فسیل مطعلق به دوران وسطی ..... که به طور آناتومیک هیچ تفاوتی با انسان امروزی نداشته پیدا کرده بود.امّا دوران ..... وسطی یک میلیون سال قبل به حساب می آمد. این یافته ها چون درخت نژاد تکامل را پوچ ساخته بود از طرف بعضی فسیل شناسان تکامل گر مورد قبول قرار نگرفت و رد شد. امّا لی کی درست بودن حسابهایش را همیشه پشتیبانی کرد.
این موضوع داشت فراموش می شد که یک فسیل پیدا شده در اسپانیا در سال ۱۹۹۵ ، تاریخ .... را خیلی قدیمیتر از آنچه که تصور می شد به میدان در آورد. فسیل مذکور از طرف سه فسیل شناس اسپانیایی از دانشگاه مادرید در غار ..... در منطقهٔ پیدا شد. فسیل مطعلق به صورت یک بچهٔ ۱۱ ساله بود که تماماً با انسان امروزی شباهت داشت. امّا ازمرگ بچّه ۸۰۰ هزار سال گذشته بود. محلهٔ ..... در شمارهٔ دسامبر ۱۹۹۷ این موضوع را به طور عمده مطرح کرد.این فسیل حتی اعتقادات ..... رئیس اکیپ ..... را در مورد تکامل انسان سرسانده بود.فرراس چنین می گفت :
از مشهورترین مجله های تکامل گران مجلهٔ دیسکاور، در شمارهٔ دسامبر ۹۷ ،صورت ۸۰۰ هزار ساله را در جلد چاپ کرده، چنین افاده کرده بود : " صورت قدیمی ما این است یا نه؟"

ـــــــــــــ انتظار داشتیم که با یک صورت بزرگ، پهن، برآمده یعنی ابتدایی روبرو شویم. انتظارمان از یک بچهٔ ۸۰۰ هزار ساله، چیزی شبیه بچهٔ تورکانا بود. امّا چیزی که ما پیدا

کرده بودیم کاملاً یک صورت انسان مدرن بود.اینها چیزهایی بود که ما را گیج کرد : پیدا کردن یک فسیل کامل انتظار نمی رفت و حادثهً خوبی بود. امّا جالب تر از همه این است که چیزی که آنرا مطعلق به امروز می دانستید را در گذشته پیدا می کنید. به شکل دیگر، شبیه پیدا کردن ضبط صوت در ..... می باشد. یک چنین چیزی حتماً خیلی حیرت انگیز می شد. در طبقات زیرین پلیستوسن، انتظار پیدا کردن ضبط صوت، نوار نداریم ولی پیدا کردن یک صورت " مدرن" ۸۰۰ هزار ساله چیزی شبیه این است. وقتی که آنرا دیدیم خیلی تعجُب کردیم.
اطن فسیل نشان می داد که باید تاریخ .....، ۸۰۰ هزار سال عقب تر می رفت. امًّا تکامل گرانی که فسیل را پیدا کرده بودند، بعد از اوّلین شک، مطعلق بودن این فسیل به نوع دیگر را تصمیم گرفتند. زیرا بنابه درخت نژاد تکامل ..... نباید ۸۰۰ هزار سال پیش از این زندگی می کرد. به همین خاطر نوع خیالی به نام "....." بوجود آوردند و جمجمه ..... را در این طبقه بندی قرار دادند.
لکبهً ۱/۷ میلیون ساله و ردپای مدرن ۳/٦ میلیون ساله!...
خیلی از یافته هایی که تا کنون پیدا شده است نشان می دهد که تاریخ ..... خیلی قدیمیتر از ۸۰۰ هزار سال می باشد.یکی از اینها، یافته های لوییس لی کی در اوایل سالهای ۱۹۷۰ در ..... می باشد.در آنجا در طبقهً ..... کشف کرده بود که .....،.....و ..... هم زمان با هم زندگی می کرده اند. امًا جالب تر از آن این بود که لی کی در همان طبقه (.....) یک کلبه پیدا کرده بود. لی کی در آنجا، آثار باقیمانده از یک کلبهً سنگی پیدا کرده بود. عجیب ترین طرف این حادثه این بود که احتمال دارد که این کلبه ها که هم اکنون نیز دربعضی از مناطق آفریقا استفاده می شود را فقط ..... ها درست کرده باشند! یعنی بنابه یافته های لی کی ، .....، .....، ..... و انسان مدرن باید حدود ۱/۷ میلیون سال پیش از این با هم زندگی می کردند.

----------SAYFA120----------

ردپاهای ۳۰٦ میلیون ساله در لاتولی تانزانیا هیچ تفاوتی با انسان امروزی نداشته و تعلق داشتن آن به انسان امروزی درک شده است.

----------SAYFA121----------

این واقعیت، تئوری تکامل را که تکامل انسانهای مدرن از میمونهای ..... را مطرح می کرد، پوچ کرده بود. در واقع یافته هایی که آثار انسانها را حتی بیش از ۱/۷ میلیون سال عقب تر برده است پیدا شده بود.مهمترین این یافته ها ردپاهای پیدا شدن در لاتولی تانزانیا در سال ۱۹۷۷ توسط لی کی می باشد. اطن ردپاها روی طبقه ای قرار داشت که قدمت آن ۳۰٦ میلیون سال حساب شده بود و مهمتر از همه، بل ردپای انسان امروزی هیچ تفاوتی نداشت.
ردپاهای پیدا شده توسط مارک لی کی ، بعداً توسط فسیل شناسان معروفی نظیر دن یوهانسون وایت و تیم وایت مورد بررسی قرار گرفت. نتایج بدست آمده یکی بود. وایت چنین می نوشت : هیچ ترددی نداشته باشید ..... اینها با ردپای انسان امروزی هیچ تفاوتی ندارد. اگر این ردپاها امروزه در ساحل کالیفورنیا قرار داشت و از یک بچه پرسیده می شد که این چیست، بدون هیچ تردد راه رفتن یک انسان در آنجا را می گفت.آنها را نمی توانست از ردپاهای دیگر موجود در ساحل جدا سازد. حتًی شما هم نمی توانستید جدا سازید.لوییس رابینس از دانشگاه کاتیفورنیای شمالی نیز بعد از بررسی ردپاها چنین می گفت :
خمیدگی پا بلند است، خمیدگی پای انسانی که کوتاه است نیز از من بلند تر است، یعنی انگشتها عین انگشتهای انسان به زمین تماس دارند. اینرا در انواع دیگر حیوانها نمی توانید ببینید.
بررسیهای انجام شده برروی رد پاها، نشان می داد که باید آنرا به عنوان ردپای انسان ،در ضمن

یک انسان مدرن (.....) مورد قبول قرار می داد. راسل تاتل که ردپاها را بررسی کرده بود، چنین می نوشت :
این ردها، می بایستی از طرف یک ..... پا برهنه باقی مانده باشد. .... تمام بررسیهای انجام شده، نشان داده است که این ردپاها از انسانهای مدرن هیچ تفاوتی نداد.
بررسیهای بی طرف صاحبان اصلی ردپاها را هم معرفی کرده بود : در وسط، ۲۰ عدد ردپای یک انسان مدرن ۱۰ ساله و ۲۷ عدد فسیل ردپای یک انسا جوانتر وجود داشت و آنها ، کاملاً شبیه ما ،انسانهای معمولی ای بودند.

چانهً ۲/۳ میلیون ساله انسا مدرن
نمونهً دیگری که نشان می دهد درخت نژاد خیالی تکامل گرایان غیر قابل است : چانه ً۲/۳ میلیون ساله انسان مدرن (.....) این چانهً پیدا شده در ها دار اتیوپی که دارای کد ..... می باشد سعی شده است در مجلات تکامل گرایان به عنوان " یک یافتهً بسیار حیرت انگیز" جا داده شود.

این وضع، ردپاهای لاتولی را دهها سال مورد اختلاف قرار داد. فسیل شناسان تکامل گر با انکار راه رفتن یک انسان مدرن حدود ۳/٦ میلیون سال پیش، سعی کردند بازگو کنند.در سالهای ۹۰ این به شکل " بازگویی " بود.تکامل گرایان متحد شدند که این ردپاها باید از طرف .... باقی مانده باشد، زطرا زندگی یک نوع ..... حدود ۳/٦ میلیون سال قبل بنابه تئوریشان امکان نداشت! راسل تاتل در یک مقاله اش ذر تاریخ ۱۹۹۰ چنین می نوشت :
بالاخره، ردپاهای ۳/٥ میلیون ساله موجود در ناحیهً لاتولی گ با انسان مدرن امروزی بسیار مشابه است. یافته ها نشان می دهد که موجوداتی که این ردپاها را گذاشته اند از ما متفاوت ویا بدتر راه نمی رفتند. اگر این ردها قدیمی نبود، بدون هطچ اعتراضی این ردها را مطعلق به نوع ..... که شبیه ما بوده است مورد قبول قرار می گرفت... امًا به علًت مسئلهً سن، تعلق این ردها را به یک نوع فسیل لوسی یعنی نوع ..... را مورد قبول قرار خواهیم داد.
به طور خلاصه، تعلق این ردپاهای ۳/٦ میلیون ساله به ..... امکان نداشت. علًت این که این ردپاها را به عنوان ردهایی که از طرف ..... گذاشته شده است فکر می شد، پیدا کردن فسیلها در یک طبقهً ۳/٦ میلیون ساله آتشفشانی بود.

چون فکر می شد که در یک تاریخ چنین قدیمی امکان زندگی انسان وجود نداشت، ردها به .... تعلق داده شده بود. تفسیرهای انجام شده در مورد ردهای لاتولی یک نکتهً مهمی را به ما نشان می دهد. تکامل گرایان ، تئوریشان را بنابه یافته های علمی پشتیبانی نکرده، با وجود یافته های علمی تئوریشان را مدافه کرده اند! بالاخره در وسط یک تئوری موجود است که کور کورانه مدافع می شود و هر گونه یافته های بر ضد تئوری آنها را برای جور درآوردن با تئوریشان مورد اتتهام قرار داده اند.
به طور خلاصه، تئوری تکامل ، علم نمی باشد. با وجود علم در حیات آن اسرار می شود.
بن بست دوپای تکامل
به علاوه تمام ثبت های فسیلی که تا کنون مد نظر قرار گرفته شد، وجود پرتگاه بین آناتومی انسانها و میمونها نیز داستان تکامل انسان را پوچ کرده است. یکی از این پرتگاهها ، طریقهً راه رفتن می باشد.
انسا برروی دوپایش راست راه می رود. این حرکت مخصوصی است که در هیچ موجود دیگری

وجود ندارد. بعضی دیگر از حیوانها برروی دوپایشان قابلیت حرکت محدودی دارند.حیوانهایی نظیر خرس و میمون به ندرت (به عنوان مثال برای رسیدن به غذا) به مدت کوتاهی برروی دو پایشان حرکت می کنند. در حالت معمولی دارای اسکلت خمیده به سمت جلو می باشند و چهار پایه راه می روند.
بسیار خوب آیا دوپا راه رفتن همان طور که تکامل گرایان ادعا می کنند از چهار پا راه رفتن میمونها تکامل یافته است؟
خیر.... تحقطقات نشان می دهد که تکامل دوپاه رفتن هیچ وقت صورت نگرفته است و صورت پذیرفتن آن هم امکان ندارد. قبل از هر چیز دوپا بودن یک برتری تکاملی نیست. زطرا طریقهٔ حرکت میمونها از راه رفتن دوپایی انسانها راهتتر، تندتر و باراند مانند یک یوزپلنگ با سرعتی معادل ۱۲۵ کیلومتر در ساعت بدود. بر عکس انسان چون برروی دوپایش راه می رود، در زمین خیلس یواش می تواند حرکت کند و به همین خاطر بی دفاعترین موجودات موجود در طبیعت می باشد. بنابراین بنابه منطق تئوری تکامل، تمایل میمونها به دوپا راه رفتن هیچ معنی ندارد.برعکس بنابه تکامل انسان باید به شکل چهار پا در می آمدند.

----------SAYFA124----------

یکی دیگر از بن بستهای ادعای تکامل گر این است که دوپایی بودن به مدل " پیشرفت به صورت مرحله مرحله" داروین به هیچ وجه جور نمی باشد. این مدل که بنیاد تکامل را بوجود آورده است، در یک مرحلهٔ تکامل یک راه رفتن " مشترک" بین دوپا و چهار پا را مجبوری می سازد. در حالیکه فسیل شناس انگلیزی رابین کرامپتون، در سال ۱۹۹٦ با انجام آزمایشاتی بوسیلهٔ کامپیوتر نشان داد که اطن طور راه رفتن به طور " مشترک" امکان ندارد.
نتیجه ای که کرامپتون به آن رسیده بود چنطن می باشد: یک موجود یا به صورت راست و یا بر روی چهار پا می تواند راه برود. شیوه ای به شکل راه رفتن بین این دو طریق، باعث صرف انرژی بطش لز حد می باشد.به همین خاطر وجود موجودی به شکل نیمه دوپا ممکن نمی باشد.
پرتگاه موجود بین انسان و میمون، فقط با دوپا راه رفتن محدود نمی باشد. خیلی از مشخصات نظیرظرفیت مغز، قابلیت صحبت قابل بازگویی از طرف تکامل گرایان نبوده است. فسطل شناس تکامل گر الین مورگان این چنین اعتراف کرده است :
بعد از انجام تحقیقات اثبات شده است که تکامل اسکلت خمیده میمون که مناسب چهار پا راه رفتن می باشد به اسکلت عمود انسان که باعث دو پا راه رفتن می باشد امکان پذیر نبوده است.

----------SAYFA125----------

چهار را از بسیار مهم در مورد انسانها (تکامل انسانها) چنین است :
۱) چرا بر روی دوپا راه می روند؟ ۲) چرا موهای موجود در بدنشان را از دست داده اند؟
۳) چرا مغزهای بزرگی این چنینی دارند؟ ٤) چرا صحبت کردن را یاد گرفتند؟
جوابهایی سناندردی که باید داده شود چنین است : ۱) هنوز نمی دانیم ۲) هنوز نمی دانیم.
۳) هنوز نمی دانیم ٤) هنوز نمی دانیم. سوًالها ممکن است خیلی بیشتر شوند. امًا جوابهای یک جور هیچ عوض نخواهد شد.
تکامل : یک اعتقاد دور از علم
لرد سولی زاکرمان یکی از معروفترین و با اعتبارترین دانشمندان انگلاستان می باشد. دهها سال برروی فسیلها کار کرده.تحقیقات انجام داده و حتًی در مقابل خدمتی که به علم کرده است لقب " لرد" را گرفته است. زاکرمان یک تکامل گر می باشد، یعنی امکان ندارد که تفسیرهایش در مورد تکامل به طور قصد بر ضدٌ تکامل باشد.امًا بعد از دهها سال تحقیق فسیلهایی که در تکامل انسان قرار گرفته بودند، به این نتیجه رسیده بودکه یک درخت نژاد درواقع وجود ندارد.زاکرمان

یک " شمایل علمی" جالبی هم درست کرده بود. یک رده بندی از علومی که آنها علمی به شمار می آورد به رشته هایی که آنها را خارج از علوم به شمار می آورد کرده بود. بنابه این طبقه بندی زاکرمان علمی ترین رشته علوم شیمی و فیزیک بود. بعد از آنها زیست شناسی و علوم اجتماعی می آمد.در آخر طبقه بندی یعنی رشته های دور از علم، بنابه زاکرمان، تلپاتی، حسن ششم و در ضمن " تکامل انسان" وجود داشت! زاکرمان این قسمت طبقه بندی را چنین بازگو می کند :

باخروج از واقعیاتهای بدون تفسیرو ورود به علم زیستی و تفسیر فسیل انسان، امکان پذیر بودن هر چیز برای کسی که به تئوریش اعتقاد دارد دیده می شود. آنچنان که بعضی از چیزهای ضد هم را با هم قبول می کند.

در یکی از مجلات معروف در مورد مبداء انسان به نام دیسکاورینگ آرکئولوژی، در مقاله که رابرت لوک نوشته است " جستجوی جد انسان، بیش از نور گرما می دهد" گفته و اعتراف فسیل شنای معروف تککامل گر تیم وایت چنین ذکر شده است :

----------SAYFA126----------

" به خاطر مسئله هایی که تاکنون نتوانسته ایم جوابگو باشیم مورد برشکستگی قرار گرفته ایم."

در نوشته وجود تئوری تکامل در گودا ل مبداء انسان و به پایه بودن تبلیغات در این مورد چنین ذکر شده است : شاید هیچ یک از رشته های علم از تلاشهای پیدا کردن منشاء انسان بیشتر مورد اختلاف نبوده است. فسیل شناسان ممتاز در مورد پایه های ابتدایی نژاد انسان نیز مورد اختالاف می باشند. رشته های جدید با صروصدای زیادی درست می شوند،امّا در مقابل پیدا شدن فسیلهای جدید از رواج در آمده و نیست می شوند.

داستان تکامل انسان به هیچ یافتهٔ علمی اتُکا ندارد. اشکالی نظیر آنچه دربالا دیده می شود،چیزی جز قدرت تخیُّل تکامل گرایان نمی باشد.

----------SAYFA127----------

همین واقعیت در زمان نزدیکی از طرف نویسندهٔ مجلُّه معروف .....، هنری گی مورد قبول قرار گرفت. گی در کتابش به نام جستجو در اعماق زمان که در سال ۱۹۹۹ پخش شد گفته است که تمام فسیلهای مربوط به تکامل انسان حدود ۵ تا ۱۰ میلیون سال به قدری کم است که در یک جعبهٔ کبریت می توان آنها را جا داد. نتیجه ای که گی از آن بدست آورده است چنین می باشد :

شمایل تکامل انسان که متکی به روابط جد و نوه می باشد، تماماً بعد از واقعیتها از طرف انسان ایجاد شده و بنابه افکار انسانها شکل گرفته است... گرفتن چند فسیل و گفتن اینکه اینها ارتباط اقوامی دارند، یک فرضیهٔ علمی قابل امتحان نمی باشد، امّا ادعایی است که با داستانهای بچه گانه دارای یک ارزش می باشد، شاد کننده و حتی شاید حدایت کننده می باشد امّاعلمی نمی باشد.

پس علُّت اینکه این همه دانشمند که حامی تکامل می باشند چرا دراین مورد اسرار گر می باشند؟ چرا یک دفعه تمام دلایل تزاد را قبول کرده و دلایلی را که بادست خودشان پیدا کرئه اند را هیچ شمارده در سعی و تلاش ادامه دادن تئوریشان می باشند؟

تنها جواب اینها این است که این افراد از حقیقتی که بعد از ترک تکامل روبرو خواهند شد می ترسند. حقیقتی که بعد از ترک تکامل با آن روبرو خواهند شد این است که انسان را خدا آفریده است. این هم از طرف فلسفهٔ ماتریالیست که به آن اعتقاد و باور دارند غیر قابل قبول می باشد.

به همین خاطر هم خودشان را قول می زنند و هم رسانه های همکار با آنها را قول می زنند. فسیلهایی را که پیدا نمی کردند با اشکال و یا ماکتهای خیالی " تولید" کرده و آنها راشبیه فسیلهای واقعی تکامل انسان به انسانها نشان می دادند. رسانه های مختلفی که شبیه خودشان به فلسفهٔ

ماتریالیست اعتقاد داشتند، با استفاده از این عکسها و یا ماکتهای خیالی، مردم را قول زده و داستان تکامل را در ذهن انسانها ثبت می کردند.
امّا هر چه قدر که تلاش بکنند، حقیقت آشکارا در میان است : انسان در طی تکامل بوجود نیامده بلکه توسّط آفرینش خداوند بر روی دنیا بوجود آمده است و به همین خاطر در مقابل خدا موظّف است.

بخش 10

بن بست مولکولی تئوری تکامل

در بخشهای قبلی در ارتباط با اینکه اسناد ثبت شده فسیلها چطور تئوری تکامل را نقض ومردود میکنند را مطرح کردیم در حالیکه هیچکدام از اینها را میتوانستیم مطرح نسازیم.زیرا تئوری تکامل از خیلی قبل پیش آنچه که ما بین نوعها تکامل را توسّط برّسی فسیلها نقض کنیم فرو ریخته بود.اوّلین سوالی که این تئوری را در مرحله اوّل بیمعنی میساخت این بود که اوّلین اثر زندگی بر روی کره زمین چطور پدیدار شد.تئوری تکامل در برابر این سوال،حیات بر حسب تصادف با بوجود آمدن یک سلّول شروع شده است را ادّعا میکنند.طبق این سناریو چهار ملیارد سال پیش،در دنیای اوّلیه در شرایط اتمسفر یکسری موادّ شیمیایی بدون جان با یکدیگر عمل شیمیایی انجام داده و توسّط رعد و برق و تکانها باهم مخلوط شده و اوّلین سلّول پدیدار شده است.در حالیکه ادّعای اینکه با در کنار هم قرار گرفتن موادّ بیجان موجودات جاندار بوجود آمده تا امروز توسّط هیچ آزمایش ویا تحقیقی درستی اش اثبات نشده و خارج از قوانین علم میباشد.برعکس تمام نتایج نشانگر این میباشد که یک موجود زنده فقط میتواند از یک موجود زنده دیگر بوجود بیاید.هر سلّول زنده،توسّط افزایش سلّول دیگر بوجود میاید.در روی کره زمین کسی تابحال توسّط موادّ شیمیییی بیجان در آزمایشگاههای پیشرفته نتوانسته است موجود جاندار بوجود آورد.تئوری تکامل ادّعای اینکه سلّول در شرایط ابتدایی بر حسب تصادف بوجود آمده میکند در حالیکه عقل انسان،معلوماتش و تکنولوژی اش نتوانسته چنین سلّولی بوجود آورد،در صفحات بعدی علّت اینکه چرا این ادّعا بر علم و اساسی ترین قوانین عقل مخالف میباشد را برّسی خواهیم کرد.

قضیّه بوجود آمدن سلّول بر حسب تصادف

انسانی که بر این باور باشد که یک سلّول زنده بر حسب تصادف میتواند بوجود آید پس داستانی را که در پایین تشریح خواهیم کرد را نیز به راحتی میتواند بپذیرد.این داستان،داستان یک شهر میباشد.فرض کنیم که یک روز در یک منطقه خشک و کویری یک مقدار خاک رُس در میان صخره ها وجود داشته و در نتیجه بارندگی تبدیل به گِل شده باشد.این گل وقتیکه آفتاب در آمد در میان صخره هاخشک و سفت شده و شکل میگیرد.بعد بیک شکی صخره هایی که وظیفه قالب برای این خاک رُسداشتند بنحوی خرد شده و از میان رفتند و یک شکل آجر بوجود آمد این آجر سالها منتظر آجرهای دیگر خواهد ماند که بر طبق شرایط طبیعی بوجود آمدند و قرنها خواهد گذشت تا این آجرها به این شکل در کنار هم قرار گیرند و از طریق شرایط طبیعی مثل باد و باران و توفان اینها در کنار هم قرار میگیرند و تشکیل یک خانه میدهند.تئوری تکامل که ادّعا میکند زندگی بر حسب تصادف بوجود آمده درست مثلداستان بالا میباشد.

ساختار پیچیده سلّول

هسته:تمام اطّلاعات مربوط به بدن انسان در د.ن.آ.بصورت رمزی نوشته شده است.
پرده سلّول:این پرده با سیستم کنترلی مولکولهایی که وارد و خارج میشوند را کنترل میکند.
اندوپلازمیک رتیکولوم:برای ایزولاسیون و عبور پؤوتئین و دیگر مولکولها
در پرده سلّول:اکسیژن و گلیکوز را داخل و موادّی مثل پروتئین و انزیم که توسّط سلّول سنتز میشود را بیرون میدهد.
میتوکندری:منبع اصلی انرژی سلّول میباشد تمام مولکولهای آ.ت.پ.که برای کارکرد بدن مورد نیاز میباشد اینجا سنتز میگردد.

معجزه درون سلّول و پایان تئوری تکامل

از زمان داروین ساختار پیچیده سلّول موجود زنده را میدانستند.بخاطر همین مسئله،تکامل گرایان آن دوران دادن جوابی مثل بر حسب تصادف و اتّفاقات طبیعی در پاسخگویی به این سوال که زندگانی چطور بوجود آمد را قانع کننده میپنداشتند.ولی با تکنولوژی قرن 20 ام به کوچکترین جزئیات سلّول وارد شدند و اینرا کشف کردند که سیستم پیچیده بسیار پیشرفت کرده میباشد.امروز داخل سلّول ایستگاههای تولید انرژی،کارخانه های تولید هورمون و انزیم که برای زندگانی الزم میباشد،تمام اطّلاعات مربوط به تولید که در بانک اطّلاعاتی محفوظ میگردد،سیستمهای حمل و نقل موادّ خام و محصولها از یک نقطه به نقطه دیگر، خطهای لوله،آزمایشکاهها و پالایشگاههایی که موادّ خام آمده از بیرون را تبدیل به موادّ مورد نیاز میکند و پروتئینهای پرده سلّول که ورود و خروج مواد را کنترل میکنند را میدانیم.این چیزهایی که شمردیم فقط بخشی از ساختار پیچیده سلّول را شکل میدهد.یک دانشمند تکامل گرای بنام ه.تُرپ:ساده ترین ساختار سلّول موجود زنده مکانیزمی که دارد خیلی پیشرفته تر و مدرنتر از تمام دستگاههایی است که انسان تا کنون توانسته بسازد.

132

اعتراف از تکامل گرایان

تئوری تکامل در ارتباط با اینکه زندگانی بر روی کره زمین چطور بوجود آمد کاملاً با یک بن بست روبرو شده است.زیرا سلّول موجودات زنده تا آن حد پیچیده میباشد که نمیتوان ادّعای اینکه بر حسب تصادف بوجود آمده است کرد.بوجود آمدن سلّول موجود زنده بر حسب تصادف بطور کامل امکان ناپذیر میباشد.تکامل گرایان در نیمه دوّم قرن بیستم با حقیقت این مسئله که ریشه زندگانی چه میباشد روبرو شدند.از مهمترین اسامی تئوری تکامل مولکولی،تکامل گرای روسی بنام آلکساندر اوپارین در کتابش تحت عنوان ریشه زندگانی که در سال 1936 منتشر گردیده چنین مینویسد:متأسفانه بوجود آمدن سلّول از مهمترین نقاط تاریکی است که تئوری تکامل را بخود میکشاند.از زمان اُوپارین تا به این طرف تکامل گرایان سعی بر این دارند که بتوانند سلّول را بر حسب تصادف بوجود آورند و اینرا اثبات کنند.ولی هر کوششی که در این زمینه انجام گرفت به پیچیده تر بودن این ساختار و در نتیجه تئوری آنها را بیشتر مردود ساخت.سرپرست انستیتوی بیوشیمیای دانشگاه ژوئانس گوتنبرگ آلمان پروفسور دکتر کلاوس دوس در این مورد چنین میگوید:در ارتباط با ریشه حیات چه در زمینه شیمیایی و چه در زمینه مولکولی 30سال آشکار تحقیقاتی که در این زمینه انجام میگیرد نه تنها جوابی در این ارتباط نتوانسته پیدا کند بلکه باعث درک این مطلب شده که این مسئله چقدر عمیق میباشد.در حال حاضر تمام تحقیقات و آزمایشاتی که در این زمینه انجام میگیرد یا با بن بست روبرو میشوند یا اینکه با اعتراف بیدانشی ختم میشوند.سخنان جفری سکریپس ژئوکیمیاگر از انستیتوی سن دیگو در پایان قرن بیستم نشانگر اینست که تکامل گرایان با بن بست و ناچاری بزرگی روبرو هستند.امروز که قرن بیستم را پشت سر میگذاریم هنوز با این مسئله که هنگام ورود به قرن بیستم داشتیم روبرو هستیم و آن اینکه زندگانی بر روی کره زمین چطور بوجود آمد؟از نویسندگان مقاله علمی روزنامه نیویورک تایمس بنام نیکولاس وید در مقاله ای چاپ سال 2000 چنین مینویسد:هر موضوعی در ارتباط با ریشه زندگانی در این جهان شر میباشد و چنین مشاهده میگردد که هر چه بیشتر در این خصوص دانسته شود بمراتب به همان مقدار با پیچیدگی روبرو خواهیم شد.

133

تکنولوژی هنوز هم که هنوزه نتوانسته یک سلّول تولید نماید.تمام سعی و تلاشهایی که در زمینه بوجود آوردن سلّول انجام داده شده بي نتیجه مانده است.تا اندازه ای که دیگر از هدف تولید سلّول صرفنظر شده و در این زمینه دیگر فعّالیتی انجام نمیگیرد.در حالیکه تئوری تکامل،کاری که بشر با تمام معلومات و تکنولوژیش نتوانسته انجام دهد در دنیای ابتدایی بر حسب تصادف بوجود آمده است را نمیتواند ادّعا کند.اگر بخواهیم مثالی در این مورد بزنیم احتمالش خیلی کمتر از اینکه در یک چاپخانه انفجاری بوجود آمده و بر حسب تصادف فرهنگ لغات بوجود آمده است میباشد.بطور خلاصه به این نتیجه میرسیم که سلّول نمیتواند بر حسب تصادف بوجود بیاید حتماً باید خلق شده باشد.

یکی از دلایل مهمّی که تئوری تکامل نمیتواند بوجود آمدن سلّول را توضیح دهد همین مسئله پیچیدگی آن میباشد.یک سلّول زنده،توسّط کار کردن میکروأرگانیزمهای کوچکتر میتواند زندگی کند.اگر یکی از این میکروأرگانیزمها نباشد سلّول نمیتواند زندگی کند.سلّول انتخاب طبیعی و موتاسیون را که مکانیزمهای بیشعور میباشند نمیتواند تحمّل داشته باشد.بهمین خاطر اوّلین سلّولی که بر روی کره زمین بوجود میاید برای زندگانی باید کاملاً بدون نقض باشد.این البتّه سلّول مورد نظر باید خلق شده باشد.

رجز خواندن پروتئینها بر تصادفات و احتمالات

سلّول را اکنون بیک کناربگذاریم تئوری تکامل در برابر ذرّات کوچک سلّول نیز ناچار و بیدرمان مانده است.بوجود آمدن یک مولکول پروتئین از صدها پروتئین تشکیل دهنده سلّول در شرایط طبیعی امکان ناپذیر میباشد.پروتئینها،از مولکولهای کوچکتر بنام آمینو اسید که بتعداد مشخّص و با نظم مشخّص در کنار هم قرار میگیرند و مولکولهای بزرگ میباشند.این مولکولها سنگ بنای ساختار سلّولهای زنده را تشکیل میدهد.ساده ترین اینها از 50 آمینو اسید گرفته تا هزاران آمینو اسید که پروتئینها را تشکیل میدهد وجود دارد.نقطه اصلی در اینجا اینست که:حتّی اگر یکی از آمینو اسیدها که ساختار پروتئینها را شکل میدهد ویا اضافه گردد آن پروتئین را بیک توده مولکول به دردنخور در میاورد.بهمین خاطر هر آمینو اسید باید کاملاً در جای مناسب قرار گیرد.تئوری تکامل که ادّعای این می کند که زندگی بر حسب تصادف بوجود آمده در برابر این نظم بیچاره میماند. زیرا نظم مورد ببحث آنقدر خارق العاده است که نمی توان توسّط بینظمی توضیح داد.(چه بسا تئوری تکامل هنوز جواب این مسئله که آمینواسیدها چطور شکل گرفته اند را پیدا نکرده است)

ساختار کارکردی پروتئینها را بهیچ وجه بر حسب تصادف بوجود آمده است نمی توان گفت این موضوع براحتی با محاسبات احتمالات نیز مشخّص میگردد.بعنوان مثال،یک مولکول پروتئین در حدّ معمولی در ترکیبش288 آمینواسید و 12 نوع مختلف از آمینواسیدها وجود دارد که این تعداد آمینواسیدها 10^3 نوع مختلف میتوانند در کنارهم قرار گیرند.(معنی آن اینست که در کنار یک اگرجا میشد 300 صفر دیگر قرار می گرفت که رقم واقعی عظیمی میباشد)فقط یکی از این زنجیرها پروتئین را بوجود می اورد.بقیّه تمام زنجیرهای تشکیل یافته نه تنها هیچ فایده ای ندارد بلکه آمینواسیدهایی هستند که ضرر دارند.بهمین خاطر در مثال بالا بوجود آمدن مولکول پروتئین بطور تصادفی احتمالش یک در 10 بقوّه 300 میباشد.بوجود آمدن این احتمال در شرایط معمولی امکان ناپذیر میباشد.(در ریاضی احتمالهای کوچکتر از یک در 10 بقوّه50 احتمال صفر قبول میشود)غیر از این ساختار 288 آمینواسیدی پروتئین جانداران در مقایسه با پروتئینهای غول پیکر هزاران آمینواسیدی بسیار متواضع میباشد.اگر همین حساب احتمالات را بر پروتئینهای هزار آمینواسیدی انجام دهیم کلمه امکان ناپذیر در کنارش کم میماند.وقتی قدمی در جهت پیشرفت زندگانی بر میداریم،اینکه خود پروتئین به تنهایی چیزی را افاده نمیکند را خواهیم دید.تا کنون از کوچکترین باکتریهای شناخته شده بنام "مایکوپلاسما هومینیس ه39 نیز به تنهایی دارای 600 نوع،پروتئین میباشد.در این وضعیت،آن حسابی که در بالا برای یک پروتئین انجام دادیم باید برای 600 پروتئین انجام دهیم.در نتیجه با ارقامی که روبرو خواهیم شد فراتر از مفهوم امکان ناپذیر خواهد بود.

توضیح عکس 135:ساختار شیمیایی یک پروتئین سیتوکروم-ج نیز(بالا – دست چپ)آنقدر پیچیده میباشد که نمیتوان با احتمالات و تصادفات توضیح داد.تا اندازه ای که در این مورد زیست شناس تکامل گرا بنام علی دمیرسوی احتمال بوجود آمدن یک زنجیر سیتوکروم-ج بر حسب تصادف را به اینکه یک میمون سر کامپیوتر بنشیند و بطور تصادفی تاریخ بشر را بنویسد تا آن اندازه امکان ناپذیر میشمارد.

شاید اکنون برخی از خوانندگان این کتاب که تئوری تکامل را بعنوان یک قالب علمی پذیرفته باشند ممکن است به این شک افتاده باشند که ارقامی که در این کتاب مطرح گردیده خارج از حقیقت باشد.خیر،تمام اینها حقایق قطعی وغیرقابل انکار میباشند و هیچکدام از این تکامل گرایان در برابر این ارقام نمیتوانند اعتراضی داشته باشند.زیرا خود آنها نیز احتمال بوجود آمدن یک پروتئین بر حسب تصادفات را با اینکه میمون بتواند تاریخ بشر را بر حسب تصادفات بنویسد تا آن حد امکان ناپذیر بودن

این مسئله را قبول دارند.امّا بجای اینکه خلّاقیت را قبول داشته باشند مدافع توضیح بالا هستند،خیلی از تکامل گرایان این حقیقت را اعتراف میکند.بعنوان مثال دانشمند تکامل گرا بنام هارولد بلام"اینکه بوجود آمدن کوچکترین ذرّه پروتئین بر حسب تصادف امکان ناپذیر میباشد"را اعتراف میکند.تکامل گرایان سیر تکاملی مولکول را خیلی دراز مدّت بوده و در این مدّت اینکه امکان ناپذیر،امکان ناپذیر میشود ادّعامیکنند ولی هر چقدر این مدّت زمان طولانی باشد،اینکه آمینواسیدها بتواند بر حسب تصادف پروتئین را بوجود آورد امکان ناپذیر میباشد.

زمینشناس آمریکایی بنام ویلیام اِستوکس در کتابش تحت عنوان
قبولی این حقیقت را چنین میپذیرد:"اگر در طی ملیاردها سال،اگر سطح ملیاردها سیّاره با قشری از آمینواسیدهای مورد نیاز مملو بود بازهم پروتئین بوجود نمی آمد"ولی تمام اینها به چه معنی میباشد.کیمیاگری بنام پروفسورپری ریوس به این سوال چنین پاسخ میدهد یک انسان ،هر چقدر در این مورد که آمینواسیدها بر حسب تصادف با هم ترکیب شده و احتمالاً ساختارهای مختلف بوجود میاید بیندیشد به این مسئله که این امر با عقل انسان چقدر مقیّر میباشد پی خواهد بُرد.در به واقعیت پیوستن یک چنین کاری قبولی یک نیروی برتر خلاّق خیلی منطقی ترخواهد بود.احتمال بوجود آمدن حتّی یک پروتئین بر حسب تصادف امکان ناپذیر میباشد در کنار هم قرار گرفتن یک ملیون پروتئین در کنار هم و با یک نظم بخصوص برای تشکیل یک سلّول بدن انسان ملیونها بار امکان ناپذیر میباشد.چه بسا یک سلّول هیچوقت مجموعه ای از یک توده پروتئین نمیباشد.در درون سلّول،در کنار پروتئینها،نوکلئید اسیدها،کربنهیدراتها،لیپیتها،ویتامینها،الکترولیتها و دیگر موادّ شیمیایی چه از نظر ساختاری و چه از نظر کارکردی با یک نظم و مقدار معیّنی در کنار هم قرار میگیرند.هر کدام از اینها در بخشهای مختلف بعنوان سنگ بنای اصلی ویا بعنوان مولکول کمکی انجام وظیفه میکنند.
پروفسور شیمی و متخصّص د.ن.آ. از دانشگاه نیویورک بنام روبرت شاپیرو،احتمال بوجود آمدن 2000 نوع مختلف از پروتئین در یک باکتری ساده بر حسب تصادف را حساب کرده است.(در سلّول انسان،چیزی نزدیک 200000 نوع پروتئین وجود دارد)رقمی که از این محاسبه در آمده یک در10 بقوّه 40000 میباشد.(این رقم،در کنار یک با قرار گرفتن 40000 صفر بوجود میاید که غیر قابل تصوّر میباشد)پروفسور ریاضی محض و استرشناس از دانشگاه کاردیت بنام چاندرا ویکراماسینگه در برابر این رقم غیرقابل تصوّر چنین میگوید:این رقم10 بقوّه 40000 داروین و تمام تئوری اش را بتنهایی قادر به گم و گور کردن میباشد.هیچ زمانی چه در این سیّاره و چه در دیگر سیّاره ها (اینکه زندگی بوجود بیاید)زمینه ای فراهم نبوده و اینکه شروع زندگانی نمیتواند بر حسب تصادف باشد این تنها محصول یک عقل و شعور با هدف میباشد.

سرفرد هویل در برابر تمام این ارقام چنین تفصیری را میکند:در واقع،اینکه زندگانی محصول یک نیروی باشعور است آنقدر واضح میباشد که یک چنین واقعیت به این واضحی چرا هنوز از طرف همه مورد قبول نمیباشد جای تعجّب دارد.علّت پذیرفته نشدن یک چنین مسئله ای کلاً روانی میباشد نه علمی.منظور هویل از نظر روانی اینست که تکامل گرایان برای نپذیرفتن حقیقت مخلوقیت یک چنین شرطبندی در عقلشان انجام میدهند.این اشخاص در کلّ قبول نداشتن خداوند را برای خود هدف انتخاب کرده اندو فقط بهمین خاطر،سناریوی امکان ناپذیر را می پذیرند و از آن دفاع میکنند.
پروتئینهای دست چپ
علّت امکان ناپذیر بودن سناریوی تکامل گرایان در ارتباط با بوجود آمدن پروتئین را از نزدیک برّسی کنیم.یک مولکول پروتئین موجود زنده فقط با قرار گرفتن آمینواسیدهای مناسب با یک نظم خاصّ برای تشکیلش کافی نیباشد.در کنار این 20 نوع آمینواسید موجود در ساختار پروتئین هر کدامشان باید فقط "دست-چپی"باشند.از نظر شیمیایی امینواسید دو نوع مختلف "دست-راست"و"دست-چپ"وجود دارد.فرق میان آنها،از زاویه سه بعدی ساختارشان در جهات مختلف از یکدیگر قرار دارند.مثل فرق میان دست چپ ودست راست انسان میباشد.از هر دو گروه آمینواسیدها براحتی با یکدیگر میتوانند

اتّصال داشته باشند فقط با تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفت حقیقت شگفت آوری از پرده اسرار بیرون آمد.از ساده ترین مکانیزمها گرفته تا پیچیده ترین و کاملترین مکانیزمها تمام پروتئینهای موجودات زنده فقط از آمینواسیدهای دست-چپ شکل گرفته اند.
کوچکترین آمینواسید دست راست که بخواهد وارد ساختار پروتئین شود آن پروتئین را از کار میندازد.حتّی در برخی از آزمایشات به باکتریها آمینواسیدهای دست راست داده شده،فقط این باکتریها فوری این آمینواسیدها را تجزیه کرده و در برخی موارد این قسمتهای تجزیه شده را بوجود آوردن پروتئینهای دست چپ استفاده کرده اند.برای یک لحظه که تکامل گرایان میگویند فکر کنیم که زندگانی بر حسب تصادف بوجود آمده است.در این شرایط باز طبق همان تصادفات واحتمالات آمینواسیدها در طبیعت به مقدارهای مساوی از دست چپ و راست باید شکل گرفته باشد.بهمین خاطر در ساختار تمام جانداران آمینواسیدهای دست چپ و راست بایستی به مقدارهای معیّن وجود داشته باشد.
توضیح عکس 138:در طبیعت یک آمینواسید از دو نوع مختلف دست چپ دست راست شکل میگیرد فرق میان آنها در یک محلّ سه بعدی مانند دست انسان فقط از نظر جهت میباشد.زیرا از نظر شیمیایی ترکیب هر دو گروه از آمینواسیدها براحتی میسّر میباشد فقط در تمام مکانیزمهای موجودات زنده پروتئینها فقط از آمینواسیدهای دست چپ بوجود می آید.اینکه پروتئینها چطور میشه که از میان اینها فقطدست چپی ها را انتخاب کرده و بدون اینکه کوچکترین آمینواسید دست راست میان آنها ادغام شود این عمل صورت میگیرد از سوالاتی است که تکامل گرایان تا کنون نتوانسته اند پاسخی دهند.تکامل گرایان،یک چنین انتخاب مخصوص و آگاه را بهیچ وجه قادر به بازگویی نمیباشند.علاوه بر این مشاهده میگردد که این خصوصیّت پروتئینها تکامل گرایان را بیشتر در ناچاری قرار میدهد.قبلاً هم که اشاره کرده بودیم بوجود آمدن یک پروتئین فقط با در کنار هم قرار گرفتن تعداد معیّنی از آمینواسیدها با یک نظم بخصوص کافی نمیباشد.در کنار تمام اینها،تمام این آمینواسیدها بایستی از آمینواسیدهای دست چپ انتخاب شده و حتّی نبایستی یکی از آنها دست راست باشد.زیرا در زنجیر شکل گرفته آمینواسید اگر اشتباهاً یک آمینواسید دست راست تعیین گردد مکانیزمی که بتواند بطور طبیعی آنرا تجزیه کند وجود ندارد.

بهمین خاطر حتّی یک آمینواسید دست راست نبایستی قاطی آمینواسیدهای دست چپ گردد.اینهم وضعیّتی است که مفهوم تصادفی بودن را بیک کنار می اندازد.این وضعیّت در آنسیکلوپدی بریتانیکا که از پشتیبانان تئوری تکامل مِیباشد چنین مطرح میگردد:تمام آمینواسیدهای موجود در تمام اُرگانیزمهای زنده بر روی کره زمین همانند پروتئینها از سنگ بنای پیچیده پولیمرها و در همان ابعاد میباشد.کلاّ تمامشان دست چپی میباشند.این در واقع درست شبیه این است که سکّه ای را ملیونها بار به هوا انداخته میشود مداوم شیر بیاید و اصلاً خطّ نیاید.بطور کلّی نمیتوان فهمید که این مولکولها چطور دست چپ و یا راست میباشند.این انتخاب بطورغیر واضحی،وابسته به سرمنشا حیات بر روی کره زمین میباشد.آیا پذیرفتن اینکه ،سکّه ای که مداوم به هوا پرت میشود و مدام شِیر می آید،دخالت بطور عمدی صورت گرفته منطقی تر نیست؟جواب مشخّص میباشد.فقط تکامل گرایان با تمام این حقایق روشن،صرفا بخاطر نپذیرفتن یک مداخله منطقی یک چنین راهی را میپذیرند.همین مسئله دست چپ آمینواسیدها برای نوکلئوتیدها که سنگ بنای د.ن.آ. و ر.ن.آ. میباشند نیز مورد قبول واقع میباشد.اینها هم بر خلاف تمام آمینواسیدهای موجود در ارگانیزمهای موجودات زنده،فقط از دست راستی ها انتخاب میشود.اینهم وضعیّتی است که نمیتوان با تصادفات توضیح داد.در نتیجه منشا زندگانی را نمیتوان بر حسب تصادفات توضیح داد و این قطعاً توسّط برسیهای احتمالات اثبات گردیده است.اگر بخواهیم احتمال انتخاب شدن آمینواسیدهای دست چپ را برای یک پروتئین به بزرگی معمولی 400 آمینواسیدی محاسبه کنیم احتمالی یک در 10 بقوّه 120 دستمان میاید.برای اینکه شما بتوانید تخمینی در این زمینه داشته باشید الکترونهای موجود در هستی خیلی کمتر از مقدار بالا میباشد و یک چیزی حدود 10 بقوّه 79 میباشد.احتمال در کنار هم قرار گرفتن این آمینواسیدها و انجام عمل کارکردی رقمی که بدستمان

میاید خیلی بالاتر میباشد.اگر بخواهیم این احتمالات و دیگر اتّفاقات موجود در تشکیل پروتئینها را باهم در نظر بگیریم،احتمالاً از این محاسبات نمیتوانیم در آییم.

140

اتّصال مناسب شرط میباشد

با تمام این چیزهایی که تا کنون مورد بحث واقع شد،بن بستهای تئوری تکامل به اتمام نمیرسد.برای بوجود آمدن یک پروتئین تنها در کنار هم قرار گرفتن یکسری آمینواسید با یک نظم و تعداد بخصوص و در ساختار سه بعدی قرار گرفتن کافی نمیباشد.برای این علاوه بر موردهای شمرده شده در بالا مولکولهای آمینواسید که از شاخه های مختلف شکل میگیرد بایستی با شاخه های معیّن در اتّصال باشند.یک چنین اتّصالی را در اتّصال پپتید نامگذاری میکنند.آمینواسیدها با اتّصالات مختلف بیکدیگر میتوانند اتّصال داشته باشند ولی پروتئینها فقط و فقط با آمینواسیدهایی که اتّصال پپتید با یکدیگر دارند بوجود میاید.اینرا با یک تشبیه جلو چشمتان میتوانیدتصوّر کنید:فرض کنید بعنوان مثال یک ماشین با تمام قطعات لازم بدون هیچ کم و کاستی حاضر باشد ولی یکی از لاستیکهای این ماشین بجای اینکه با پیچ سرجای خود ثابت شده باشد توسّط یک سیم این عمل انجام گرفته باشد.حال این ماشین موتورش هر چقدر هم که قوی باشد و آخرین تکنولوژی در آن بکار رفته باشد یکمتر هم جلوتر نمیتواند برود.

توضیح عکس 140 :آمینواسیدها عناصر تشکیل دهنده پروتئینها در طبیعت از میان خیلی از اتّصالات فقط توسّط یک اتّصال میتواند بیکدیگر وصل شود.به این اتّصال اتّصال پپتید میگویند در غیر اینصورت زنجیر آمینواسیدها بهیچ دردی نخواهد خورد وپروتئینها شکل نخواهد گرفت.

141

در ظاهر هر چیزی در جای خود قرار دارد ولی یک اتّصال نادرست منجر به این شد که تمام ماشین از کار بیفتد.همین اتّفاق در مولکول پروتئین میتواند اتّفاق بیفتد اگر یک آمینواسید با اتّصالی غیر از اتّصال پپتید اتّثالی داشته باشد آنوقت آن مولکول پروتئین هیچ مفهومی نخواهد داشت.تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفتهاینرا نشان میدهد که در میان آنینواسیدها بیش از 50% اتّصالات اتّصالات اتّصالات پپتید میباشد بقیّه اتّصالات با دیگر اتّصالات ناشناخته انجام میگیرد.بخاطر همین هنگام محاسبه احتمال بوجود آمدن پروتئین علاوه بر اجباری بودن دست چپ،هر آمینواسید قبل و بعد از خود حتماً وحتماً باید با اتّصال پپتید بهم وصل شده باشند.این احتمال هم با احتمال دست چپ بودن آمینواسیدها یکی میباشد.یعنی اگر یک پروتئین 400 آمینواسیدی را در نظر بگیریم احتمال برآورد شده برای اینکه این آمینواسیدها اتّصال پپتید داشته باشند چیزی در حدود یک در دو بقوّه 399 میباشد.

احتمال صفر

در تابلوی صفحه بعد،احتمال بوجود آمدن یک مولکول پروتئین 500 آمینواسیدی با قرار گرفتن 950 صفر در کنار یک که فراتر از آنچه که مغز انسان بتواند درکش کند،احتمالش یک میباشد.این احتمال فقط بر روی کاغذ میباشد.در واقع احتمال بوجود آمدن چنین چیزی صفر میباشد.در ریاضی احتمال یک در ده بقوّه 50 ویا احتمال کوچکتر از آن،از نظر بوجود آمدن صفر میباشد.اگر احتمال امکان ناپذیر بودن تصادفی بوجود آمدن یک مولکول پروتئین 500 آمینواسیدی تا این حدّ میباشد پس بیایید شما را فراتر از مرزهای تخیّل و نیروی تفکّر شما ببریم:مولکول پروتئین هموگلوبین که یک مولکول حیاتی برای بدن میباشد از پروتئین نمونه ذکر شده در بالا خیلی بیشتر 574 آمینواسید دارد.حال چنین بیندیشید:از میان ملیاردها سلّول خون موجود در بدن فقط در یکی از آنها 280 ملیون هموگلوبین وجود دارد.

توضیح عکس 142

در یک مولکول پروتئین معمولی که از 500 آمینواسید مناسب احتمال اینکه علاوه بر اینکه اینها باید با یک نظم بخصوص و ترتیبی در کنارهم قرار گرفته باشند،آمینواسیدهای موجود در آن همگی بایستی دست چپی بوده و توسّط پیوند پپتید باهم اتّصال داشته باشند احتمالش یک در 10 بقوّه950 میباشد که در شکل بالا قرار گرفتن 950 صفر در کنار یک مشاهده میگردد.

حال سلّول خون را بیک کنار بگذاریم بوجود آمدن حتّی یک پروتئین از آن نیز با روش امتحان کردن عمر دنیا کفاف نخواهد کرد.برای اینکه بتوان یک مولکول پروتئین بوجود آورد آمینواسیدها بایستی از همان ابتدای تاریخ دنیا شروع به آزمایش و تحقیق میکردند تا اتّصال درست را پیدا کنند البتّه احتمالش همانطوری که در بالا ذکر کردیم یک در 10 بقوّه 950 میباشد که از عمر دنیا بیشتر میباشد.
از تمام اینها یک چنین نتیجه ای را میتوان برداشت کرد وآن اینست که تئوری تکامل از همان ابتدا در توضیح بوجود آمدن یک پروتئین به عجز وناتوانی می اُفتد.
آیا در طبیعت مکانیزم آزمایش و تجربه کردن وجود دارد؟در ارتباط با اساس منطق محاسبات احتمالات برخی نمونه ها که دربالا ذکر گردیدبه این نقطه مهم باید توجه داشت:احتمالی که در بالا حساب گردید،احتمال امکانناپذیر بودن بوجود آمدن پروتئین بر حسب تصادف را بما نشان میداد ولی این قضیّه یک بُعد خیلی مهمتر و از نظر تکامل گرایان کاملاً بن بست میباشد وجود دارد:
توضیح عکس 143:احتمال صفر
برای اینکه یک پروتئین مفید بتواند بوجود آید سه شرط وجود دارد:
شرط اوّل:تمام آمینواسیدهای موجود در زنجیر پروتئین بایستی از نوع درست و در نظم درستی باشند
شرط دوّم:تمام آمینواسیدهای موجود در این زنجیر بایستی دستچین باشند
شرط سوّم:این آمینواسیدها فقط بایستی توسّط اتّصال پپتید بیکدیگر اتّصال داشته باشند.بهمین خاطر برای اینکه یک پروتئین بتواند بر حسب تصادف بوجود آید لازمش اینست که هر سه شرط انجام گیرد.احتمال بوجود آمدن تک تک این شرایط مشخّص خواهد شد.در اینصورت،بعنوان مثال برای یک پروتئین 500 آمینواسیدی
1.احتمال مناسب چیده شدن آمینواسیدها:
در ساختار پروتئین 20 نوع آمینواسید بکار میرود طبق این:
- احتمال درست انتخاب شدن آمینواسید از میان 20 نوع=20/1
- احتمال درست انتخاب شدن 500 آمینواسید در یک آن
20/1بقوّه500=10/1بقوّه650=احتمال یک در 10 بقوّه650
2.احتمال دست چپی بودن آمینواسیدها:
- احتمال دست چپی یک آمینواسید=2/1
- احتمال دست چپی بودن 500 آمینواسید در آن واحد 2/1بقوّه500=10/1 بقوّه150 احتمالش یک در 10 بقوّه 150
3.احتمال بوجود آمدن پیوند پپتید میان آمینواسیدها:آمینواسیدها با پیوندهای شیمیایی مختلف بیکدیگر اتّصال دارند.برای اینکه یک پروتئین مناسب بتوان بوجود آورد بایستی پیوند پپتید میان آمینواسیدها برقرار باشد.احتمال حساب شده برای اینکه آمینواسیدها پیوند پپتید برقرار کنند50%میباشد.طبق همین:
- احتمال پیوند پپتید میان دو آمینواسید=2/1
- احتمال اتّصال پپتید میان 500 آمینواسید در آن واحد10/1بقوّه150=2/1بقوّه499=احتمالش یک در 10بقوّه150
مجموع احتمال=10/1بقوّه650*10/1بقوّه150*10/1بقوّه150=10/1بقوّه950
احتمال یک در 10بقوّه950 میباشد.

در حقیقت در طبیعت احتمال شروع روند این آزمایش میسّر نمیباشد.زیرا در طبیعت مکانیزمی که با آزمایش و تجربه بتواند پروتئین تولید کند وجود ندارد.تابلوی احتمال بوجود آمدن یک پروتئین 500 آمینواسیدی فقط در شرایط ایدئال امکن بوجود آمدنش میباشد.در هر آزمایش آمینواسیدها تک تک بایستی از یکدیگر جداشده ودریک ردیف و زنجیر دیگر بهم بپیوندندغیر از این در هر آزمایش بعد از اینکه پانصدومین آمینواسید افزوده شد عمل سنتز بایستی متوقّف گردد وحتّی بعد از این حتّی یک آمینواسید همنبایستی اضافه گردد و اینکه پروتئین بوجود آمده یا نه بایستی نظارت گردد و اگر ناموفّق گردید اینها از هم جدا گردیده مجدّداً این اعمال بایستی انجام گیرد.علاوه بر این هیچگونه مواد شیمیایی

بیگانه مطلقاً نبایستی در آن وجود داشته باشد.البتّه هنگام آزمایش قبل از اینکه به پانصدمین حلقه برسد نبایستی این زنجیر از هم گسسته شود.یعنی احتمالاتی که از ابتدا در مورد آنها بحث گردید شروع پایان و هر مرحله از آنرا یک مکانیزم با شعور اداره کرده فقط انتخاب آمینواسیدها توسّط یک مکانیزم کنترل کننده به شانس واگذار گردیده است.وجود یک چنین مکانیزمی در شرایط طبیعی امکان ناپذیر میباشد.بهمین خاطر احتمال بوجود آمدن پروتئین در شرایط طبیعی نتنها ممکن نیست بلکه از نظر تکنیکی نیز امکان ناپذیر میباشد.در اصل در ارتباط با این موضوع استفاده از یک اسلوب احتمالات زیاد هم علمی و حتّی هیچ علمی نمیباشد.برخی از تکامل گرایان نادان این موضوع را اصلاً نمیتوانند درک کنند.زیرا آنها تشکیل پروتئین را یک عمل ساده شیمیایی که آمینواشیدها در میان خود انجام میدهند میپندارند و یک چنین منطق مسخره ای راپیشرو گرفته اند.در حالیکه در طبیعت بیجان اعمال بوقوع پیوسته شیمیایی،فقط ترکیبهای ساده و اوّلیه را میتواند بوجود آورد.که تعداد آنها هم مشخّص و معین میباشد.برای یک ذرّه مواد شیمیایی پیچیدهتر نیاز به کارخانجات بزرگ،تأسیسهای شیمیایی و آزمایشات میباشد.داروها و دیگر مواد مصرفی روزانه از این قبیل میباشند.ولی پروتئینها از موادّ شیمیایی تولیدی در صنایع دارای ساختار خیلی پیچیده تر میباشند.بهمین بوجود آمدن یک شاهکار مهندسی و طراحی مکانیک که در آن تمام جزها باید طبق نقشه د جای خود قرار بگیرد نمیتواند توسّط یک عمل شیمیایی ساده بوجود آمده باشد و این امکان ناپذیر میباشد.بازتمام آن چیزهایی که در بالا مطرح کردیم بیک کناربگذاریم و مجدداً فرض کنیم که بر حسب تصادف میتوان یک مولکول پروتئین بوجود آورد.باز در این قسمت تئوری تکامل با عجز و بن بست روبرو خواهد شد.زیرا برای اینکه این پروتئین بتواند ادامه حیات داشته باشد بایستی از شرایط اطراف خود ایزوله شده و در شرایط خیلی مخصوص قرار گرفته باشد.در غیر اینصورت این پروتئین تحت شرایط حاکم بر روی کره زمین بلافاصله تجزیه شده ویا با دیگر اسیدها،آمینواسیدها ویا دیگر موادّ شیمیایی ترکیب شده و کلاً بیک مادّه دیگر تبدیل خواهد شد.

سعی و تلاش تکامل گرایان در یافتن پاسخی در ارتباط با پدیدار شدن زندگانی

از نظر تکامل گرایان این سوال که زندگانی بر روی کره زمین چطور پدیدار شد آنچنان بن بستی است که تا آنجایی که از دستشان بر می آید از این سوال اجتناب میکنند.زیرا در این مورد بن بستی که با آن روبرو شده اند از نوعی نیست که بشه از آن بیرون آمد.بر خلاف مباحث تکامل فسیلی در دستشان فسیلها و دیگر ماتریالها که بتوانند نظریه خود را با حیله و تحریفات بقبولانند وجود ندارد.بهمین خاطر تئوری تکامل هنوز در نقطهشروع فرو میپاشد یک مورد را در نظر گرفتن مهم میباشد:آشکار شدن امکان ناپذیری تئوری تکامل در هر مرحله ای از سیر تکامل برای نشان دادن اینکه این تئوری اشتباه و مردود میباشد کافی است.بعنوان مثال اثبات شدن بوجود آمدن پروتئین بر حسب تصادف ،دیگر ادّعاهای این تئوری را نیز مردود میسازد.بعد از اینهم مورد بحث قرار گرفتن جمجمه انسان و میمون نیز هیچ معنی نخواهد داشت.اینکه حیات چطور توانست از مواد بیجان تشکیل شود از سوالاتی بود که تکامل گرایان مدّت زیادی از ان اجتناب کردند.فقط چون مدام این مسئله از نظرها دور نگاه داشته میشد،دیگر حالتی پیدا کرد که نمیشد از آن صرفنظر کردو در نیمه دوّم قرن بیستم راجع به این مسئله یکسری تحقیقات انجام دادند و سعی کردند از پس این مسئله بربیایند.

اولین سوالی که بایستی به آن پاسخ داده میشد این بود:در دنیای اولیه سلّول زنده چطور بوجود آمده است؟ ویا بهتر بگوییم تکامل گرایان در برابر این سوال چه جوابی باید میدادند؟جواب این سوالات را با آزمایشات و تحقیقات خواستند پیدا کنند.دانشمندان و محقّقان تکامل گرا در ارتباط با پاسخگویی به این سوالات باز زیادهم توجّه مردم را با تحقیقاتی که انجام دادند نتوانستند جال کنند.بازهم در ارتباط با ریشه حیات بیشترین کاری که در سال 1953 توسّط محقّق آمریکایی بنام استنلی میلر انجام گرفت و نامش آزمایش میلر بود(این آزمایش بخاطر دستنکاری استاد میلر از دانشگاه شیکاگو تحت نام آزمایش اوری میلر نیز میدانند)

برای اثبات اوّلین مرحله از مراحل تکامل که تکامل مولکولی میباشد این آزمایش یگانه دلیلی بود که مورد استفاده قرار میگرفت.با اینکه از آن زمان تا کنون نیم قرن میگذرد و از نظر تکنولوژیک پیشرفتهای حائض اهمّیتی انجام گرفته ولی در این مورد هیچ اقدامی انجام نگرفته است.امروزه هنوز در کتابهای درسی از آزمایش میلر در ارتباط با پدیدار شدن اوّلین نشانه حیات تدریس میشود.زیرا این نوع تلاشها نتنها آنها را حمایت نمیکند بلکه بالعکس چون آنها را مداوم دروغشان را بر ملا میکند بهمین خاطر مخصوصاً از آزمایشات نظیر این اجتناب میکنند.

یک اقدام ناموفّق : آزمایش میلر

هدف اصلی میلر اینبود که یک احتمال تصادفی بوجود آمدن آمینواسیدها را که سنگ بنای پروتئین میباشد ملیاردها سال پیش که هنوز حیات وجود نداشت در محیط آزمایشگاه به اثبات برساند.میلر در آزمایش خود در دنیای اوّلیه مخلوطی از گازهای آمونیاک،متان،هیدروژن و بخار آب که بعداً مشخّص گردید که چنین چیزی وجود ندارد استفاده کرد.چون میدانست که این گازها در شرایط معمولی نمیتوانند با یکدیگر واکنش داشته باشند بهمین خاطر از بیرون تقویت انرژی کرد.انرژی که فکر میکرد در دنیای اوّلیه توسّط رعدوبرق بوجود آمده را توسِّط یک دستگاه دشارژ برقی تأمین کرد.میلر مخلوط این گاز را در طول یک هفته در 100 سانتیگراد جوشاند و از طرفی به این مخلوط نیروی برق داد.میلر آخر هفته مشاهده کرد که سه نوع از 20 نوع تشکیل دهنده سنگ بنای پروتئین راسنتز کرده است.

آخرین منابع تکامل گرایان آزمایش میلر را تکذیب میکنند

هر چند آزمایش میلر از طرف تکامل گرایان موجود در ترکیه بعنوان بزرگترین دلیل نشان داده میشود،ولی از طرف دیگر دانشمندان تکامل گرای دنیا موضوعی است که ارزش خود را از دست داده است.در مقاله ای با سرمشق«حلقه زندگی»در مجلّه معروف تکامل گرایان بنام ارس(زمین)که در سال 1998 بچاپ رسیده چنین مینویسد:امروزه سناریوی میلر مشکوک میباشد.یکی از دلایلش قبولی اینکه اتمسفر دوران اوّلیه از کربن دی اکسید و ازت شکل گرفته توسّط زمین شناسان میباشد.این گازها در آزمایش سال 1953 (آزمایش میلر) از آنچه که مورد استفاده قرار گرفته بود خیلی کمتر فعّال هستند.حال اگر آنچه که میلر در ارتباط با اتمسفر پیش بینی کرده بود درست بپنداریم مولکولهای ساده ای مثل آمینواسیدها تغییرات شیمیایی که بتواند اینها را به مولکولهای پیچیده تر پروتئین تبدیل کند چطور بوجود می آمد؟خود میلر هم در این مورد «این یک مشکل میباشد»گفته است.این آنقدر هم ساده نمیباشد.همانطوریکه مشاهده میگردد خود میلر هم در جریان اینکه آزمایش او بازگو کننده ریشه حیات نمیباشد است.حال با توجّه به این مسئله اینکه هنوز دانشمندان تکامل گرای ما حمایت از این آزمایش میکنند نشانگر این حقیقت میباشد که چقدر در عجز و ناتوانی هستند.در مقاله ای با سرمشق«پدیدار شدن زندگانی بر روی کره زمین»در مجلّه ناسیونال ژئوگرافیک چاپ 1998 در ارتباط با این موضوع چنین مینویسد:خیلی از دانشمندان امروزه متفاوت بودن اتمسفر دوران اوّلیه از آنچه که میلر مطرح کرده میپندارند.اتمسفر دوران اوّلیه را علارقم اینکه از هیدروژن،متان و آمونیاک شکل گرفته از دی اکسید کربن و ازت نیز بوجود آمده است.ولی این برای کیمیاگران خبر بدی میباشد!زیرا وقتی دی اکسید کربن و ازت را تحت واکنش قرار میدهیم مواد حاصله از این واکنش بسیار جزئی میباشد.از نظر غلظت مثل اضافه کردن یک قطره رنگ در یک حوض بزرگ میباشد.به خاطر همین بوجود آمدن زندگانی در یک چنین مخلوط بسیار رقیق را خیلی مشکوک و غیرقابل تصوّر فکر میکنند.بطور خلاصه،نه آزمایش میلر و نه کوشش دیگری در این زمینه قادر به پاسخگویی به این سوال که زندگانی بر روی کره زمین چطور بوجود آمد نمیباشد.تمام تحقیقات در این زمینه نشان میدهد که زندگانی بر حسب تصادف بوجود نیامده بلکه بالعکس توسّط یک نیروی خلّاق بوجود آمده است.

این آزمایش میان تکامل گرایان شادی فراوانی بوجود آورد و این مسئله را بعنوان یک موفّقیت بزرگ تلقّی کردند.حتّی بعضی از نشریّات سمعی و بصری آنقدر جلو رفتند که اینرا بعنوان اینکه«میلر حیات را بوجود آورد»گذارش کردند.در حالیکه آنچه که میلر سنتز کرده بود یکسری مولکول «بی

جان»بود.تکامل گرایان با جسارتی که از این آزمایش بدست آورده بودند شروع به تولید سناریوهای دیگر کردند.مراحل بعدی آمینواسیدها فوری در ذهن آماده گردید.طبق سناریوهای آماده گردیده،آمینواسیدهابعداً طبق برخی از تصادفات در یک زنجیر مناسب قرار گرفته و پروتئینها را بوجود آورده است.وبرخی از این پروتئینهای حاصله از تصادفات خودشان بیک نحوی(!)درون ساختارهای شکل گرفته مثل پرده سلّول قرار داده و سلّول را بوجود آورده بودند.سلّولهاهم بمرور زمان با در کنار هم قرار گرفتن و پیوستن بیکدیگر ارگانیزمهای زنده را بوجود آورده اند حال اینکه بزرگترین تکیّه گاه این تئوریها که آزمایش میلر میباشد از هر جهت نادرستی اش به اثبات رسیده است.

حقایقی که آزمایش میلر را مردود میسازد

آزمایشی که میلر برای اثبات اینکه آمینواسیدها بخودی خود در شرایط اتمسفر دوران اوّلیه میتوانند بوجود آیند،انجام داده از خیلی جهات باهم تداخل دارد اینها را به این شکل میتوانیم ردیف کنیم:

1- در آزمایش میلر،میلر توسّط مکانیزمی بنام «تله سرد» آمینو اسیدها را بلافاصله بعد از اینکه بوجود می آید از محیط اطراف عایق بندی میکند.زیرا در غیر اینصورت شرایط محیطی که این آمینواسیدها را بوجود آورد بلافاصله بعد از تشکیل این مولکولها آنها را نابود میساخت.در حالیکه در شرایط اوّلیه یک چنین نظم آگاه وجود نداشت.و اگر چنین مکانیزمی وجود نداشته باشد هر نوع از آمینواسیدی که بوجود آید در همان محیط بلافاصله از بین خواهد رفت.همانطوری که کیمیاگر ریچارد بلیس هم بیان کرده اگر این تله سرد نباشد محصولات شیمیایی توسّط منبع برق تخریب خواهد شد.چه بسا میلر قبل از این در تمام آزمایشهایی که تله سرد قرار نداده بود حتّی یک آمینواسید هم نتوانست فراهم سازد.

2- میلر که میخواست در آزمایش خود شرایط اتمسفر اوّلیه را فراهم سازد واقعی و حقیقی نبود.دانشمندان در دهه1980 نقطه نظر مشترکشان اینبود که در اتمسفر اوّلیه بجای متان و آمونیاک بایستی ازت و دی اکسید کربن جایگزین شود چه بسا بعد از یک مدّت طولانی خود میلر سکونت خود را بهم زد و اعتراف اینکه شرایط اتمسفر حقیقی نمیباشد کرد.

پس چرا میلر بر روی این گازها اینقدر تکیّه کرده بود؟جوابش خیلی ساده بود:زیرا بدون وجود آمونیاک سنتز یک آمینواسید امکان ناپذیر بود.کوین مک کین در مقاله ای از مجلّه دیسکاور این موضوع را چنین توضیح میدهد:میلر و اوری اتمسفر قدیمی دنیا را با مخلوط کردن متان و آمونیاک تقلید کردند.ولی آخرین برّسیهای انجام گرفته در این مورد،در آن دوران دنیا خیلی گرم بوده و از مخلوط نیکل و آهن ذوب شده بوجود آمده مشخّص گردیده است.بهمین خاطر در آن دوران اتمسفر شیمیایِ بایستی بیشتر از ازت،دی اکسید کربن و از بخار آب بایستی بوجود آید.در حالیکه اینها برای تشکیل مولکول در شرایط مصنوعی به اندازه آمونیاک و متان مناسب نمیباشند.

چه بسا دانشمندان آمریکایی بنامهای ژ.پ.فریس و ج.ت.چن با مخلوطی از دی اکسید کربن ،هیدروژن،ازت و بخار آب آزمایش میلر را انجام دادند ولی حتّی یک مولکول آمینواسید نتوانستند بدست آورند.

3-یکی از دلایل دیگر که آزمایش میلر را نقض میکند در آن دوران که آمینواسیدها بوجود آمدند در اتمسفر برای اینکه تمام آمینواسیدها را تجزیه کند به اندازه کافی اکسیژن فراهم بود.این مورد که از چشم میلر در رفته بود توسّط سنگهای 3.5 ملیارد ساله که در ان به آثار اکسید شده آهن و اورانیوم دسترسی گردید مشخّص شد.بعضی دیگر از کشفیّات در مورد اینکه بر خلاف آنچه که تکامل گرایان مطرح کرده بودند مقدار اکسیژن در آن دوران خیلی بیشتر بود،انجام گرفت.تحقیقات در آن دوره نشان میدهد که به سطح کره زمین از آنچه که تکامل گرایان تخمین میزند ده هزار مرتبه بیشتر نوراولتراویوله میرسیده است و این توده غلیظ از اولتراویوله بخار آب و دی اکسید کربناتمسفر را از هم تجزیه کرده و بوجود آمدن زیادی اکسیژن اجتناب ناپذیر بوده است.این مورد که در آزمایش میلر اصلاً مدّ نظر قرار نگرفته بود این آزمایش را بطور کلّی مردود میساخت.اگر در این آزمایش اکسیژن بکار برده میشد متان به دی اکسید کربن و آب،آمونیاک هم به ازت و آب تبدیل میشد.از طرفی دیگر در شرایطی که اکسیژن وجود ندارد و چون هنوز قشر اوزون وجود ندارد نورهای اولتراویوله مطلقاً

باعث تجزیه آمینواسیدها می شود و این واضح میباشد.بطور خلاصه،در دنیای اوّلیه چه وجود اکسیژن و چه نبودنش اثر منفی بر روی آمینواسیدها داشت.
4-میلر در نتیجه آزمایش خود،صاحب اسیدهای مصنوعی به مقدار زیاد که خصوصیت خراب کردن ساختار و عملکرد جانداران بود شد.اگر آمینواسیدها از این موادّ شیمیایی ایزوله نگردد و در صورتی که اینها در یک محیط قرار گیرند اینها باهم واکنش شیمیایی انجام داده و تجزیه شدنشان اجتناب ناپذیر میباشد.غیر از این در نتیجه این آزمایش بمقدار فراوان آمینو اسید دست راست بوجود آمده بود.وجود همین آمینواسیدها،تکامل را با منطق خود نقض میکرد.زیرا آمینواسیدهای دست راست،آمینواسیدهایی هستند که ساختار موجودات زنده استفاده نمیگردد.در نتیجه آمینواسیدهای حاصل از این آزمایش محیطی که اینها قرار دارند نتنها برای زندگانی مساعد نمیباشد بلکه بر عکس یک حالتی داردکه مولکولهای بدرد خور را تجزیه کرده و مخلوطی از یک اسید سوزانده میباشد.تمام اینها یک حقیقت بارزی را نشان میدهد:آزمایش میلر حیات را در شرایط اوّلیه دنیابرحسب تصادف بوجود آمده را نمیتواند اثبات کند.آزمایش،جهت سنتز آمینواسید بطور آگاه و کنترل شده انجام گرفته است.جنس گازهای کاربردی و نسبت مخلوط آنها برای اینکه آمینواسید بوجود بیاید بشکل ایدعالترین اندازه ها تعیین گردیده است.مقدار انرژی که به محیط داده میشود نه زیاد نه کم درست بهمان شکلی که اینها باید باهم واکنش داشته باشند تنظیم گردیده است.دستگاه آزمایش طوری طرّاحی گردیده است که از تمام موادّ تخریب کننده و ضرر دهنده عاری گردیده است.آنچه که در اتمسفر دنیای اوّلیه وجود داشته و سیر واکنشهای شیمیایی را تغییر داده در این دستگاه آزمایش وجود ندارد.اکسیژن فقط یکی از این عناصر که با اکسیداسیون مانع حیات آمینواسیدها خواهد بود میباشد.علی رغم این شرایط ایده آلی که فراهم گردیده اگر مکانیزم تله سرد نباشد آمینواسیدها بدون اینکه تجزیه شوند بهمان شکل نمیتوانندباقی بمانند.در اصل تکامل گرایان با قبولی آزمایش میلر،خودبخود تئوری خودشان را مردود ساختند.زیرا آزمایش،آمینواسیدها را فقط تحت شرایط بخصوص تنظیم شده در یک آزمایشگاه با مداخله های آگاه بوجود می آید را اثبات کرده است.یعنی نیروی بوجود آورنده حیات تصادفات نبوده بلکه نیروی خلق کننده میباشد.قبول نکردن این حقیقت روشن توسّط تکامل گرایان،بخاطر داشتن یک سری پیش قضاوتی نسبت به علم میباشد.هارولد اوری که همراه با شاگردش استنلی میلر این آزمایش را ترتیب داده بود در این مورد این اعتراف را میکند:ماها که تحقیق کننده منشأ حیات هستیم،هر چه بیشتر در اطن مورد تحقیقات انجام دهیم،به این نتیجه میرسیم که حیات آنقدر پیچیده میباشد که در هیچ جایی نمیتواند تکامل یافته باشد.(فقط) همه ما به افاده یک باور،اعتقاد بر این داریم که مایه حیات از یک مادّه بی جان بر روی کره زمین بوجود آمده است.فقط آنقدر پیچیده میباشد که از مرزهای فهم و تصوّر ما خیلی فراتر میباشد.

محیط دنیای اوّلیه و پروتئینها

قبلاً هر چه در ارتباط با نامیزانی تکامل گرایان بحث شد،تکامل گرایان به این سوال که آمینواسیدها در شرایط دنیای اوّلیه چطور بوجود آمده اند با آزمایش میلر سعی در پاسخگویی میباشند.طوری رفتار میکنند که انگار این سوال توسّط این آزمایش مردود شده پاسخ داده شده و سعی در به اشتباه انداختن انسانها هستند.در مرحله دوّم از توضیح ریشه حیات بر حسب تصادف مشکلی خیلی بزرگتر از آمینواسیدها منتظر تکامل گرایان میباشد:«پروتئینها»یعنی صدها نوع مختلف از آمینواسیدها در یک صف مشخّص و با اتّصال بیکدیگر بوجود آمدن سنگ بنای زندگانی

توضیح عکس 151:

یکی از بزرگترین اشتباهات تکامل گرایان که در بالا نیز عکس خیالی آن دیده میشود بوجود آمدن زندگانی بر حسب تصادف در شرایط دنیای اوّلیه میباشد.با آزما یشاتی مثل آزمایش میلر سعی بر این داشتند که ادّعای خود را به اثبات برسانند.ولی در برابر کشفیات علمی با شکست روبرو شدند.زیرا نتایج حاصله از این تحقیقات در دهه 1970 اینرا نشان میدهد که اتمسفر دنیای اولّیه بهیچ وجه امکان بوجود آمدن چنین چیزی را نمیدهد.

ادّعای اینکه پروتئینها بر حسب تصادف بوجود آمده است از اینکه آمینواسیدها بر حسب تصادف بوجود آمده است خیلی بیشتر غیر منطقی و باور نکردنی میباشد.احتمال بوجود آمدن آمینواسیدها را با محاسبات ریاضی امکان ناپذیر بودنش را در صفحات قبلی توضیح دادیم.فقط با بوجود آمدن پروتئین،چه از نظر شیمیایی و چه از نظر شرایط دنیای اوّلیه امکان ناپذیر میباشد.

در آب عمل سنتز پروتئین امکان ندارد

همانطوری که در صفحات قبل هم بحث شد برای اینکه آمینواسیدها بتوانند پروتئین بوجود آورند بایستی توسّط اتّصال پپتید بیکدیگر اتّصال داشته باشند وقتی این اتّصال انجام میگیرد یک مولکول آب آزاد میگردد.این وضعیّت مطلقاً بیانیه که زندگانی در دنیای اوّلیه در دریاها بوجود آمده را مردود میسازد زیرا در شیمی قاعده ای بنام ل-چاتلئیز وجود دارد که طبق این قاعده،یک واکنشی که در نتیجه آن آب آزاد میگردد(واکنش کندانساسیون)در یک محیطی که شامل آب باشد امکان بنتیجه رسیدن ندارد.در یک محیط آبدار برای اینکه یک چنین نوع واکنشی بتواند بوجود آید،از میان دیگر واکنشهای شیمیایی احتمال تشکیلش از همه کمتر میباشد.بهمین خاطر،آنچه که تکامل گرایان اقیانوسها را بعنوان شروع حیات و محلّ پدیدار شدن آمینواسیدها نشان میدهند در حقیقت برای تشکیل پروتئینها اصلاً مساعد نمیباشد.تکامل گرایان در برابر این حقیقت ادّعای خود را عوض کرده،زندگی اوّلیه در خشکی بوجود آمده است میگویند.این ادّعا نیز امکان ناپذیر است زیرا در شرایط دنیای اوّلیه اشعه های اولتراویوله باعث تجزیه شدن آمینواسیدها خواهد شد بهمین خاطرقاعده ل-چاتلئیز ادّعای اینکه زندگی در دریاها بوجود آمده است را مردود میسازد و اینهم از نظر تکامل گرایان بن بستی است که با آن مواجه هستند.

یک تلاش بي نتیجه دیگر:آزمایش فُکس

محقّقان تکامل گرا روبرویی با حقیقتی که در بالا توضیح داده شد بر روی «مسئله آب»که تمام تئوریهای آنها را مردود ساخته بود سناریوهای مختلفی تولید کردند:از معروفترین این محقّقان سیدنی فُکس برای حلّ این مسئله تئوری جالبی را مطرح ساخت بنا به نظر این محقّق بایستی بعد از تشکیل آمینواسیدها در اقیانوس دنیای اوّلیه فوری بر روی یک کوه آتشفشانی خودشان را منتقل کرده باشند بعداً هم آب موجود در مخلوطی که آمینواسیدها را در بر دارد بخاطر دمای بالا بایستی بخار شده باشد.و طبق شرایط فراهم شده امینواسیدها برای تشکیل پروتئینها میتوانستند بهم بپیوندند.ولی این راه مشقّت بار از طرفکسی مورد قبول واقع نشد.زیرا آمینواسیدها در برابر آن دما انطور که فَکس مطرح کرده بود نمیتوانستند ادامه حیات داشته باشند:زیرا تحقیقات انجام گرفته نشان میدهد که آمینواسیدها در برابر حرارت آسیب میبینند و تخریب می شوند.ولی فُکس نااُمید نشد.در آزمایشگاه در شرایط خیلی مخصوص آمینواسیدهای خالص گردیده را در شرایط خشک با گرم کردن بهم پیوند داد.آمینواسیدها بهم پیوند داده شده بود ولی پروتئینها هنوز تشکیل نگردیده بود.چیزی که اکتساب کرده بودند حلقه های ساده و بی نظم و تصادفی آمینواسیدها بود که هیچ شباهتی با پروتئین زنده نداشت.حتّی اگر فُکس آمینواسیدها را در همان دما نگه میداشت همان حلقه ها نیز از هم می گسست.آنچه که این آزمایش را نامفهومتر میساخت اینبود که فُکس بجای استفاده از آمینواسیدهایی که از آزمایش میلر بدست آمده بود از آمینواسیدهای خالص اُرگانیزمهای زنده استفاده کرده بود.در حالیکه چون در ادّعای ادامه راه میلر میباشد بایستی از راهی که میلر به نتیجه ای رسیده بود ادامه میداد.ولی نتنها فُکس بلکه هیچیک از محقّقان دیگر از آمینواسیدهای عاطل میلر استفاده نکرد.

توضیح عکس : 153

سیدنی فُکس و دیگر محقّقان ،با تکنیکهای خیلی مخصوص گرم کننده،در شرایط ناموجود دنیای اوّلیه آمینواسیدها را «پروتئینوئیدها»مینامند بیک شکلی بهم پیوند داده اند.همراه این اینها اصلاً شباهتی با پروتئینهای منظّم جانداران ندارند اینها چیزی جز لکّه های بدرد نخور نمیباشند اگر هم در مراحل اوّل بوجود آمده باشد گسستن انها از هم اجتناب ناپذیر است.

ادّعای تکامل گرایان همانطوری که از آزمایشات میلر و فُکس نیز مشخّص می گردد سعی دربه اثبات رساندن بوجود آمدن موجود زنده از موادّ بی جان میباشد و به آن اعتقاد دارند.زیرا تمام تحقیقات و آزمایشات در این زمینه نشان میدهد که مادّه چنین استعدادی ندارد.استر شناس و ریاضیدان معروف انگلیسی بنام سر فرد هویل اینکه از مادّه بی جان نمیتواند حیات بوجود آید با یک مثال چنین توضیح میدهد:اگر واقعاً در درون مادّه،یک نیروی درونی که او را به حیات مجبور میکرد وجود داشت بایستی در شرایط آزمایشگاه براحتی بوجود می آمد.بعنوان مثال یک محقّق یک حوض شنا را که تمسیل کننده مخلوط اوّلیه میباشد را نمیتوانست استفاده کند.یک چنین حوضی را باهر نوع موادّ بی جان شیمیایی پُر کنید.به آن می توانید هر نوع گازی را پمپ بزنید و یا بر روی آن هر نوع اشعه رادیواکتیو را می توانید علاوه کنید.این آزمایش را بمدّت یکسال انجام دهید و آنچه که لازمه حیات می باشد از 2000 انزیم چندتایشان عمل سنتز انجام داده را می توانید مشاهده کنید.من بشما از همین الان جوابش را بدهم و وقتتان را بی خود با اطن آزمایش تلف نکنید:مطلقاً هیچ چیزی را یافت نخواهید کرد،شاید غیر از یکی دوتا آمینواسید شکل گرفته و مواد ساده شیمیایی همین حقیقت را زیست شناس تکامل گرا آندری سکات چنین قبول می کند:یک مقدار ماده را فراهم سازید،با هم مخلوط کنید حرارت دهید و منتظر بمانید.این واریاسیون مُدرن ریشه حیات می باشد.نیروی جاذبه،الکترومانیتیک،نیروهای قوی و ضعیف هسته ای و دیگر نیروها از این قبیل بقیّه کار را حلّ خواهند کرد.ولی این داستان بظاهر ساده چقدرش بر پایه های استوار قرار دارد و یا چقدرش وهم و خیال میباشد؟در حقیقت از اوّلین موادّ شیمیایی تا سلّولهای زنده در تمام مراحل یا مورد بحث می باشد و یا اینکه کلاً تاریک و نامفهوم می باشد.آزمایش فُکس در خیلی از اجتماعهای تکامل گرایان هم زیاد بچشم مثبت نگاه نمی کنند.زیرا آمینواسیدهایی که فُکس بدست آورده بود(پروتئینوئیدها)در شرایط معمولی نمی توانست بوجود آید.غیر از این هنوز سنگ بنای موجودات زنده پروتئینها بدست نیامده بود.مسئله ریشه پروتئینها همانطوری که از شروع تا کنون به راه حلّی نرسیده است.از معروفترین مجلّه های علمی سالهای 1970 بنام چمیکال انجینیرینگ در مقاله ای راجع به آزمایش فُکس چنین می نویسد:سیدنی فُکس و دیگر محققان،با تکنیکهای مخصوص گرم کننده و با استفاده از این تکنیکها،آمینواسیدهایی که در شرایط دنیای اوّلیه وجود نداشته اند را توانست با موفّقیت بهم اتّصال دهد.همراه با این اینها هیچ شباهتی با پروتئینهای منظّم موجودات زنده نداشتند.اینها جز لکّه های بی نظم که بهیچ دردی نمی خورند می باشند.اگر هم این مولکولها در دوران اوّلیه بوجود آمده باشد تجزیه نشدن آنها امکان ندارد.واقعاً هم آنچه که فُکس اکتساب کرده بود«پروتئینوئیدها»از نظر ساختار و کارکرد ربطی با پروتئینها نداشت و کلاًّاز هم متفاوت بودند.بینشان مثل کوه اختلاف وجود داشت.حتّی خود این آمینواسیدهای نامنظّم شانس زندگی در شرایط اتمسفر اوّلیه نداشتند.زیرا شرایط موجود در آن دوران بخاطر تابش اشعه های اولتراویوله و شرایط بدون کنترل طبیعت باعث بوجود آمدن عامل های مضرّ و تخریب کننده فیزیکی وشیمیایی می شد که مانع از ادامه بقای پروتئینها و منجر به از هم گسستن آنها خواهد شد.

آمینواسیدها بخاطر محفوض ماندن از اشعه های اولتراویوله پدیدار شدنشان در درون آب بخاطر قانون ل-چاتلئیر امکان ناپذیر است.طبق این معلومات در میان دانشمندان فکر اینکه پروتئینوئیدها مولکول تشکیل دهنده حیات میباشند کم کم اعتبار خود را از دست داد.

DNA مولکول معجزه

همانطوری که چیزهایی که تا کنون برّسی کردیم بما اینرا نشان می دهد،تئوری تکامل در سطح مولکولی با یک بن بست روبرو می باشد.تشکیل آمینواسیدها از طرف تکامل گرایان اصلاً روشن نگردیده است.تشکیل پروتئینها بخودی خود یک معمّا میباشد.در حالیکه مشکل فقط شامل از آمینواسیدها و پروتئینها نمیباشد،اینها فقط یک شروع میباشد.فراتر از همه اینها آنچه که بعنوان سلّول یک جاندار مکمّل از نظر تکامل گرایان یک بن بست بزرگ میباشد.زیرا سلّول فقط شامل از آمینواسیدها که پروتئینها را شکل میدهد نمیباشد.انسان با دارا بودن صدها سیستم پیشرفته، موجودی است که هنوز تمام اسرارش فاش نشده است.ولی تکامل گرایان این سیستم را بیک کنار بگذاریم هنوز اینکه ساختار سلّول چطور بوجود آمده است را نمیتوانند توضیح دهند.تئوری تکامل که سعی در

توضیح ریشه حیات بر حسب تصادف دارد هنوز توضیح قانع کننده ای راجع به موجودیت اساسی ترین مولکولها نمیتواند بدهد با پیشرفتهایی که در زمینه های ژنتیکی و نوکلئید اسیدها،یعنی کشف د.ن.آ. و ر.ن.آ. برای تئوری بن بستهای جدید بوجود آورد.ساختار پیچیده و طرّاحی بی نظیر و حتّی باور نکردنی د.ن.آ. را دو مرد دانشمند بنامهای فرانسیس کریک و جیمس واتسون در سال 1955 کشف شد.در هسته صد تریلیون سلّول موجود در بدن انسان مولکولی بنام د.ن.آ. نقشه کاملی از ساختار بدن انسان را دارد.

توضیح عکس 156

در هسته صد تریلیون سلّول موجود در بدن انسان مولکولی بنام د.ن.آ. نقشه کاملی از ساختار بدن انسان را دارد.اطّلاعات تمام خصوصیات یک انسان از ظاهر گرفته تا ساختار عناصر داخلی بدن درون د.ن.آ. با یک رمز بخصوص ثبت شده است.

157

تمام اطّلاعات مربوط به خصوصیات یک انسان ،از ظاهرش گرفته تا اُرگانهای داخلی بدن انسان در درون د.ن.آ.با یک رمز مخصوص ثبت گردیده است.اطّلاعات درون د.ن.آ.،با قرار گرفتن چهار مولکول مخصوص تشکیل دهنده این مولکول کد بندی شده است.این مولکولها که نوکلئوتید(ویا باز) نامگذاری شده اند با حرف اوّل اسمشان آ.ت.گ.ج خطاب می شوند.تفاوت ساختاری میان تمام انسانها،ناشی از چیده شدن این حرفها بصورتهای مختلف میباشد.این یک بانک اطّلاعاتی می باشد که الفبایش از جهار حرف شکل می گیرد.نظم چیده شدن حرفهای د.ن.آ.،ساختار انسان را تا کوچکترین جزئیاتش شکل می دهد.در کنار خصوصیات قدّچشم،مو و رنگ جلد،206 استخوان موجود در بدن انسان،600 عضله،10000 عصب شنوایی 2 ملیون عصب بینایی و 100 تریلیون سلّول تمام نقشه های این چیزهای که شمردم درون د.ن.آ. یک سلّول موجود می باشد.اگر بخواهیم این اطّلات ژنتیکی د.ن.آ.را بر روی کاغذ بیاوریمحدوداً بایستی یک کتابخانه غول پیکر که از 900 جلد و هر جلدش 500 صفحه ای میباشد تشکیل دهیم ولی این حجم باور نکردنی از اطّلاعات در بخشهای مختلف د.ن.آ. که ژن نامگذاری شده است رمزبندی شده است.

چرا د.ن.آ. بر حسب تصادف نمیتواند شکل بگیرد؟

اینجا نقطه ای وجود دارد که باید به آن دقّت کرد.کوچکتریناشتباهی که در چیده شدن نوکلئوتیدها که ژن را تشکیل می دهند بوجود می آید،آن ژن را بطور کلّی غیر قابل استفاده خواهد کرد. اگر در بدن انسان حدوداً 30 هزار ژن موجود را در نظر بگیریم خواهیم دید که برای تشکیل این ژنها نیاز به ملیونها نوکلئوتیدها میباشد که بر حسب تصادف نمی تواند بوجود آید و این امکان ناپذیر است.زیست شناس تکامل گرا بنام فرانک سالیسبوری در مورد این امکان ناپذیری چنین می گوید:یک مولکول پروتئین به ابعاد متوسّط حدوداً شامل 300 آمینواسید میباشد.کنترل کننده این زنجیر د.ن.آ. میباشد نزدیک 1000 نوکلئوتید خواهد داشت.اگر بخاطر داشته باشیم که در هر د.ن.آ. چهار نوع نوکلئوتید وجود دارد،یک سری هزار نوکلئوتیدی 4 بقوّه 1000 نوع مختلف میتواند باشد.با یک حساب کوچک لگاریتمی این رقم یافت شده،فراتر از آنچه که عقل بتواند ادراک کند میباشد.یک در 4 بقوّه 1000،در نتیجه یک حساب کوچک لگاریتمی بمعنی 10 بقوّه 620 میباشد.این رقم با قرار گرفتن 620 صفر در کنار عدد 10 بدست می آید.با قرار گرفتن 11 صفر در کنار هم 10 تریلیون را افاده می کند.ولی درک کردن 620 صفر در کنار 10 امکان ناپذیر میباشد.

158

امکان ناپذیری یکجا فراهم شدن نوکلئوتیدها بر حسب تصادف و بوجود آمدن(د.ن.آ.) و(ر.ن.آ.) را دانشمند تکامل گرای فرانسوی بنام پائول آووگر چنین توضیح می دهد:در ارتباط با اینکه مولکولهای پیچیده ای مثل نوکلئوتیدها توسّط واکنشهای شیمیایی بر حسب تصادف بوجود آمده دو مرحله را بطور واضح وقطعی از هم باید جدا کرد:تولید تک تک نوکلئوتیدها- که این شاید ممکن باشد و اتّصال اینها بشکل سریهای خیلی مخصوص که این دوّمی امکان ناپذیر میباشد.حتّی فرانسیس کریک که سالهای طولانی به تئوری تکاملی مولکولها اعتقاد داشت بعد از کشف د.ن.آ. بوجود آمدن یک چنین مولکول

پیچیده بر حسب تصادف را امکان ناپذیریش را قبول کرده و چنین گفته است:در راستای اطّلاعات موجود امروز یک انسان امین چنین می تواند بگوید:زندگی بشکل معجزه آوری پدیدار شده است.
پروفسور تکامل گرا بنام علی دمیرسوی در ارتباط با بوجود آمدن د.ن.آ. مجبور به این اعتراف شده است:بوجود آمدن یک پروتئین و هسته اسیدی (ر.ن.آ-د.ن.آ.)خیلی فراتر از آنچیزی است که میتوان حدس زدحتّی احتمال پدیدار شدن یک زنجیر پروتئین خیلی خیلی کم میباشد.

در اینجا یک تردد جالب دیگر وجود دارد:د.ن.آ. فقط در ساختار یکسری انزیمها می تواند وجود داشته باشد امّا عمل سنتز این انزیمها در راستای اطّلاعات د.ن.آ. به حقیقت میپیوندد.بخاطر اینکه بهم وابسته هستندبرای روبرویی هر دویشان در یک آن باید وجود داشته باشند.میکروزیست شناس آمریکایی یاکوبسن در این مورد چنین می گوید:زمانی که اوّلین جاندار پدیدار شد،نقشه های تولید مثل،از اطراف تامین مادّه وانرژی نظم و نوبت بزرگ شدن و تمام اطن مکانیزمها در آن لحظه و در کنار هم باید باشند.کمبیناسیون تمام اینها بر حسب تصادف نمیتواند بوجود آید.افاده های بالا دو سال بعد از اینکه واتسون و کریک ساختار د.ن.آ. را روشن کرده بود نوشته شده است.فقط با تمام پیشرفتهایی که از نظر علمی انجام گرفته،این مسئله برای تکامل گرایان بی نتیجه مانده است.دانشمندان آلمانی بنامهای جانکر وشرر مولکولهای لازمه برای جانداران همه اشان سنتزشان را جدا جدا و در شرایط بخصوص بایستی انجام گیرد اشاره می کنند.و اینهم نشان میدهد که شانس یکجا فراهم شدن یکسری موادّ لازمه حیات اصلاً وجود ندارد:آزمایشی که برای تکامل شیمیایی برای بدست آوردن تمام مولکولها وجود ندارد.بهمین خاطر مولکولهای مختلف در شرایط مختلف مناسب تولید شده از اعمال الکترولیز،هیدرولیز و فوتولیز گذرانده تا از موادّ زاید جدا گردیده و برای انجام واکنش بیک محیط دیگر بایستی منتقل شود.اینجا از تصادف نمیتوان بحث کرد.زیرا احتمال به وقوع پیوستن چنین چیزی وجود ندارد.بطور خلاصه تئوری تکامل،در سطح مولکولی که بشه بتوان گفت که از نظر تکاملی به نتیجه ای رسیده است وجود ندارد.با پیشرفت علم نتنها پاسخی برای سوالات ندارد بلکه سوالهای پیچیده تری را مطرح کرده که نمیتوان از آن به نتیجه ای رسید.امّا تکامل گرایان،با تمام این سناریوهای امکان ناپذیر مانند یک حقیقت علمی بر آن اعتقاد دارند.زیرا خودشان را در برابر این حقیقت چشمها و

گوششان را بسته اند و چاره ای جز باور بر این خرافات ندارند.زیست شناس مولکولی معروف استرالیایی بنام مایکل دنتون در کتاب «تئوری درون بحران»این وضعیّت را چنین تعریف می کند:ساختار برنامه های ژنتیکی اَرگانیزمهای بزرگ به ملیاردها بایت اطّلاعات و یا به تعداد تمام حرفهای موجود در یک کتابخانه هزار صفحه ای معادل میباشد.بهمین خاطر ادّعای اینکه یک چنین اَرگانیزم به این پیچیدگی که از تریلیونها سلّول تشکیل شده بر حسب تصادف بوجود آمده یک تهاجم بر عقل انسان میباشد.امّا یک داروینیست،این تفکّر را بدون هیچ تردیدی می پذیرد.

یک سعی و کوشش تکامل گرای دیگر:دنیای «ر.ن.آ»

سالهای دهه 70،با مشخّص شدن این مسئله که بوجود آمدن آمینواسیدها در شرایط اتمسفر دنیای اوّلیه امکان ناپذیر است،ضربه مهلکی بر تئوری تکامل گرای مولکولی وارد آمد.باطل بودن آزمایشات دنیای اوّلیه تکامل گرایانی مثل فَکس،میلر،پونامپورما مشخّص گردید.بهمین خاطر در سالهای دهه 80 دنبال دیگر سناروهای تکامل گرا گشتند.در نتیجه این،ابتدا بجای پروتئین،مولکول «ر.ن.آ»که اطّلاعات پروتئین را در بر داشت بعنوان سناریوی«دنیای ر.ن.آ.»مطرح ساختند.در سال 1986 طبق این سناریو که توسّط یک کیمیاگر هاروردی بنام والتر گیلبرت مطرح گردیده بود،ملیونها سال قبل از این،به چه صورتی انجام گرفته یک مولکول ر.ن.آ. با کپی کردن خودش بوجود آمده است.بعداً این مولکول ر.ن.آ. همراه با شرایط اطراف یکدفعه شروع به تولید پروتئین کرده است.مجدّداً به هر نحوه ای که شده احتیاج مخوی شدن اطّلاعات در یک مولکول دیگر مثل د.ن.آ. شده و مولکول د.ن.آ. بوجود آمده است.تخیّل یک چنین سناریویی که هر مرحله از این زنجیر امکان ناپذیریها نتنها مشکل و توضیحی به شروع حیات نمیدهد بلکه مسئله را بزرگتر و همراه خود یکسری سوالات امکان ناپذیر را مطرح ساخته است.

1- هنوز حتّی یکی از واحدهای تشکیل دهنده ر.ن.آ.،نوکلئوتیدها نتنها بر حسب تصادف قابل توضیح نمیباشد،آیا چطور اینها با یک نظم مشخّص در کنار هم قرار گرفته و مولکول ر.ن.آ. بوجود آمده است؟امکان ناپذیری تشکیل مولکول ر.ن.آ. بر حسب تصادف را تکامل گرای زیست شناس بنام جون هورگان چنین قبول می کند:محقّقان هر چه دقژقتر دنیای ر.ن.آ. را بررسی می کنند با سوالهای بیشتری روبرو می شوند.ر.ن.آ.اولاً چطور بوجود آمد؟ر.ن.آ. و بخشهای آن نتنها سنتز کردنشان در بهترین شرایط آزمایشگاه خیلی مشکل می باشد،بوجود آمدن این شرایط قبل از حیات چطور بوجود آمده بود؟

2- اگر فرض کنیم که بر حسب تصادف بوجود آمده،این مولکول ر.ن.آ. که فقط شامل یک زنجیر نوکلئوتید میباشد با چه منطقی تصمیم به کپی کردن خود گرفته و با چه مکانیزمی موفّق به این کار شده است ؟ این نوکلئوتیدها را که منجر به کپی شدنش شده بودند از کجا پیدا کرده بود؟تکامل گرایان میکروزیست شناس بنامهای گرالد جویس و لسلی اَرگل نا امیدی یک چنین وظعی را اینطور بیان می کنند: این بحث در یک نقطه بن بست متمرکز می گردد:آن افسانه خیالی ر.ن.آ. که از مخلوط پیچیده پَلی نوکلئوتید بیرون آمده و یکدفعه شروع به کپی کردن خود کرده است...این مفهوم نتنها با درک پربیوتیک شیمیایی ما خارج از حقیقت میباشد،غیر از این اینکه مولکول ر.ن.آ. خودبخود عمل کپی را انجام می دهد را نیز نقض می کند

3- حال اگر فرض کنیم که در دنیای اوّلیه تمام شرایط لازم برای اینکه مولکول ر.ن.آ. عمل کپی را انجام دهد فراهم میباشد و حتّی اگر تمام این امکان ناپذیریها بوقوع بپیوندد این وضعیّت برای تشکیل یک مولکول پروتئین کافی نمیباشد.زیرا ر.ن.آ.،فقط شامل اطّلاعات ساختار پروتئین میباشد.آمینواسیدها مواد، خام میباشند فقط در این میان مکانیزمی که پروتئین را بوجود آورد نمیباشد.کافی دانستن مولکول ر.ن.آ. برای تشکیل پروتئین شبیه این میباشد که طرّاحی یک ماشین بر روی کاغذ را برای مونتاژ هزاران تکّه این ماشین کافی بشماریم که این خیلی احمقانه خواهد بود.در این وسط یک کارخانه وکارگردان وجود ندارد که عمل تولید انجام گیرد.یک پروتئین،در نتیجه یکسری عمل پیچیده در درون سلّول بکمک یک خیلی انزیم در کارخانه ای که اسمش ریبوزوم میباشد تولید میگردد.خود ریبوزوم خودش یک سلّول پیچیده که از پروتئینها تشکیل گردیده میباشد.بهمین خاطر این وضعیّت خودش یک فرضیه که ریبوزوم هم تصادفی بوجود آمده را با عقل سازگار نمیباشد فراهم میسازد.از تکامل گرایان فاناتیک و برنده جایزه نوبل بنام ژاک مونود امکان ناپذیری اینکه سنتزپروتئین را با محدود کردن معلومات نوکلئید اسیدها چنین توضیح میدهد:رمز(معلومات درون د.ن.آ. ویا ر.ن.آ.)بدون اینکه منتقل شود بی معنی میباشد.زیرا امروزه مکانیزم انتقال رمز سلّولها حدّاقل از 50 ماکرو مولکول ذرّه تشکیل میگردد که خود اینها در درون د.ن.آ. کدبندی شده اند.رمز بدون این واحدها نمیتواند منتقل گردد.بسته شدن این چرخش چه زمانی و چطور به حقیقت پیوست؟خیال کردن یک چنین چیزی بسیار دشوار میباشد.در دنیای اوّلیه یک زنجیر ر.ن.آ. با کدام اراده یک چنین تصمیمی گرفته و کدام روشها را استفاده کرده که وظیفه 50 ذرّه مخصوص مربوط به اینکار را برای تشکیل پروتئین انجام داده است.تکامل گرایان هیچ توضیحی برای این سوالات ندارند.از تکامل گرایان معروف دکتر لسلی اَرگل از دانشگاه سن دیگو کالیفرنیا که از دوستان و همکاران استنلی میلر و فرانسیس کریک میباشد احتمال اینکه شروع حیات با دنیای ر.ن.آ. را بعنوان سناریو اصطلاح سناریو را بکار میبرد.دکتر ارگل در مقاله ای با تیتر که در سال 1994 در مجلّه بچاپ رسیده بود در مورد اینکه ر.ن.آ. بایستی شامل چه خصوصیاتی باشد و امکان ناپذیری آن چنین افاده می کند:برای تشکیل یک چنین سناریویی،دو خصوصیت که امروزه ر.ن.آ. از آن برخوردار نمیباشد بایستی داشته باشد:اوّلین خصوصیت بدون کمک پروتئینها بتواند خودش را کپی کند و دوّمین خواصّ اینکه در هر مرحله عمل سنتز پروتئین را بتواند به حقیقت برساند.به آشکار مشاهده میگردد که شرط اینکه حتماً و حتماً باید وجود داشته باشد،فقط با یک بینش و نیروی تخیّل امکان پذیر میباشد.حقایق آشکار علمی،دنیای ر.ن.آ. که یک ادّعای جدید بر اینکه حیات بر حسب تصادف بوجود آمده را مطلقاً انکار کرده و اینکه فقط قصّه میباشد را آشکار کرده است.

زندگانی مفهومی فراتر از مجموعه ای مولکول میباشد.
حال برای یک لحظه تمام آن حرفهایی که از امکان ناپذیری و بی منطقی گفته شده را فراموش کنیم و فرض کنیم ناتمام علائم منفی در شرایط دنیای اوّلیه یک مولکول پروتئین بر حسب تصادف بوجود آمده باشد.بوجود آمدن یک مولکول پروتئین هم کافی نخواهد بود و این پروتئین مذکور در شرایط بدون کنترل بدون اینکه تغییری در آن بوجود آید میبایستی منتظر این باشد که دیگر مولکولها همانند آن بوجود آیند.تا زمانی که ملیونها مولکول بهمین شکل بوجود آمده و در کنار هم قرار گرفته و تشکیل یک سلّول دهند.آنهایی که از قبل بوجود آمده اند بدون اینکه تحت تاثیر اشعات اولتراویوله و اعمال مکانیکی شدید قرار بگیرند میبایستی منتظر می مانند تا دیگر مولکولها بوجود آید و بعد از اینکه از نظر مقدار به تعداد مطلوبی رسیدند با ترکیب شدن به شکلهای مختلف باید تشکیل سلّول میدادند.میانشان هیچ یک از مواد خارجی گرفته،تا مولکولهای مضرّ،زنجیرهای بدرد نخور پروتئین نباید دخالتی داشته باشد. و بعد این مجموعه بطور حساب شده،منظّم،هماهنگ و در ارتباط باهم بهم نزدیک شده و در کنار این تمام انزیمهای مورد نیاز نیز در کنارشان فراهم گردد و در کل آنچه که برای تشکیل سلّول مورد نیاز میباشد محیّا گردد آیا بازهم این توده مولکول میتوانست حیات یابد؟جوابش خیر میباشد!زیرا تحقیقات نشان داده است که،برای شروع حیات فقط آنچه که در موجودات مورد نیاز است در کنار هم قرار گیرند کافی نمیباشد.برای حیات حتّی اگر تمام پروتئینهای مورد نیاز را در یکجا جمع کنیم موفّق به تولید سلّول زنده نخواهیم بود.تمام آزمایشات و رسدها نشان میدهد که حیات فقط از حیات منشا میگیرد.همانطوریکه در ابتدای این مبحث هم مورد بحث واقع شد اینکه زندگانی از موادّ بی جان شکل میگیرد چیزی جز تخیّل تکامل گرایان نمیباشد.در این وضعیّت،اوّلین زندگانی بر روی کره زمین بایستی از یک حیات دیگر آمده باشد.که این صاحب حیات خلق کردن پروردگار میباشد.حیات فقط به در خواست او شروع میشود،ادامه و پایان میابدحال تکامل گرایان اینکه زندگانی چطور بوجود می آید را بیک کنار بگذاریم قادر به توضیح اینکه موادّ لازم برای حیات چه میباشد را نیز نمیباشند.پروفسور ریاضی محض و استر شناس دانشگاه کاردیف بنام چاندرا ویکراماسینگه بعنوان شخصی که دهها سال بر این باور که زندگانی بر حسب تصادف بوجود آمده این حقیقت را چنین تعریف می کند:بعنوان یک مرد دانشمند در تمام مدّت تحصیلم،در معرض یک شستشوی مغزی قوی دائر بر اینکه علم هرگز نمیتواند با یک نیروی مفهوم خلق شدن بطور آگاه کنار بیاید قرار گرفتم.در برابر یک چنین مفهومی میبایستی بشدّت عکس العمل نشان داده می شد.امّا در حال حاضر هیچ جوابی دائر بر اینکه نمی شه به پروردگار اعتقاد داشت وجود ندارد ما همه اش عادت کردیم بر اینکه با ذهن باز بیندیشیم و الان به این نتیجه منطقی در ارتباط با زندگی میتوان رسید و آن اینکه مخلوقیّت جواب حیات میباشد نه واقعه ای تصادفی

قانون دوّم ترمودینامیک تئوری تکامل را مردود میسازد
یکی از قوانین اصلی فیزیک قانون دوبم ترمودینامیک ،آنچه که در هستی در شرایط طبیعی هر سیستمی بحال خود رها گردد،در طیّ زمان در راستای بی نظمی،پاشیدگی و خراب شدن قدم بر میدارد.هر چیز جاندار غیرجاندار در طیّ زمان فرسوده،تخریب،پوسیده وتجزیه شده و از هم میپاشد و این یک حادثه اجتناب ناپذیر برای همه میباشد که راه برگشتی وجود ندارد.این حقیقتی است که در زندگانی ما توسّط همه رسد شده است.مثلاً یک ماشینی را در بیابان بگذاریم بعد از ماهها نباید انتظار داشت که در وضع ماشین پیشرفتی شده است بلکه بالعکس لاستیکهایش ترکیه شیشه هایش شکسته و بدنه پوسیده و از بین رفته خواهیم دید.قانون دوّم ترمودینامیک این طیف طبیعی زمان را که بطور طبیعی میباشد چه از نظر فیزیکی وچه از نظر محاسبات مطرح میسازد.این قانون معروف فیزیکی قانون انتروپی نیز نامیده میشود.انتروپی معیاری بر بی نظمیهای موجود در سیستمهای فیزیکی میباشد.گذر یک سیستم از نظم به طرف بی نظمی انتروپی آن را افزایش میدهد.یک سیستم هر چقدر بی نظمی اش بیشتر باشد به همان اندازه انتروپی اش افزایش میابد.قانون انتروپی تمام هستی را به اینکه بسرعت بی نظمی،بی برنامگی که برگشتی هم وجود ندارد میکشاند.

قانون دوّم ترمودینامیک و یا با نام دیگر قانون انتروپی درستی اش چه از نظر عملی به اثبات رسیده و قانونی است که مطلقاً به اثبات رسیده است.بزرگترین دانشمند این قرن بنام آلبرت اینشتن این قانون را قانون اوّل علمها قبول کرده است:قانون انتروپی،در مرحله دوّم از تاریخ بعنوان یک نظم حکم کننده عمل خواهد کرد.در کنار آلبرت اینشتن،سر آرتور ادینگستون از آن بعنوان برترین قانون متافیزیک تمام هستی بحث میکند.در حالیکه تئوری تکامل یک ادّعایی است بطور کلّی از یک چنین قانونی چشم پوشی کرده است.تکامل با این قانون یک مکانیزمی که از ریشه باهم تداخل دارند را مطرح میسازد.تئوری تکامل اینکه تمام این اتمها و مولکولهای بی نظم و بی جان بمرور زمان بر حسب تصادفات در یک نظم خاصّی قرار گرفته و مولکولهای بسیار پیچیده «د.ن.آ.»و«ر.ن.آ» را بوجود آورده و از آنهم فراتر رفته و مولکولهای پیچیده تری را نیز بوجود آورده در کلّ با قانون انتروپی تفاوت دارد و با حقایقی که قانون انتروپی مطرح میسازد متغایر میباشد.

167

بهمین خاطر طیف زمانی مثل تکامل از ابتدا تا آخر در هیچیک از این مراحل امکان پذیر نمیباشد. دانشمندان تکامل گرا هم متوجّه این قضیه میباشند و این فرق بارز را راش چنین میگوید:تکامل در مسیر پیچیده حیات،آن تمایلی که قانون دوّم ترمودینامیک دارد اختلاف آشکاری را پدیدار میسازد.دانشمند تکامل گرا بنام راجر لوین در یک مجلّه علمی دیگر تحت نام ساینس در مقاله اش بن بست ترمودینامیک تکامل چنین برزبان می آورد:مسئله ای که زیستشناسان با آن روبرو هستند،تفاوتی است که میان قانون دوّم ترمودینامیک وتکامل وجود دارد.سیستمها بمرور زمان بایستی به ساختارهایی که بیشتر خراب میشوند تبدیل گردد.جرج استاوروپلس که یک تکامل گرا میباشد،اینکه زندگانی خود بخود بوجود می آید از نظر ترمودینامیکی امکان ناپذیر و اینکه ریشه مکانیزم موجودات زنده مثل فوتوسنتز که قابل توضیح توسّط قوانین طبیعت نمیباشد را در نشریّه معروف تکامل گرا« امریکان ساینتیست » چنین قبول میکند:در شرایط معمولی،در راستای قانون دوّم ترمودینامیک هیچوقت هیچ یک از مولکولهای پیچیده اَرگانیک خودبخود بوجود نمی آید،بالعکس تجزیه می گردد.در حقیقت یک چیز هرقدر پیچیده تر باشد بهمان نسبت بی قرار میماند و در نهایت تجزیه شده و از هم میپاشد.فوتوسنتز،در تمام مراحل زندگانی وخود زندگانی،پیچیده و اینکه قصداً پیچیده شده است هنوز با ترمودینامیک و یا توسّط یک علم دیگر مطلقاً فهمیده نشده است.همانطوریکه مشاهده میگردد،ادّعای تکامل در کلّ ادّعایی است که با قوانین فیزیک مغایر میباشد.قانون دوّم ترمودینامیک،یک سدّ فیزیکی در برابر سناریوی تکامل چه از نظر علمی و چه از نظر منطقی.این مانع را که تکامل گرایان بهیچ وجه قادر به دفع آن نمیباشند فقط توسّط نیروی تخیّل میتوانند از آن گذر کنند.بعنوان مثال،از تکامل گرایان معروف بنام جرمی ریفکین،تکامل را با یک نیروی سحری توانسته بر قوانین فیزیک غلبه کند را باور دارد.

168

قانون انتروپی ادّعای اینکه تکامل،انرژی لازم برای حیات در این سیّاره را از همدیگر می گساید.درک تکامل ما متفاوت از این میباشد.ما اینکه تکامل بشکل سحر آمیزی با ارزشهای افزوده تر و نظم بیشتر بر روی کره زمین آمده اعتقاد داریم.

به اشتباه انداختن سیستم باز

تکامل گرایان،در برابر تمام این حقایق آشکار،اینکه قانون دوّم ترمودینامیک فقط برای سیستمهای بسته مورد قبول میباشد ولی برای سیستمهای باز مورد قبول نیست بیک چنین اشتباه انداختن رجوع میکنند.سیستم باز،از بیرون ورود خروج انرژی و موادّ وجود دارد یک سیستم ترمودینامیکی است تکامل گرایان بهمین خاطر اینکه دنیا یک سیستم باز میباشد و مدام تحت تابش اشعه نور خورشید قرار میگیرد قانون انتروپی نمیتواند برای دنیا مورد قبول باشد و از ساختارهای بی نظم،ساده و بی جان میتوان.در حالیکه اینجا یک فریب وجود دارد.زیرا وارد شدن انرژی به این سیستم از بیرون برای اینکه این سیستم بیک نظمی در آید کافی نمیباشد.برای کاربرد این انرژی نیاز به مکانیزمهای بخصوص میباشد.بعنوان مثال یک ماشین برای استفاده از سوخت نیاز به موتور،سیستمهای

ترانسمیسیون و برای کنترل اینها نیاز به مکانیزمهای مخصوص خود دارددد.اگر یک چنین مکانیزم بر گشتی وجود نداشته باشد انرژی موجود در بنزین برای حرکت اتوموبیل بوجود نخواهد آمد.همین وضعیّت برای جانداران نیز برقرار میباشد.زندگانی انرژیش را از خورشید میگیرد.فقط انرژی خورشید توسّط سیستمهای خیلی پیچیده(مثل عمل فوتوسنتز و یا عمل حضم غذا در موجودات)تبدیل به انرژی شیمیایی میشود.اگر این سیستمهای تبدیل وجود نداشته باشد هیچیک از جانداران ادامه حیات نمیتوانند بکنند.خورشید برای جاندارانی که سیستم تبدیل ندارد چیزی جز تابش سوزناک و تجزیه کننده نمیباشد.همانطوریکه مشاهده میگردد اگر در یک سیستمی مکانیزم تبدیل وجود نداشته باشد حال میخواهد باز باشد ویا بسته از نظر تکامل هیچ آوانتاژی تشکیل نخواهد داد.در شرایط دنیای اوّلیه هیچ کسی وجود چنین چیزی را نمیتواند قبول کند.ذاتاً از نظر تکامل گرایان مسئله ای که در اینجا وجود دارد مثل عمل فوتوسنتز سوال این است که یک چنین مکانیزم تبدیل چطور میتواند بوجود آید.همینطور در شرایط دنیای اوّلیه نفوذ انرژی خورشید از بیرون بهیچ وجه تاثیری در نظم نخواهد داشت.زیرا هر چقدر حرارت بالا برود آمینواسیدها در برابر زنجیر مرتّب از خود واکنش نشان خواهند داد.آمینواسیدها برایتشکیل مولکولهای خیلی پیچیده تر مثل پروتئینها و پروتئینها نیز برای تشکیل ساختارهای پیچیده تر از خود مثل سلّولها باز فقط انرژی کافی نمیباشد.فاکتوری که در اصل مورد نیاز میباشد،یک طرّاحی آگاه و یا به تعبیر دیگر خلّاقیّت میباشد.

فرار از نظریّه اغتشاش

برخی از تکامل گرایان با دانستن این مطلب که قانون دوّم ترمودینامیک امکان ناپذیری تکامل را اعلام میکند برای اینکه بتوانند برای تئوری تکامل راهی باز کنند یک خیلی سناریو تولید میکنند.حتّی همین کوشش نشانگر اینست که تئوری تکامل در یک بن بست غیر قابل انکار قرار دارد.معروفترین اینها که سعی در بهم پیوستن تئوری تکامل با تئوری ترمودینامیک میباشد دانشمند بلژیکی بنام ایلیا پریگوگین میباشد.پریگوگین با حرکت از بی نظمی و اغتشاش این فرضیّه را که میتوان بنظم رسید را مطرح میسازد.در حالیکه با تمام سعی و تلاش پریگوگین موفّق به بهم رساندن ترمودینامیک و تئوری تکامل نشده است این وضعیت از صحبتهایش نیز مشخّص میگردد:بیش از صد سال میگذرد که یک علامت سوال تو عقلمان مانده است:طبق آنچه که ترمودینامیک مطرح میکند و افزایش یک بی نظمی مدام که در دنیا حاکم میباشد چطور مفهومی دارد که یک چنین موجود زنده تکامل یابد؟تئوریهایی که پریگوگین در سطح مولکولی مطرح میسازد،برای سیستمهای زنده مثل اینکه برای یک سلّول زنده که اعتبار ندارد این مسئله را چنین افاده میکند:تئوری اغتشاش و ... وقتی سلّولهای منظّم جانداران در نظر گرفته می شود،نظم بیولوژیک اینها،در مقابل تئوری بعنوان یک مسئله مهم مطرح میگردد.در نتیجه ای که تئوری اغتشاش و دیگر فرضیّه ها رسیده اند این میباشد.هیچ نتیجه چشمگیری در ارتباط با اینکه پشتیبان تئوری تکامل و یا اینکه فرق میان قانون انتروپی و تکامل را مطرح سازد بدست نیامده است.با تمام این حقایق اجتناب ناپذیر تکامل گرایان حال که جانداران بوجود آمده است پس تکامل انجام گرفته و یک چنین حرف مَفتی را میتوانند بگویند فقط حقایق واضح و آشکار اینکه جانداران و ساختار منظّم آنها مطلقاً نمیتواند بطور تصادفی بوجود آید را نشان میدهد.بهمین خاطر بوجود آمدن جانداران فقط توسّط یک نیروی الهی میسّر میباشد.مداخله برتر از طبیعت خلق کردن هستی از صفر توسّط پروردگار میباشد.علم،در هر مرحله ای نظر ترمودینامیکی اینکه تکامل امکان ناپذیر و این چیزی جز خلاّقیّت نمیباشد را جلو چشم می گذارد.

بخش ۱۱
طرح به طور تصادف قابل توضیح نیست
در قسمت قبل امکان پذیر نبودن بوجود آمدن تصادفی حیات را ذکر کردیم. ما باز هم برای یک آن این امکان ناپذیرها را قبول کنیم و فرض کنیم که میلیونها سال قبل یک هجره برای زندگی هر گونه احتیاج را بدست آورده و بوجود آمده و به یک شکل " دارای حیات" شده باشد. امّا با وجود این تئوری تکامل باز هم برشکست می شود : این هجره حتّی اگر مدّتی زندگی کند، سر انجام خواهد مرد و بعد از مرگش در میان هیچ موجودی باقی نخواهد ماند و همه چیز به ابتدا باز خواهد گشت. چون این هجرهً زندهً اوّلیه دارای سیستم ژنتیک نمی باشد نمی تواند خودش را افزایش دهد به همین خاطر بعد از مرگش نثل جدیدی باقی نخواهد گذاشت و حیات هم بعد از مرگ آن به پایان خواهد رسید.
سیستم ژنتیک هم فقط حاوی ..... نمی باشد. بلکه باید مکانیزمهای پیچیده ای نیز نظیر ....،..... وجود داشته باشد. در ضمن وجود یک چنین محیطی فقط در یک هجره که حاوی تمام مواد خام و انرژی می باشد و از هر طرف محدود و کیپ می باشد امکان دارد.
سرانجام یک مادّه ارگانیک تنها به صورت یک هجره که حاوی تمام عضوهایش بوده قابل افزایش می باشد. این هم به آن معنی است که اوّلین هجره برروی زمین با ساختمان کاملی یک دفعه بوجود آمده است.
بسیار خوب بوجود آمدن یک ساختمان کامل به طور یک دفعه چه معنی ای دارد؟این سوال را با یک نمونه چنین بپرسیم. هجره را از نظر کاملیت به یک اتومبیل پیشرفته شباهت بدهیم.(در واقع هجره، باوجود موتور و تجهیزات ماشین، از آن خیلی کاملتر و پیشرفته تر است.)

الان بپرسیم : یک روز اگر در یک جنگل دست نخورده پیاده روی کنید و در بین درختان یک اتومبیل بسیار پیشرفته ببینید جه فکر می کنید؟ آیا ابتدا چنین فکر می کنید که عنصرهای موجود در جنگل میلیونها سال قبل به طور تصادفی جمع شده و یک چنین چیزی را بوجود آورده است؟ تمام مواد خام ، آهن، پلاستیک،کائوچو و غیره که اتومبیل را بوجود آورده اند از خاک و یا از محصولات آن بوجود آمده اند. امّا آیا این وضیّعت شما را به چنین فکری انداخت که اطن لوازم " به طور تصادفی " جدا شده و با ملحق شدن به یکدیگر چنین اتومبیلیرا بوجود آورده اند؟ البتّه که ، هر انسان عاقل، بوجود آمدن اتومبیل توسط یک طرح یعنی محصول یک کارخانه بودن را فکرخواهد کرد و علّت وجود آنرا در جنگل جستجو خواهد کرد.زیرا بوجود آمدن یک ساختمان کامل به طور آنی بوجود آمدن آن توسّط یک ارادهً عاقل را نشان می دهد. یک سیستم پیچیده شبیه هجره نیز البتّه محصول یک علم و اراده می باشد. یعنی با آفرنش خداوند بوجود آمده است.
در حالیکه تکامل گرایان به اطن باور دارند که تصادفات اشکال و طرحهای بدون نقص بوجود می آورد و در واقع از علم وعقل دور شده اند. یک از مسئولین واضح گو، مدیر قبلی آکادمی علمی فرانسه زولوگ معروف فرانسوی به نام پییر گراس می باشد. گراس یک ماتریالیست است امّا آشکار نشدن حیات توسط داروینیست را ادعای کرده و در مورد منطق " تصادف" که ریشهً داروینیزم را بوجود آورده است چنین می گوید :
باور کردن به اینکه موتاسیونهای شانسی احتیاجات حیوانات و گیاهان را تأمین کرده است در واقع بسیار مشکل است.امّا داروینیزم بیشتر از این را هم می خواهد: تنها یک گیاه ،تنها یک حیوان ، هزاران تا باید مورد تصادفات بافایده قرار گرفته باشند. یعنی معجزه ها باید به صورت یک قاعدهً معمولی در آیند، حادثه هایی که احتمالشان بسیار کم می باشد باید به راحتی ظهور پیدا

کنند. قانونی که تصور خیال را منع کرده باشد وجود ندارد ولی علوم نباید به این کارداخل شوند.
گراس مفهوم " تصادف" را در نظر تکامل گرایان چنین خلاصه کرده است : " ...تصادف، در زیر ظاهر بی خدایی حالتی پیدا کرده است که به طور مخفی اطلاعات از یک نوع الاهی می باشد."
منطق خراب تکامل گرایان ،منطق " تصادف" را به صورت یک الاهی برای خودشان در آورده است.

در ضمن در قرآن در مورد کسانی که غیر خدا را مورد پرستش قرار داده اند چنین خبر داده می شود:
قلب دارند ولی با آن قابل ادراک و فهم نمی باشند، چشم دارند ولی با آن نمی توانند ببینند، گوش دارند ولی با آن قادر شنیدن نیستند. اینها مانند حیوان هستند حتّی از آن پست تر می باشند.بله اینها قافل هستند.(سورهٔ عارف، ۱۷۹)
فرمول داروین !
در برابر تمام دلایل تکنیکی که تا کنون مورد بحث قرار گرفت بیایید صاحب یک اعتقاد بیهوده بودن تکامل گرایان را با یک نمونهٔ واضح که یک بچه نیز قادر به درک آن می باشد خلاصه کنیم.
تئوری تکامل بوجود آمدن تصادفی موجوات را ادعا می کند. بنابه این ادّعا اتمهای بی جان و بدون شعور جمع شده و ابتدا هجره ره بوجود آورده اند و سپس این اتمها به شکلی موجودات و انسانها را بوجود آورده اند. بیایید فکر کنیم، وقتی که عنصرهایی نظیر کربن، فسفر،نیتروژن و پتاسیوم را اگر با هم جمع کنیم یک توده درست می شود.این تودهٔ اتمی از هر علمی که رد شود، تنها یک موجود زنده هم بوجود نخواهد آمد. بیایید در این مورد یک "آزمایش" برپا کنیم و ادعای تکامل گرایان که آنرا حمایت کرده ولی با صدای بلند مطرح نکرده اند یعنی " فرمول داروین" را بررسی کنیم :
تکامل گرایان در یک بشکهٔ بزرگ عنصرهایی که در ساختمان موجودات وجود داردنظیر فسفر، نیتروژن، کربن، اکسیژن و آهن و منگنز را به طور فراوان قرار دهند. حتّی موادّی که در شرایط معمولی وجود ندارد ولی به وجود آن در این مخلوط احتیاج داردند را هم اضافه کنند. به این مخلوط، هر چه قدر که خواستند آمینواسید(که بوجود آمدنش در شرایط معمولی امکان ندارد.)، و باز هر چه قدر که خواستند پروتئین (بوجود آمدن یکی از آنها نیز ۱۰ احتمال دارد) اضافه کنند. به این مخلوط به اندازهٔ کافی حرارت و رطوبت بدهند.اینها را بوسیلهٔ ابزار پیشرفته ای که می خواهند مخلوط کنند. در سر هر بشکه نیز معروفترین دانشمندان جهان را قرار دهند. این متخصصان به طور نوبتی میلیاردها حتی تریلیونها سال در سر بشکه ها صبر کنند. تمام شرایطی که برای بوجود آمدن یک موجود به آن اعتقاد دارند را به طور آزاد استفاده کنند. امّا هر چه که انجام دهند از آن بشکه ها یک موجود زنده نمی توانند در آورند.

هیچ یک از میلیونها نوع موجود زنده نظیر زرافه ها، شیرها، زنبورها، قناریها،بلبلها، طوطیها، اسبها، دلفینها ، رزها ، ارکیده ها، زمبقها، موزها ، پرتغالها ، سیبها، خرماها ، گوجه فرنگیها ، خربزه ها، هندوانه ها، انجیرها، زیتونها، انگورها، شفتالوها ، طاووسها، پروانه های الوان را نمی توانند بوجود آورند. نه تنها یکی از این موجودات بلکه حتی یکی از هجره های آنها را نیز نمی توانند بدست بیاورند. به طور خلاصه، اتمهای آواره نمی توانند جمع شده هجره را بوجود بیاورند.

اگر تکامل گرایان در داخل یک بشکه تمام مواد مورد نیاز برای بوجود آمدن یک موجود را قرار دهند و هرگونه عمل برروی آنها انجام دهند و تمام دانشمندان موجود در دنیا را در این آزمایش موظف سازند نمی توانند در داخل این بشکه یک موجود زنده حتی یک هجره از موجود زنده را بوجود بیاورند.

ماده، تنها با آفرینش والای خداوند حیات می گیرد. تئوری تکامل که عکس اینرا ادعا می کند، تماماً یک پرت وپلای مقایر با عقل می باشد. کمی فکر کردن در مورد ادعایی که تکامل گرایان به میدان در آورده اند نظیر نمونهٔ فوق، این حقیقت را به طور آشکار نشان می دهد.

تکنولوژی موجود در چشم و گوش

یکی دیکر از موادی که تئوری تکامل قادر به توضیح آن نیست، مرقوبیت حس چشم و گوش می باشد.قبل از ورود به مورد چشم، به سوال " چطور می بینیم" به طور خلاصه جواب دهیم.نورها یی که از طرف یک جسم به چشم می آید به طور واژگون برروی عدسی می افتد. این نورها، از طرف سلولهای موجود در اینجا به سیگنالهای الکتریکی تبدیل شده و به نقطهٔ کوچک موجود در پشت مغز که مرکز بینایی نامیده می شود می رسد.این سیگنالهای الکتریک بعد از یک سری مراحل در این منطقه از مغز به طور تصویر ادراک می شوند. بعد از این اطلاع تکنیکی بیایید الان فکر کنیم :

مغز به نور بسته است. یعنی داخل مغز تاریک است، نور نا جایی که مغز وجود دارد نمی تواند داخل شود. جایی که مرکز بینایی نامیده می شود تاریک تاریک مس باشد و مکان تاریکی است که هیچ نوری وجود ندارد. امّا شما در این تاریک کورانه یک دنیای پرنور والوان را تماشا می کنید.

در ضمن این تصویر آنقدر واضح و با کیفیت است که حتّی تکنولوژی قرن ۲۰ ام هم تصاویری به این واضحی نتوانسته است بدست بیاورد. به عنوان مثال به کتابی که الان در حال خواندن هستید و به دستهایتان که کتاب را در بر گرفته است نگاه کنید و سپس سرتان را بلند کرده و به اطرافتان نگاه کنید . آیا یک چنین تصویر واضح و با کیفیتی را در جای دیگری دیده اید؟ یک چنین تصویر واضحی را حتی پیشرفته ترین تلویزیون تولید شده توسط شرکت شماره یک تلویزیون هم قادر به دادنش نیست. این یک تصویر سه بعدی، رنگی و بسیار واضحی می باشد. صد سال است که هزاران مهندس برای بدست آوردن یک چنین کیفیتی سعی می کنند. برای این، کارخانه ها، موسسات بزرگ تأسیس شده، تحقیقات انجام شده، نقشه و طراحی ها توسعه داده شده است. به یک تلویزیون جدید نگاه کنید و سپس به کتابی که الآن در دستتان موجود است نگاه کنید خواهید دید که بینشان کیفیت بزرگی وجود دارد. در ضمن تلویزیون به شما یک تصویر دو بعدی می دهد در حالیکه شما یک تصویر سه بعدی و دارای عمق می بینید. با دقُّت نگاه کنید، تلویزیون مات است ، آیا این ماتی در چشمتان وجود دارد؟ البتُّه که نه .....

تکنولوژی موجود در چشم گوش

وقتی که چشم و گوش را با دوربین فیلم برداری و ضبط صوت مقایسه کنیم، خواهید دید که چشم و گوش دارای یک تکنولوژی پیشرفته و کاملتر از آنها می باشد.

سالهای طولانی، هزاران مهندس سعی کرده اند یک تلویزیون سه بعدی و در ضمن دارای کیفیت چشم درست کنند. گرچه هر چند که توانسته اند یک تلویزیون سه بعدی درست کنند امّا آن هم بدون عینک سه بعدی نمی باشد یعنی یک سه بعدی مصنوعی می باشد.قسمت عقب مات، قسمت

جلو هم شبیه یک دکور کاغذی می باشد. هیچ وقت تصویری به کیفیت و واضحی چشم نخواهد بود.هم در دوربطن فیلم برداری و هم در تلویزیون حتماً مقداری تصویر از بین می رود.
امّا تکامل گرایان ادعا می کنند که مکانیزمی که این تصاویر واضح و با کیفیت را بوجود آورده است به طور تصادفی درست شده است. الان یکی به شما اگر بگوید که تلویزیونی که در املاقتان موجود است به طور تصادفی درست شده، اتمها جمع شده و این ابزار که تصویر را بوجود آورده است درست شده است چه فکر می کنید؟ چطزی را که هزاران نفر نتوانسته اند بوجود بیاورند را اتمها چطور می توانند انجام دهند؟
حدود صد سال هزاران مهندس در موسسات بزرگ ، صنایع وسیع ، لابراتورهای پیشرفته، پیشرفته ترین امکانات را استفاده کرده اند ولی این قدر را توانسته اند بوجود بیاورند.
اگر وسیله ای که تصویری ابتدایی تر از آنچه چشم می بیند نمی تواند به طور تصادفی بوجود آمده باشد، بوجود آمدن تصادفی چشم و تصویر چشم هم امکان ندارد. یک نقشه و طراحی کاملتر و باهوشتر از تلویزیون نیاز است.نقشه و طراحی یک چنین تصویر واضح و با کیفیتی تنها مطعلق به خداوند می باشد.
همین وضع برای گوش هم رایج می باشد. گوش خارجی، اصوات موجود در اطراف را جمع کرده و به گوش میانی رسانده، گوش میانی صداهای دریافت شده را قویتر کرده به گوش داخلی انتقال می دهد، گوش داخلی هم این لزرشها رابه سیگنال الکتریکی تبدیل کرده به مغزمی فرستند. همانند بینایی، شنوایی هم در مرکز شنوایی موجود در مغز انجام می شود.
مورد موجود در چشم، در گوش هم وجود دارد، یعنی مغز همانند نور به صدا هم بسته است و صدا قابل عبور نمی باشد.بنابراین بیرون هرچه قدر هم پر سروصدا باشد داخل مغز تماماً ساکت می باشد.ولی باز هم واضحترین صداها از طرف مغز احساس می شود.اگر در داخل مغزتان که صدا وارد آن نمی شود سنفونی یک ارکست را گوش دهید، تمام سروصدای یک محیط شلوغ را خواهید شنید.امّا اگر در آن وقت با یک ابزار حساس صدای موجود در مغز را اندازه بگیرید، خواهید دید که در آن یک سکونت کامل وجود دارد.
باز این تکنولوژی پیشرفته و با کیفیت موجود در مغز و گوش را تکنولوژی انسانی مقایسه کنیم. همان طور که برای بدست آوردن یک تصویر واضح تکنولوژی استفاده می شود، برای صدا هم سالها تلاشهای مشابهی ادامه دارد.

----------SAYFA177----------

ابزار ضبط صوت، دستگاه موزیک، ابزار الکترونیکی زیادی، ابزاری که صدا را حس می کنند بعضی از این تلاشهاست. امّا باوجود تمام این تکنولوژیها، هزاران مهندس و متخصّص در این مورد یک چنین صدای واضح و با کیفیتی بوجود نیامده است. باکیفیتترین ضبط صوت تولید شده از طرف بزرگترین شرکت موزیک را تصور کنید. وقتی صدارا ظبط می کند حتماً مقداری صدا از بین خواهد رفت ویا حتماً کمی پارازیت بوجود خواهد آمد و یا وقتی ضبط صوت را باز کنید قبل از شروع آهنگ حتماً یک صوت گوش خراشی خواهید شنید.
صدها سال است که هزاران مهندس سعی دارند که یک تصویر سه بعدی باکیفیت بوجود بیاورند. برای اطن سیستمهای مخصوص، عینکها استفاده می شود. بنابه پیشرفتهای فوق العاده بوجود آمده در تکنولوژی، هیچ وقت یک تصویر سه بعدی و با کیفیتی که در چشم دیده می شود بوجود نیامده است.

----------SAYFA179-180-181----------

توضیح عکس:در گذشته هر چند عبادت تمساح و گرایشهایی از این قبیل عجیب و غیرمنطقی باشد گرایش واعتقاد داروینیستها هم بهمان شکل بود.داروینیستها تصادفات و اتمهای بدون شعور را بعنوان نیروی خلّاق قبول داشتند و حتّی به این اعتقاد به اندازه یک دین باور داشتند.همانطوری که در بالا ذکر گردیده،کسانی که به تئوری تکامل اعتقاد دارند،درون یک واریل بزرگ مجموعه ای از اتمها،مولکولها و یک خیلی از مواد بیجان را قرار داده و از این مجموعه جاندارانی مثل پروفسورها،دانش آموزان،هنرجویان و غیره بوجود می ایند اعتقاد دارند.در ضمن کسانی که به این ادّعاها باور دارند خود دانشمندان،پروفسورها و انسانهای با فرهنگ و با تعلیم می باشند.بهمین خاطر تئوری تکامل را بعنوان سِحر قرن حاضر پذیرفتن بجا می باشد.زیرا در تاریخ دنیا ادّعا و اعتقادی تا این اندازه که انسانها را مانع از فکر کردن و نگریستن حقایق آشکارباز می دارد وجود ندارد.این از دوران قدیم خدای خورشید مصریان را و برخی از قبایل آفریقایی و دیگر حقایق موجود در این زمینه خیلی تلختر و وخیمتر می باشد.در حقیقت این وضعیت،آنچه که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است یک بی عقلی می باشد.خداوند در این آیات اینکه برخی از انسانها شعور خود را از دست می دهند و نمی توانند حقایق را درک کنند وبه عجز و ناتوانی می افتند چنین می گوید:هیچ شکّی وجود ندارد در اینکه برای انکار کنندگان چه تذکّر داده شود ویا نشودفرقی برای آنها نخواهد کرد زیرا باور نخواهد کرد.خداوند،قلب و گوش آنها را مُهر کرده است و بر روی چشمانشان پرده وجود دارد و عذاب بزرگ برای آنها می باشد(سوره بقرة)

...قلب دارند ولی نمی توانند درک کنند ویا بفهمند،چشم دارند ولی با اینحال نمی بینند،گوش دارند ولی نمی شنوند.اینها همانند حیوان می مانند،حتّی پستتر از آنها هستند.اینها افراد غافلی هستند(سوره عرف)

خداوند در آیه ای دیگر به این نکته که این انسانها حتّی آنقدر تحت سحر واقع هستند که به معجزه هم باور ندارند اشاره می کند.

بر روی آنها از آسمان دری باز شود که اینها را بطرف خود بکشد باز اینکه حتماً ما بر گردانده شده و ما مردم سحر شده هستیم خواهند گفت(سوره هجر)

اینکه حاکم بودن این سحر بر روی قشر عظیمی از مردم ودور نگاه داشته شدن مردم از حقیقت تا این اندازه و شکسته شدن تِلسم این سحر آنقدر حیرت آور و شگفت انگیز است که به کلمات نمی گنجد.زیرا باور کردن یک و یا دو نفر به این سناریوهای غیرمنطقی و باور نکردذی را می توان فهمید.ولی اینکه در چهار گوشه جهان باور داشتن مردم به این مسئله که از اتمهای بیجان و بیشعور یک دفعه یکجا جمع شده وبا یک هماهنگی فوق العاده عمل کرده و از خود نظم،عقل و شعور نشان داده و یک موجود پیچیده خارق العاده می توان بوجود آورد،اینکه چیزی جز سحر نمی باشدتوضیح دیگری ندارد.چه بسا خداوند در قرآن برخی از کسانی که پشتیبان فلسفه انکار هستند،اینکه انسانها توسّط برخی از سحرها مثل داستان حضرت موسی و فرعون تحت تأثیر قرار گرفته اند گذارش می کند.وقتی حضرت موسی دین حق را به فرعون معرفی می کند،فرعون همراه با ساحران و جادوگرانش حضرت موسی را به محلّی در عموم مردم دعوت می کند.حضرت موسی وقتی با ساحرین روبرو می شود به ساحرین می گوید که ابتدا شما سحر خودتان را نشان دهید.آیتهای مربوط به این واقعه چنین میباشد:موسی شما بیندازید(عصاها)را وقتی انداختند،چشمان مردم را سحر کردند آنها را به وحشت انداختند و در میان سحر بزرگی را آوردند.(سوره عرف)

همانطوری که در آیات بالا مطرح گردیده مشخّص شدن این مسئله که قبلاً با سحر کردن مردم آنها را تحت تأثیر خود قرار دادن چیزی جز خرافات نمی باشد باعث شده تا آن انسانها مورد

تحقیر قرار گیرند.در زندگی روزمرّه نیز هنوز کسانی وجود دارند که با تأثیر سحر در قالب علمی بودن اینطور ادّعاهای احمقانه را باور دارند و از آن پشتیبانی می کنند.هر چند نخواهند حقایق را قبول کنند ولی وقتی که حقایق آشکار گردید خار و ذلیل خواهند شد.چه بسا از پشتیبانان فلسفه تکامل و از فلسفه گرایان بی دین بنام مالکوم موگریژ اندیشه خود را در این مورد چنین اظهار می کند:

«من شخصاً,تءوری تکامل را مخصوصاً در بخشهایی که کاربرد دارد برای کتابهای تاریخ در آینده سوژه تمسخر آمیز خواهد شد قانع شدم»نسل آینده،پذیرفته شدن یک چنین هیپوفیز نامعیّن مردود را با حیرت و شگفتی از خود عکس العمل نشان خواهند داد.این حقیقت زیاد هم دور نیست،بالعکس در آینده ای نه چندان دور انسانها اینکه تصادفات نمی توانند الهه باشند خواهند فهمید و تئوری تکامل در تاریخ دنیا بعنوان بزرگترین فریب و سحر شناخته خواهد شد.این سحر بزرگ به سرعت در چهار گوشه زمین از روی مردم شروع به فرونشینی کرده است.خیلی از مردم با فهمیدن چهره واقعی تئوری تکامل از اینکه چطور بیک چنین چیزی باور کرده اند به حیرت و شگفتی می افتند.

182

بی اعتبار بودن ادّعاهای تکامل گرایان

در بخشهای قبلی،بی اعتبار بودن تئوری تکامل را با علوم فسیل شناسی و زیست شناسی مولکولی همراه با تمام دلایل مورد بررسی قرار دادیم.در این بخش،برخی از مفهومها و وقایع زیست شناسی که تکامل گرایان بعنوان دلیل مطرح می سازند را مورد بررسی قرار خواهیم داد.بررسی این موارد به این دلیل که تکامل گرایان آنچه که بعنوان دلیل نشان می دهند هیچگونه مسند علمی ندارد و چقدر باعث فریب مردم می شوند،مهمّ می باشد.

مرزهای غیر قابل گذر میان نوعها و گونه ها

واریاسیون واژه ایست که در علم ژنتیک بکار می رود و بمعنی«گونه های مختلف»می باشد.این واقعه ژنتیکی،باعث این می شود که در یک نوع از جاندار که از نوعها ویا گروهها که دارای خصوصیات مختلف از یکدیگر هستند،شود.بعنوان مثال ساختار ژنتیکی تمام انسانهای موجود در روی کره زمین یکی می باشد ولی این اطّلاعات ژنتیکی تا آنجایی که پتانسیل نوعها(واریاسیونها) دارد بخشی چشم بادمی بخشی مو قرمز،قد کوتاه وغیره می شود.در حالیکه تکامل گرایان سعی بر این دارندکه واریاسیونهای مختلف در یک نوع را بعنوان یک دلیل برای تئوری خود مطرح سازند.در حالیکه واریاسیون(گونه ها)برای تئوری تکامل نمی تواند دلیل تشکیل دهد،زیرا واریاسیون،عبارت از آمیزشهای مختلف اطّلاعات ژنتیکی موجود می باشد و خصوصیات جدیدی به اطّلاعات ژنتیکی نمی افزاید.واریاسیون همیشه در درون مرز اطّلاعات ژنتیکی قرار می گیرد.در علم ژنتیک مرز مورد بحث را«حوض ژن»می گویند.یک نوع جاندار که در درون حوض ژن تمام خصوصیات وجود دارد،توسّطواریاسیون می تواند آشکار گردد.بعنوان مثال در نتیجه واریاسیون در یک نوع از خزنده نسبت به نوع دیگر از همان می تواند دمش درازتر ویا پاهایش کوتاهتر باشد زیرا اطلاعات دراز ویا کوتاه بودن خزنده در حوض ژن وجود دارد.امّا واریاسیون اینکه خزنده بالدار و پردار و اینکه تمام متابولیزمش عوض شود را نمی تواند انجام دهد.زیرا یک چنین گذری لازمش اینست که اطّلاعات ژنتیکی جاندار در این زمینه افزایش یابد ولی در این واریاسیونها چنین چیزی وجود ندارد.

183

داروین زمانی که تئوری خود را مطرح ساخته بود متوجّه یک چنین حقیقتی نبود و فکر می کرد که واریاسیونها محدود نمی باشند.در یک نوشته اش در سال 1844 چنین گفته بود:خیلی از نویسندگان واریاسیونهایی که در طبیعت وجود دارند را محدود می شمارند ولی من حتّی یک دلیل محکمی در این رابطه ندیده ایم.در کتاب ریشه نوعها نمونه های واریاسیونهای مختلف را بعنوان بزرگترین دلیل برای تئوری خود نشان داده بود.

توضیح عکس:واریاسیونها گونه های مختلف در نوعها تکامل نمی باشند.در ریشه نوعها،داروین دو مفهوم را باهم قاطی کرده بود:واریاسیوذهای مختلف در یک نوع و تشکیل یک نوع جدید.بعنوان مثال داروین،گونه های مختلف سگها را بررسی کرد و فکر کرد که یک روز این نوعها تبدیل به نوع دیگر خواهد شد.هنوز هم که هنوزه امروزه تکامل گرایان سعی بر این دارند که واریاسیونهای مختلف در یک نوع را بعنوان تکامل نشان دهند.امّا اینکه واریاسیونهای مختلف در یک نوع تکامل نمی باشد یک حقیقت علمی می باشد.بعنوان مثال در طبیعت چند نوع سگ وجود دارد اصلاً مهم نمی باشد زیرا تمام نوعهای مختلف سگ،بعنوان سگ باقی خواهند ماند و تبدیل به نوع دیگر نخواهند شد.

184

بعنوان مثال طبق عقیده داروین،پرورش دهندگان حیوانات برای اینکه از گاو بازدهی بهتری بتوانند کسب کنند نوعهای مختلف از آنها را جفت گیری کرده و در نتیجه این اعمال یک نوع جاندار دیگر کلاً متفاوت از گاو بوجود خواهد آمد باور داشت.بهترین توضیح دهنده فلسفه داروین در این مورد که نوعها نهایت ندارند در کتاب ریشه نوعها این چنین بیان کرده است:یک خرس در نتیجه عمل تبدیل دارای خصوصیاتی می شود که بیشتر در آب شروع به زندگی می کند و این باعث شده که دهانشان بزرگتر و در نتیجه این تبدیل بیک نهنگ بزرگ شدن هیچ اشکالی نمی بینم.مطرح ساختن یک چنین نمونه هائی از طرف داروین نشانگر اینست که فاقد علم در صد سالی است که می زیسته است.دانش قرن بیستم،آزمایشاتی نظیر همین که بر روی جانداران انجام گرفت قانون تغییر ناپذیری ژنتیکی مشخّص گردید.این قانون،جفت گیری نوعهای مختلف از حیوانات را بی نتیجه و بیهوده می شمارد و میان نوعهای زنده دیواری غیر قابل نفوذ وجود دارد را مطرح می سازد.یعنی پرورش دهندگان حیوان اینکه برای بازدهی نوعهای مختلف از گاوها را با هم جفت گیری می کردند آنطور که داروین ادّعا می کرد تبدیل شدنشان به نوع دیگر امکان ناپذیر می باشد.

توضیح عکس 184:آیا نهنگها از خرسها تکامل یافته اند؟داروین در کتاب ریشه نوعها،اینکه نهنگها از خرسهایی که سعی به شنا داشتند تکامل یافته اند ادّعا کرده بود!دلیل این،داروین فکر می کرد که تغییرات در یک نوع جاندار بی نهایت می باشد.دانش قرن 20ام اینطور سناریوهای تکامل را که متّکی بر نیروی تخیّل می باشد را نغز کرده است.نورمان ماکبک در کتاب داروین رتزید مردود بودن داروین گرایی را چنین مطرح می سازد:مسءله اینکه جانداران واقعاً بشکل بی نهایت واریاسیون از خود نشان می دهند یا نه...نوعها برای همیشه ثابت می باشند.پرورش دهندگان نوعهای مختلف از حیوانات و گیاهان اینکه جنسها بعد از چند واریاسیون جلوتر نمی رود بلکه بالعکس عقب نشینی می کند می باشد.بهمین خاطر بدست آوردن یک لاله سیاه و یا یک رز سرخ اصلاً ممکن نشده است.یکی از متخصّصین معروف جهان در زمینه پرورش حیوانات بنام لوتر بوربانک این حقیقت را اینکه تغییری که در یک جاندار می تواند بوجود آید محدود می باشد و این قانون تمام جانداران را در درون یک قالب قرار می دهد

185

نرمان ماکبک در کتاب خود بانام مردود بودن تئوری داروینیست را چنین بیان می کند:مسئله اساسی آیا حقیقتاً جانداران تا حدّ بی نهایت می توانند واریاسیونهای مختلف از خود نشان دهند.نوعها برای هر زمانی ثابت می باشند.پرورش دهندگان نوعهای مختلف از گیاهان و حیوانات می دانند که بعد از یک نقطه این نوعها پیشرفت و یا تغییؤ آنچنانی نمی کنند بلکه بالعکس به اصل خود بر می گردند.با تمام این سعی و تلاشهایی که قرنها طول کشیده هیچوقت بدست آوردن یک گل لاله سیاه و یا رز آبی میسّر نشده است.یکی از معروفترین پرورش دهندگان حیوانات و بقول معروف اَکُل در سطح جهان بنام لوتر بوربانک اي« حقیقت را که هر موجود زنده تا حدّی امکان تغییر و تبدیل دارد و نمی تواند از آن فراتر رود و تمام موجودات در چارچوباین قانون قرار دارند.دانشمند دانیمارکی بنام جوهانسن در این مورد چنین می گوید:تکیّه گاه داروین واریاسیونها می باشد ولی حقیقت اینست که این واریاسیونها را از یک نقطه فراتر نمی توان بُرد.بهمین خاطر واریاسیونها را نمی توان دلیل تغییرات مُداوم(تکامل)قرار داد.آنچه که داروین نوعهای مختلف از ایسپینوزها را که در جزایر گالاپاگوس مشاهده کرده را نمی توان این واریاسیون را دلیل بر تکامل نشان داد.بررّسیهایی که در سالهای اخیر بر روی ایسپینوزها انجام گرفت نشانگر اینست که آنطور که داروین ادّعا می کند نمی باشد.علاوه بر این 14 نوع مختلف از ایسپینوزها که داروین بعنوان نوعهای مختلف مطرح ساخته در حقیقت یک خیلی از اینها همان

نوع می باشند که باهم جفت گیری کرده اند و واریاسیونهای مختلف از همان نوع می باشند.برٌسیهای علمی نشان می دهد که آنچه که تقریباً هر تکامل گرا بعنوان یک افسانه از منقار ایسپینوزها مطرح می سازد در حقیقت چیزی جز واریاسیونهای مختلف از یک نوع نمی باشد و نمی توان دلیل بر تکامل نشان داد.از محقٌقان معروف بنام پیتر و رُسماری گرانت که برای به اثبات رساندن داروینیست به جزایر گالاپاگوس رفته بودند و سالهای دراز مدٌت بر روی ایسپینوزها تحقیق کرده بودند به غیر از اینکه در این جزیره تکاملی انجام نگرفته است نتیجه دیگری بدست نیامده است.

186

مقاومت آنتی بیوتیک و تحت تاثیر قرار نگرفتن در برابر د.د.ت.دلیلی برای تکامل نمی باشد.

آنچه که تکامل گرایان بعنوان یکی از دلایل بر تکامل نشان می دهند مقاومت باکتریها در برابر آ نتی بیوتیکها می باشد.خیلی از منابع مختلف که پشتیبان تئوری تکامل می باشد مقاومت در برابر آنتی بیوتیک را بعنوان مثالی که موتاسیونهای مفید که در رشد و پیشرفت جانداران نقش بسزائی دارند نشان می دهند یک چنین ادٌعای مشابه در مورد مقاومت حشرات در برابر داروی ضدٌ حشره د.د.ت. مطرح می شود.در حالیکه در این مورد نیز تکامل گرایان به گمان می اُفتند.آنتی بیوتیکها،از طرف برخی از میکرو اُرگانیزمها برای مبارزه با دیگر میکرو اُرگانیزمها که مولکولهای کُشنده می باشد تولید می گردد.اوٌلین آنتی بیوتیک در سال 1928 که توسٌط آ لکساندر فلمینگ کشف گردید پنی سلین می باشد.فلمینگ متوجٌه شد که کپک قارچ (مولد)مولکولی تولید می کند که باکتری را از میان می برد و این کشف در دنیای پزشکی چهره تازه ای بخشیده است.آنتی بیوتیکهای گرفته شده از میکرو اُرگانیزمها در برابر باکتریهای مختلف مورد استفاده قرار گرفته و نتایج موفٌقی کسب گردیده است.ولی بعد از مدٌت زمانی متوجٌه یک حقیقت می شوند:باکتریها در طیٌ زمان در برابر آنتی بیوتیکها مقاومت پیدا می کنند.این مکانیزم چنین عمل می کند:بخش عمده باکتریها توسٌط آنتی بیوتیکها از بین می روند فقط بخش فسیلی از اینها تحت تأٌثیر قرار نمی گیرند و این بخش کوچک بسرعت شروع به تکثیر می کند و حاکمیت را بدست می گیرند و در نتیجه در برابر آنتی بیوتیک مقاوم پذیر می شوند.تکامل گرایان سعی بر این دارند که این الگو را که باکتریها خودشان را با شرایط موجود وفق می دهند دلیل بر تکامل نشان دهند.در حالیکه این حادثه خیلی متفاوتتر از آنچه که بعنوان تکامل مطرح می گردد رُخ می دهد.در این خصوص یکی از تحقیقهای مفصٌلی که انجام گرفته توسٌط بیوفیزیکچی اسرائیلی که با کتاب در سال 1997 منتشر گردیده شناخته شده دکتر لی سپتنر می باشد.دکتر سپتنر مقاومت در برابر آنتی بیوتیکها را توسٌط دو مکانیزم انجام می گیرد را مطرح ساخته ولی هیچ کدام از این مکانیزمها را دلیل بر تکامل نمی شمارد.این دو مکانیزم بدین صورت می باشد:

1ـانتقال ژنهای مقاوم موجود در باکتریها و

2ـدر نتیجه موتاسیون باکتریها با از دست دادن اطٌلاعات ژنتیکی،در برابر آنتی بیوتیک بشکل مقاوم در می آیند.

سپتنر در مقاله ای که در سال 2001 بچاپ رسیده مکانیزم اوٌل را چنین مطرح می سازد:

187

توضیح عکس 187:تکامل گرایان،مقاومت باکتریها در برابر آنتی بیوتیکها را دلیل بر تکامل نشان دادن چیزی جز فریب و نیرنگ نمی باشد.بعضی از میکروأرگانیزمها دارای ژنهایی هستند که در برابر آنتی بیوتیکها مقاوم می باشند.این مقاومت توسٌط از فُرم انداختن و خراب کردن مولکول

آنتی بیوتیک ویا بیرون سلُول انداختن صورت می گیرد اُرگانیزمهایی که دارای این ژن می باشند این ژن را به دیگر باکتریها نیز می توانند انتقال دهند و آنها را مقاوم در برابر آنتی بیوتیک سازند.مکانیزم مقاومت بدن هر چند بیک آنتی بیوتیک مشخُص میل داشته باشد خیلی از باکتریهای پانوژنیک موفُق به کسب ستهای مختلف از ژنها و در برابر باکتریهای مختلف مقاومت پیدا کردهاند.پروفسور سپتنر اینرا که دلیل بر تکامل نمی شمارد را این چنین توضیح می دهد این چنین کسب کردن مقاومت در برابر آنتی بیوتیک... نمونه ای برای موتاسیونهایی که دلیل برای تکامل بحساب خواهند آمد نمی باشد.موتاسیونها که نمایشگر تئوری تکامل می باشند.اینکه اطُلاعات ژنتیکی را افزایش دهند نمی باشد،این تغییرات در عین حال تمام بیوکوزما(دنیای زیست شناسی)اطُلاعات می افزاید.انتقال افقی ژنها،فقط،ذاتاً اطُلاعات موجود در برخی از نوعها ژنها را پخش می کند.یعنی در این میان تکاملی وجود ندارد،زیرا اطُلاعات جدید ژنتیکی پدیدار نمی شود،فقط اطُلاعات ژنتیکی موجود از قبل میان باکتریها ردُ و بدل می شود.

188

نوع دوُم از مقاومت،یعنی در نتیجه موتاسیون بوجود آمدن مقاومت یک نوع از تکامل نمی باشد.سپتنر این موضوع را چنین توضیح می دهد:بعضی موقعها یک میکروأُرگانیزم،تنها توسُط یک نوکلئوتید(پلُکان)بر حسب تصادف جا عوض کردنمنجر به این می شود تا در برابر آنتی بیوتیک مقاوم شوند.برای اوُلین بار از طرف واکس من و آلبرت شاتز که در سال 1944 گذارش کرده اند. سترپتومیسین آنتی بیوتیکی است که باکتریها با استفاده از این روش مقاومت پیدا کرده اند امُا هر چند با تغییراتی که در این زمینه انجام گرفته باز با همه این احوال دلیلی بر اینکه آنچه که مورد احتیاج تئوری نئو داروینیست است نمی باشد سترپتومیسین تاثیر مقاومتش بر روی ریبوزوم مشخُص می گردد و این موتاسیون تعادل میان مولکول آنتی بیوتیک و ریبوزوم را از هم می پاشد.سپتنر این مسئله را در کتاب به رابطه کلید با قفل که خراب می شود تشبیه می کند.سترپتومیسین مانند کلیدی که با قفلش جور می باشد،باکتریها به ریبوزوم می چسبند و این ریبوزوم را خنثی می کنند.در حالیکه موتاسیون شکل ریبوزوم را خراب می کند و در این وضعیُت سترپتومیسین به ریبوزوم نمی چسبد.این هر چند باکتری در برابر سترپتومیسین مقاومت پیدا کرده است تفصیر شوددر اصل برای باکتری یک پیروزی نمی باشد بالعکس شکست می باشد سپتنر چنین ادامه می دهد:آشکار است که این خراب شدن(در ساختار ریبوزوم)،یک خصوصیت(مطابق با یک کاری خصوصی شدن)کم شدن و با از دست دادن اطُلاعات می باشد.نقطه اساسی اینست که تکامل با یک چنین موتاسیونهایی بدست نمی آید حال هر چند این موتاسیونها زیاد باشند برپائی تکامل با موتاسیونهایی که خواصُ بخصوصی را کم می کند میسُر نمی باشد.خلاصه مطلب این می باشد با برخورد موتاسیون با ریبوزوم باکتری،این باکتری را در برابر سترپتومیسین مقاوم می سازد،امُا دلیل این موتاسیون ریبوزوم را خراب می کند.یعنی به باکتری یک اطُلاع جدید ژنتیکی افزوده نمی گردد.بالعکس ساختار ریبوزوم خراب می گردد،یعنی باکتری بشکل ناقص در می آید(چه بسا کارآیی ریبوزوم باکتریهایی که تحت تاثیر موتاسیون قرار می گیرند کمتر از بقیُه می باشد)

189

این ناقص بودن،مانع از این می شود تا آنتی بیوتیک به ریبوزوم بچسبد و در نتیجه مقاومت در برابر آنتی بیوتیک پدیدار گردد.در نتیجه در این میان نمونه ای از موتاسیونی که" اطُلاعات ژنتیکی را افزایش دهد"وجود ندارد.تکامل گرایانی که این مسئله مقاومت در برابر آنتی بیوتیک را سعی دارند تا بشکل دلیل نشان دهند این مسئله را خیلی سطحی مورد بررسی قرار می دهند و

به اشتباه می افتند.برای حشره کُش د.د.ت.وداروهای نظیر این نیز همین مسئله مورد بحث می باشد.در بیشتر مثالهای مقاومت،ذاتاً از ژنهای مقاومت که از قبل وجود داشته است استفاده می کنند.تکامل گرای زیستشناس بنام فرانچسکا آیالا،مقاومتی که در برابر زهرهای مختلف از حشرات اینطور موادّی که ساخت انسان می باشد و بر روی حشرات استفاده می گردد با مطرح ساختن این مسئله که واریاسیونهای مختلف ژنتیکی ذاتاً وجود دارد این حقیقت را قبول می کند.مثالهای دیگری که توسّط موتاسیون توضیح داده می شود مانند مثال بالا در حشرات نیز باعث از دست داده شدن اطّلاعات می شود.در این وضعیّت مکانیزمهای مقاومت باکتریها و حشرات نمی توان دلیل بر تئوری تکامل نشان داد.زیرا تئوری تکامل،متّکی بر این ادّعا که جانداران توسّط موتاسیونها رشد و پیشرفت می کنند می باشد.سپتنراینکه هیچ یک از این موردها بعنوان مثال مقاومت در برابر آنتی بیوتیک که اُلگوئی برای موتاسیون نمی تواند تشکیل دهد را چنین بازگو می کند:آنچه که مورد احتیاج ماکرو تکامل که همان موتاسیونها می باشد هیچوقت رسد نشده است و اصلاً اینکه موتاسیونها اطّلاعات ژنتیکی بیفزایند مشاهده نشده است.سوالی که بررسی کردم اینکه"موتاسیونهای رسد شده آیا همان موتاسیونهایی که برای حمایت از تئوری می باشند و در جواب چیزی جز خیر نمی باشد.

گمان عضوهای تخریب شده

در لیتراتور تکامل یکی از ادّعاهای بزرگی که سالیان دراز ادامه داشت و بعد از مشخّص شدن مردودیتش بدون سر و صدا به کنار گذاشته شد مفهوم عضوهای تخریب شده می باشد فقط بخشی از تکامل گرایان محلّی هنوز هم که هنوزه عضوهای تخریب شده را بزرگترین دلیل تکامل شمرده و سعی می کنند که بهمان شکل نشان دهند.

190

ادّعاهای عضوهای تخریب شده یک قرن قبل از این زمان مطرح گردیده است.بر اساس این ادّعا،در بدن جانداران عضوهائی که از اجدادشان به ارث رسیده و به مرور زمان مورد استفاده قرار نگرفته است و بهمین خاطر کارآیی خود را از دست دادهاند وجود دارد.این مطلقاً یک ادّعای علمی نمی باشد.زیرا تکیّه بر کمبود اطّلاعات داشت.عضوهای بدون کارآئی،در اصل عضوهائی هستند که کارآییشان مشخّص نشده است.بزرگترین دلیل اینهم کوچک شدن لیست تکامل گرایان در مورد "عضوهای تخریب"شده می باشد.سکادینگ که خودش یک تکامل گرا می باشد در مجلّه تئوری تکامل با سرمشق اینکه آیا عضوهای تخریب شده دلیل بر تکامل می باشد؟این حقیقت را چنین قبول می کند:اطّلاعاتمان راجع به زیستشناسی هر چقدر افزایش می یابد،لیست عضوهای خراب شده به همان نسبت کم می شود...حال که امکان اثبات یک عضو از کار افتاده میسّر نمی باشد و ذاتاً ادّعای عضوهای از کار افتاده خصوصیت علمی در بر ندارد به این نتیجه می رسیم که عضوهای تخریب شده به نفع تئوری تکامل هر گونه دلیلی نمی تواند تشکیل دهد.این ادّعا که توسّط آناتومیست آلمانی بنام وایدریشم در سال 1895 به میان انداخته شد،لیست عضوهای تخریب شده انسان شامل 100 عضو که از آنها آپاندیسیت و غیره می توان نام برد.فقط با پیشرفت علم،این قضیّه روشن شد که تمام عضوهائی که در لیست وایدریشم قرار داشتند از کارآیی بسزائی برخوردار بودند.بعنوان مثال آپاندیسیت که بعنوان یک عضو تخریب شده بحساب می آمد،در واقع بخش مهمّی از سیستم لنفی بدن که در برابر میکروبها مبارزه می کند می باشد.این حقیقت در یکی از منابع طبّی سال1997 چنین مطرح می گردد:عضوهائی مثل تیموس،کبد،دل،آپاندیسیت،بخشهای مختلف از سیستم لنفی بدن می باشند.اینها هم بدن را در برابر عفونتها حفظ می کنند.در لیست همین عضوهای تخریب شده لوزه ها گلو را تا سنّبالغ در برابر عفونتها حفظ می کند مشخّص گردیده است. توضیح عکس 190:در لیتراتور تکامل سالهای طولانی یکی از ادّعاهای مهمّی که

بعداً با مشخّص شدن اصل مطلب بدون سر و صدا به کنار گذاشته شد مفهوم عضوهای تخریب شده می باشد.بخش نیمه ماه چشم که توسّط داروین بعنوان عضو تخریب شده معیّن گردیده بود بعداً مشخّص گردید که برای تمیز کردن چشم و مرطوب نگاه داشتن آن می باشد.

استخوان انتهائی ستون فقرات اینکه از استخوان لگن حمایت می کند و باعث این می شود که برخی عضلات کوچک به آن اتّصال داشته باشند مشخّص شده است.در سالهای بعدی یکی دیگر از عضوهایی که بعنوان تخریب شده مطرح گردیده بود غدّه تیموس می باشد با به حرکت در آوردن سلّولهای تی سیستم دفاعی بدن را به حرکت در آورده،غدّه پنیئال که نقش مهمّی در تولید هورمونهای بدن دارد و مسئولمی باشد،غدّه تیروئید که در رشد کودکان و نوزادان نقش مهمّی دارد و باعث این می شود که بطور متعادل رشد کنند،غدّه پیتوئیتر که خیلی از غدد هورمونی توسّط آن منظّم کار می کنند مشخّص گردید در ادّعای عضوهای تخریب شده تکامل گرایان یک اشتباه خیلی مهمّ منطقی نیز کرده بودند.همانطوری که این ادّعا از طرف تکامل گرایان به میان انداخته شده بود این مورد نیز مطرح گردیده بود که این عضوهای ناقص از اجدادشان به ارث رسیده است.در حالیکه عضوهای تخریب شده آنطور که گفته می شود برخی از اینها از اجداد انسان به ارث رسیده در آن اجداد موجود نمی باشد!بعنوان مثال آنطور که تکامل گرایان برخی از میمونها را بعنوان اجداد انسان معرّفی می کنند آپاندیسیت وجود ندارد.زیستشناس مخالف تز عضوهای تخریب شده بنام إنُخ این اشتباه منطقی را چنین توضیح می دهد:انسانها آپاندیس دارند.فقط ااجداد قدیمیتر از اینها که میمون می باشند آپاندیس ندارند.باز بشکل شگفت آوری در مراحل پایینتر بعنوان مثال در اپوسومها مجدّداً مشاهده می گردد.در حالیکه تئوری تکامل اینرا چطور می تواند بازگو کند؟بطور خلاصه سناریوئی که از طرف تکامل گرایان بعنوان عضوهایتخریب شده مطرح گردیده هم خطای منطقی در بر دارد و هم از نظر علمی اشتباه می باشد.در انسانها،بقول معروف اصلاً عضو تخریب شده که از اجدادش به ارث رسیده باشد وجود ندارد زیرا انسانها از دیگر جانداران بر حسب تصادف بوجود آمده،امروزه هم با فُرمهای بدون نقص و بشکل کامل خلق شده اند.

تشابه میان جانداران دلیل بر تکامل نمی باشد

در علم زیست شناسی به تشابه ساختاری میان نوعهای مختلف از جانداران«هومولوژی»نامگذاری می شود.تکامل گرایان این تشابهات را سعی می کنند دلیل بر تکامل نشان دهند.داروین فکر می کرد که عضوهای مشابه(هومولوگ)میان جانداران یک رابطه وجود داشته و می بایستی این عضوها یک جدّ مشترک داشتند.طبق این بعنوان مثال کبوترها هم بال داشتند،عقابها هم بال داشتند پس تمام پرندگان که دارای بال بودند از یک اجداد می آمدند.در حالیکه هومولوژی،بر هیچ یک از دلایل ارتبط نداشته،فقط از چهره ظاهری راه اُفتاده و به چنین نتیجه سطحی رسیده است.این فرضیه،از داروین تا کنون توسّط هیچ یک از دلایل آشکار به اثبات نرسیده است.جاندارانی که دارای ساختار هومولوگ می باشند،آنطور که تکامل گرایان از اجداد مشترک بحث می کنند در هیچ یک از قشرهای مختلف زمین بیک چنین پدیده ای دسترسی نشده است غیر از این

1-تکامل گرایان هیچگونه ربطی میان این نوع از جانداران و بطور کلّی موجود بودن عضوهای هومولوگ مشترک در تمام کلاسهای جانداران

2-در جاندارانی که دارای عضو هومولوگ می باشند،رمز ژنتیکی این جانداران خیلی متفاوت می باشد

3-در جاندارانی که دارای عضو هومولوگ می باشند،این عضوها در صفحات مختلف از رشذشان خیلی متفاوت هستند،هومولوژی را که به تکامل هیچ ربطی ندارد را مشخّص می کند.حال بترتیب اینها را برّسی کنیم.

توضیح عکس 192:عقاب،خفّاش و مگس هر سه جاندارانی هستند که دارای بال می باشند.فقط صاحب بودن اینها به عضوهای مشابه دلیل بر اینکه اجدادشان مشترک است نمی باشد.

بطور کلّی در کلاسهای مختلف از جانداران عضوهای متشابه

تکامل گرایان نوعهای مختلف که میان یکدیگر درحالیکه هیچ رابطه تکاملی وجود ندارد ولی عضوهای هومولوگ که بهم شباهت دارند وجود دارد.بعنوان مثال بال یکی از آنها می باشد.خفّاش که یک پستاندار می باشد بال دارد،پرندگان دارای بال هستند مگسها هم بال دارند،غیر از این در گذشته دایناسورهایی که بال داشتند نیز وجود داشت فقط میان این چهار نوع از کلاس متفاوت خود تکامل گرایان نیز نمی توانند رابطه ای برقرار کنند.

در این خصوص مورد دیگری که بچشم می خورد شباهت و ساختار حیرت آور چشمها در نوعهای مختلف از جانداران میباشد.بعنوان مثال انسان و هشت پا جانداران بسیار متفاوت از یکدیگر و اصلاً نمی توان رابطه تکاملی میان آنها پیدا کرد.فقط ساختار و عملکرد چشمی آنها بسیار متشابه بهم می باشند.بهمین خاطر تکامل گرایان حتّی ادّعای اینکه هر دو از یک جدّ مشترک آمده اند را نیز نمی توانند مطرح کنند.این مثال و مثالهایی نظیر این نشان می دهند که آنطور که تکامل گرایان در ادّعای عضوهای تخریب شده و اجداد مشترک هستند هیچگونه تکیّه گاه و مسند علمی ندارد.حتّی این عضوها از نظر آنها یک بنبست بزرگ می باشد.تکامل گرای معروف بنام فرانک سالیسبوری،در مورد اینکه چطور در جانداران مختلف سیستمهای چشمی مشابه هم می باشند این اعتراف را می کند:یک سیستم پیچیده مثل چشم هم در جانداران و گروههای مختلف جدا جدا متفاوت از یکدیگر پدیدار شده است.بعنوان مثال در هشت پایان ،مهره داران و آنتروپودها توضیح اینکه اینها یک دفعه پدیدار شده اند به اندازه کافی دردسر ساز بوده طبق تئوری مدرن مصنوعی (نئو- داروینیست)دفعات مختلف فکر اینکه جدا از هم پدیدار شده اند دردسر ایجاد می کند،با اینکه ساختار فیزیکی خیلی متشابه دارند با اینحال،میانشان یک خیلی جاندار وجود دارد که نمی توان رابطه تکاملی برقرار کرد.از سه کاتگوری بزرگ پستانداران دو کاتگوری از اینها را که پلاسنتها و کیسه داران تشکیل می دهند یک نمونه از این می باشد.تکامل گرایان این دو گروه پستاندار،از همان اوّل که پستانداران پدیدار شده اند از هم جدا گردیده و کاملاً از هم جدا شکل گرفته اند را قبول می کنندامّا با تمام ادّعاهایی که این دو گروه از هم متفاوت هستند ولییک خیلی از جانداران که با هم شباهت ساختاریدارند وجود دارد زیست شناسان آمریکایی بنامهای دین کنیون و پرویکال داویس در این مورد اینها را مطرح میسازند:طبق تئوری داروینیست،گرگها،گربه ها،سنجابها،خوکها،مورچه خورها و موشها مدّت زمان تکاملی

مورد نِیاز دو دفعه بایستی بوجود آمده باشد.یکبار برای پستانداران پلاسانته و یکبار هم برای کیسه داران که خیلی متفاوتتر و مستقل از پستانداران می باشد.با این ادّعا بیک نتیجه باور نکردنی مثل اینکه یک روند تصادفی و تحت تاثیر قرار نگرفته موتاسیون و انتخاب طبیعی که به دفعات مختلف در ارگانیزمهای مختلف خصوصیت مشابه بوجود می اورد میرسیم.زیستشناسان تکامل گرا در مثال هومولوژی و یا بخاطر شباهتهای زیاد که نمی توانند دلیل بر اینکه از یک جدّ

مشترک آمده اند بحساب آورند.خوب پس چطور این شباهتهای زیاد را می توان از نظر علمی توجیح کرد؟جواب این سوال قبل از اینکه تئوری داروین بر دنیای علوم حاکم شود داده شده بود.دانشمندانی مثل کارل لینوس ویا ریچارد اون که این شباهت عضوها میان جانداران برای اوّلین بار توسّط آنها مطرح گردید،این عضوها را بعنوان طرّاحی مشترک دیده اند یعنی عضوهای مشابه و یا ژنهای مشابه،بصورت تصادفی از یک جدٌ مشترک نیامده بلکه برای انجام یک وظیفه بطور آگاه طرّاحی شده متشابه هستند پدیده های مدرن علمی نشان می دهد که ادّعای جدٌ مشترک برای عضوهای مشابه زیاد درست نمی باشد و تنها توضیحی که در این مورد میتوان داد توضیح طرّاحی مشترک می باشد.به بیان دیگر،واقعیت خلق شدن موجودات زنده یکبار دیگر به اثبات میرسد.

عکس 195:ساختار چشمی انسان و هشت پا بسیار متشابه می باشد.فقط هر دو جاندار با صاحب بودن عضوهای مشترک دلیل بر اینکه از یک جدٌ مشترک آمده اند نمی باشد.اینرا حتّی خود تکامل گرایان نیز نمی توانند ادّعا کنند.

194

پستاندارانی که بر هومولوژی قیام می کنند

دو پستاندار متفاوت و بی ربط صاحب دندانهای بزرگ

میان پستانداران پلاسانته و کیسه دار که شباهت فوق العاده با هم دارند مثال دیگری از این مورد دو نوع پستاندار درنده که دارای یک جفت دندان نیش بزرگ میباشند سمیلودن (سمت راست)و تیلاکوسمیلوس میباشد در سمت چپ دو جمجمه که هیچ ارتباط تکاملی میان آنها نمی توان یافت وجود دارد ولی از نظر ساختار دندانی خیلی بهم شباهت دارند و این باز بن بستی برای فهم هومولوژی می باشد.

- جمجمه گرگ آمریکای شمالی
- جمجمه گرگ تازمانیا

گرگ تازمانیا و مشابه آمریکای شمالی

وجود نوعهای دوقلو میان پستانداران کیسه دار و پستانداران پلاسانته،ضربهای بزرگ بر ادّعای هومولوژی می باشد.بعنوان مثال گرگ کیسه دار تازمانی و گرگ پلاسانته آمریکای شمالی تشابه فوق العاده با هم دارند.در بالا جمجمه های متشابه این دو نوع وجود دارد.هیچگونه شباهت تکاملی که میان دو نوع نمی توان یافت تا این اندازه وجود شباهت ادّعای هومولوژی را سست و باطل می کند.

196

بن بست ژنتیکی و امبریولوژیک هومولوژی

برای اینکه ادّعاهای تکامل گرایان مبنی بر اینکه هومولوژی را بتوان جدّیتر در نظر گرفت،نیاز به این است که ابتدا به ساکن عضوهای مشابه(هومولوگ)در جانداران مختلف،در آن واحد نیاز به کدبندی رمزهای د.ن.آ.مشابه می باشد.در حالیکه،این عضوهای مشترک،معمولاً بیشترشان با کدهای خیلی متفاوت ژنتیکی از یکدیگر مشخّص می شوند.در کنار این،کدهای ژنتیکی مشابه در د.ن.آ. موجودات مختلف،متقابل با عضوهای مختلف می باشد.

پروفسور بیوشیمی استرالیایی بنام مایکل دنتون،در کتاب تفصیر تکاملی بن بست ژنتیکی هومولوژی را چنین توضیح می دهد:ریشه تکاملی هومولوژی شاید هم بخاطر ساختارهای مشابه که تماماً در نوعهای مختلف با مشخّص شدن اینکه از ژنهای مختلف تشکیل گردیده فرو ریخته است .در این خصوص مثال معروفی که می توان مطرح ساخت هومولوژی پنج انگشت بودن که تقریباً در تمام کتابهای درسی و به پشتیبانی از تئوری تکامل است میباشد.

تتراپودها یعنی مهره دارانی که در خشکی زندگی می کنند در پاهای جلو و عقب دارای پنج انگشت می باشند.اینها هر چند بشکل انگشت هم نباشند ولی از نظر ساختار استخوانی پنج انگشتی(پنتاداکتیل)بحساب می آیند.یک قورباغه،مارمولک،سنجاب ویا یک میمون ،دست و پاهایشان دارای این ساختار می باشند.حتّی پرندگان و خفّاشها ساختار استخوانیشان بر این مبنی می باشد.تکامل گرایان تمام این جانداران را از یک جدٌ مشترک آمده اند را ادّعا می کنند و این ادّعا،قویترین دلیل تکامل در طول قرن بیستم،تقریباً در تمامی منابع زیستی بکار رفته است.در حالیکه با کشف پدیده های ژنتیکی ادّعای تکامل در این خصوص را مردود ساخته است.زیرا در موجودات مختلف که دارای ساختار پنتاداکتیل (ساختار انگشتی)می باشند اینکه از طرف ژنهای مختلف کنترل می گردد مشخّص گردیده است.زیستشناس تکامل گرا بنام ویلیام فیکس،فروریختگی فرضیه پنج انگشتی تکامل را چنین توضیح می دهد:در مورد تکامل،در کتابهای درسی قدیمی که اکثراً به هومولوژی رجوع می شود،خصوصاً بر روی ساختار اسکلتی پای حیوانات مختلف تکیّه می شد.بهمین خاطر یک انسان،در بالهای یک پرنده و در یک خفّاش وجود ساختار پنتاداکتیل دلیل

بر اینکه این موجودات را که از یک جدٌ مشترک آمدهاندمی پذیرفتند.

اگر این ساختارهای مختلف،اگر توسّط توده ژنهای نظیر هم مورد موتاسیون و انتخاب طبیعی قرار می گرفت آنوقت این تئوری مفهومی پیدا می کرد.امّا متاسفانه وضع چنین نمی باشد.دیگر اینکه عضوهای هومولوگ در جانداران مختلف توسّط ژنهای مختلف کنترل می گردد،توسّط همه شناخته می شود.مفهوم هومولوژی که بر روی یک جدٌ مشترک و ژنهای مشابه استوار گردیده بود فروریخته است.علاوه بر این در مورد هومولوژی برای اینکه بتوانیم ادّعای تکامل گرایان را حائض اهمّیت قرار دهیم می بایستی روند ساختار جنینی آنها هم مشابه یعنی از دوران بارداری گرفته تا مراحل بعدی رشدی در یک خط قرار گرفتهباشد.در حالیکه برای عضوهای مشابه این روند جنینی در هر جاندار از یکدیگر متفاوت می باشد.بطور خلاصه تحقیقات ژنتیکی و جنینی نشانگر اینکه هومولوژی که تعریفی برای اینکه از یک جدٌ مشترک آمده اند هیچگونه دلیل نمی تواند باشد.بدینترتیب علم یکبار دیگر یکی از فرضیه های داروینیست را که با حقیقت ربطی ندارد را جلو چشم همه گذاشت.

مردود بودن ادّعای هومولوژی مولکولی

تکامل گرایان نتنها در سطح مولکولی نیز هومولوژی را مطرح ساخته و این ادّعا نیز مطلقاً مردود می باشد.تکامل گرایان ،اینکه جانداران مختلف دارای ساختار پروتئینی و یا رمزهای د.ن.آ مشابه می باشند بحث می کنند و اینرا دلیل بر اینکه این نوع متفاوت از جانداران از یکدیگر تکامل یافته اند می شمارند.امّا مقایسه مولکولیهیچ کدامشان نتیجه مطلوب در جهت تکامل گرایان نمی دهد.میان جاندارانی که خیلی مشابه و نزدیک به یکدیگر می باشند تفاوتهای فاحش مولکولی بچشم می خورد.بعنوان مثال یکی از پروتئینهای مورد نیاز دستگاه تنفّسی بنام سیتوکروم-ج ساختارش در مقایسه با جانداران همان نوع بسیار متفاوت می باشد.از روی این نقطه وقتی باهم مقایسه می شوند میان دو نوع مختلف از خزندگان در مقایسه با یک ماهی یک پرنده و یا یک ماهی و یک پستاندار تفاوتشان خیلی بزرگتر می باشد.یک تحقیق دیگر،تفاوت ساختار مولکولی میان پرندگان بزرگتر از تفاوت میان پرندگان و پستانداران است را نشان می دهد.ساختار مولکولی باکتریها که

خیلی نزدیک بهم می باشند تفاوتشان خیلی بیشتر از پستانداران آنفی بیها و یا حشدات می باشد.مقایسه هایی نظِر اِن در میان هوموگلوبینها،میوگلوبین،هورمونها و ژنها نیز انجام گرفته و نتایج مشابه کسب گردیده است.پروفسور مایکل دنتون با اکتفا بر روی این پدیده و دیگر پدیده ها

این تفصیر را کی کند:در سطح مولکولی ،هر کلاس از جانداران،مستقل،متفاوت و ارتباط با اطراف ندارند.بهمین خاطر مولکولها،همانند فسیلها نشان داده است که یک مدل گذرمیانی که سالها زیست شناسان بدنبال آن بوده اند وجود ندارد.در سطح مولکولی هیچ یک از ارگانیزمها جدٌ یکی دیگر نمی باشد،از دیگری عقبتر و یا پیشرفته تر نیز نمی باشد. اگر دلایل مولکولی یک قرن قبل از این وجود داشت تفکُر تکامل ارگانیک هیچ زمانی مورد قبول واقع نمی شد.

فروریختگی درخت حیات

در سالهای 1990،تحقیقاتی که در مورد رمز ژنتیکی جانداران انجام گرفت،بن بست تئوری تکامل در این خصوص را افزایش داده است.در این تحقیقات ،بجای اینکه از قبل مقایسه هایی که در مورد نظم قرار گرفتن پروتئنها انجام گرفت حال ریبوزومال ر.ن.آ مقایسه گردیده و طبق این شجره حیات شکل داده خواهد شد.امّا تکامل گرایان در برابر نتایج به یأس وناامیدی افتاده اند.طبق مقاله ای که در سال 1999 توسّط دو زیست شناس فرانسوی بنامهای هروه فلیپه پاتریک فرتُره نوشته شده با بدست آمدن سکانها(نظم قرار گرفتن د.ن.آ.)یک خیلی ازفیلوژن پروتئین باهم و ذر عین حال با درخت ر.ر.ن.آ.به تداخل افتاده اند مشخّص گردیده است.در کنار مقایسات ر.ن.آ.،رمزهای د.ن.آ. موجود در ژنهای جانداران نیز مقایسه گردیده، امّا بازهم نتایج با آنچه که تئوری تکامل در مورد درخت حیات در نظر گرفته خیلی متفاوتتر می باشد.زیست شناسان مولکولی بنامهای جطس لیک و راوی جین وماری ریورا،در مقاله چاپ 99 این موضوع را چنین توضیح می دهند:دانشمندان ،شروع به تحلیل ژنهای مختلف از اُرگانیزمهای مختلف کرده اند و رابطه ای که اینها با یکدیگر دارند،متغایر با آن چیزی که آنالیز ر.ر.ن.آ.درخت حیات تکاملی را در آورده است می باشد.

در نتیجه،نه پروتئینها،نهر.ر.ن.آ. ونه ژنها مقایساتی که بر روی اینها انجام گرفت،فرضیه های تئوری تکامل را ثابت نمی کنند.زیست شناس معروف از دانشگاه اُنیورسیتی آف الینوئیس بنام کارل وُوئس چطور مفهوم فیلوژنی (تکامل خانوادگی)ارزشش را در برابر پدیده های مولکولی از دست داد را چنین قبول می کند:تا کنون یک خیلی از پروتئینهای فیلوژنی شخصی تولید گردیده است ولی از هیچ یک فیلوژنی اُرگانیزمال اساسی در نیامده است.تداخل فیلوژنیک ،در هر جای درخت تکامل مشاهده می گردد.مقایسه های مولکولی در کنار تئوری تکامل نمی باشد،بالعکس علیه آن نتیجه داده و این در مقاله ای با سرمشق

Is it Time to Uproot the tree of life?

در مجلّه ساینس مورد قبول واقع شده است.در مقاله ای با امضای الیزابت پنیسی،زیست شناسان داروین گرا با آزمایشات و تحلیلهای ژنتیکی که برای شجره حیات انجام داده اند و نتیجه معکوس گرفته اند را اعتراف می کند. یکسال قبل،زیست شناسان با برُسی یک سری اُرگانیزمها،فکر می کردند که در مورد تاریخ دوران اوّلیه زندگانی حمایت خواهد کرد.ولی آنچه که مشاهده کردند آنها را به حیرت و تعجُب انداخته بود.زیرا در آن موقعبا مقایسه ژنهای موجود،چطور نتنها درمیان گروههای بزرگ چیزی را روشن نمی کند بلکه بالعکس کارها را پیچیده تر می کند.وحال،با در دست داشتن هشت نظم میکروبیال،وضع از قبل هم پیچیده تر شده است...یک خیلی از زیست شناسان تکامل گرا،فکر می کردند که شروع حیات را در سه بخش اساسی می توانند جمع کنند.نظم کاملد.ن.آ.،نوعهای دیگر از راه مقایسه ژنهای مختلف را باز می کنند،محقّقان فکر می کردند که به این شجره براحتی می توانند بیفزایند.ولی کلیر فریزر هیچ چیزی از این حقیقت نمی

تواند دورتر باشد.بالعکس مقایسه های ژنتیکی،هم با درختر.ر.ن.آ.و هم با یکدیگر در حال تداخل هستند.

بطور خلاصه،با پیشرفت مولکول زیست شناسی،مفهوم هومولوژی ارزش خود را بیشتر از دست می دهد.مقایسه ها بر روی پروتئینها،ر.ر.ن.آ.ویا ژنها طبق تئوری تکامل که جانداران را خیلی نزدیک بهم می شمارند در واقع خیلی از هم دور میشمارد.در سال 1996 مقایسه هایی که بر روی ساختار و نظم قرار گرفتن 88 پروتئین انجام گرفت،خرگوشها را بجای خزندگان به پریماتها نزدیکتر میشمارد.در سال1998،نوزده نوع مختلف از جانداران که بر روی سیزده ژن از اینها آنالیز انجام گرفت.ستارگان دریایی را به کُردالیلار فیلومونا(که هیچ رابطه تکاملی میان آنها نمی توان یافت)نزدیک نشان داده اند.در سال 1998،دوازده نوع مختلف از پروتئینها با مدٌ نظر قرار دادن و مقایسه هایی که بر روی آنها انجام گرفت،گاوها را با نهنگ از اسبها نزدیکتر نشان داده اند.

تئوری تکامل فاقد یک پایگاه جنینی است

امروزه در برخی از نشریٌات تکامل گرای ترکی،از کاپیتولاسیون وتئوری تکامل بعنوان یک واقعه علمی که خیلی وقت پیش از لیتراتور علم در آورده شده بود بحث می شود.واژه کاپیتولاسیون ،توسٌط تکامل گرای زیست شناس بنام ارنست هکل در پایان قرن 19 اُم که نفر بودن تکرار ادامه نسل می باشد( )افاده ای مختصر از این تئوری می باشد.این تئوری که از طرف هکل به میان گذاشته شد بر این ادٌعا بود که رشد جنین در مراحل مختلف،بقول معروف تکراری بر تکاملی که اجدادشان انجام داده بود می باشد.بعنوان مثال جنین انسان،آنطور که این تئوری ادٌعا می کرد ابتدا در رحم مادر خواصٌ ماهی بعد خواصٌ خزندگان و در پایان تبدیل به انسان می شد.ولی با گذشت زمان این قضیٌه روشن شد که این تئوری چیزی جز محصول خیال نمی باشد.آنچه که بعنوان آبشش در مورد جنین انسان بحث شده است در واقع کانال گوش میانی و آنچه که بعنوان یک کیسه زرد در بدن جنین وجود دارد در واقع کیسه تولید خون جنین می باشد هکل و کسانی که او را تعقیب می کردند آن بخشی

که بعنوان دُم نشان داده اند در واقع ستون فقرات انسان می باشد و چون قبل از پاها بوجود می آید یک چنین حالتی را بخود می گیرد.اینها در دنیای علم حقایقی است که همه می دانند.تکامل گرایان نیز آنرا قبول دارند.از بنیانگذاران نئو داروینیست جُرج گایلرد سیمپسون،هکل رشد تکاملی را بشکل نادرست مطرح ساخت.امروزه رشد جنینی جانداران اینکه اصلاً منعکس کننده گذشته انسان نمی باشد مطلقاً می دانند.مقاله ای از مجلٌه در این مورد چنین می نویسد:قانون بیوژنتیک(تئوری رکاپیتولاسیون)کلاً از بین رفته است.درسالهای 1950 از کتابهای درسی برداشته شده است.بُعد جالبتری که این قضیٌه دارد ارنست هکل که تئوری رکاپیتولاسیون را برای حمایت از تئوریش طرٌاحیها را تقلید کرده است.برای اینکه جنین انسان و ماهی را بتواند بهم تشبیه کند طرٌاحیهای مصنوعی انجام داده است.بعد از برملا شدن این قضیٌه دفاعی که در این مورد انجام داد چیزی جُز تقلٌبهایی که دیگر تکامل گرایان در این زمینه انجام داده اند نمی باشد:بعد از این اعتراف تقلٌبی که انجام دادم می بایستی شرمگین و مورد کنایه قرار گرفته باشم.

در حقیقت یک خیلی نظاره گر وزیست شناسان معروف وجود دارد که کارهایشان با پیش قضاوتی انجام می دهند زیرا اینها خودشان را به تئوری تکامل احیاء کرده اند.

تئوری تکامل:ماتریالیست یک مجبوریت میباشد

تمام مطالبی که در طول این کتاب تحت برٌسی قرار گرفته است نشان داده است که تئوری تکامل نه تنها هیچ گونه جنبه علمی نداشته بلکه ادٌعاهای تئری تکامل با یافته های علمی بطور آشکار متناقض بوده است.یعنی قدرتی که تئوری تکامل را سر پا نگاه داشته است،علم نمی باشد.حمایت تئوری تکامل توسٌط بعضی دانشمندان علٌت دیگری دارد.آن علٌت دیگر فلسفه ماتریالیست میباشد. فلسفه ماتریالیست یکی از قدیمیترین فلسفه های تاریخ میباشد.بنا به این طرز تفکٌر مادٌه از زمانهای نامتناهی گذشته وجود داشته است و هر چیز بوجود آمده هم از مادٌه متشکٌل شده است.این تعریف البتٌه باور بوجود یک آفریننده را غیر امکان میسازد.بنا به این طرز فکر ماتریالیزم از دوران قدیم تاریخ به هرگونه ایمان به خدا و دین الهی مخالف بوده است.

بسیار خوب امٌا آیا ماتریالیزم واقعیٌت دارد یا نه؟یکی از راههای امتحان درست و یا اشتباه بودن یک فلسفه ،ادٌعاهای آ« فلسفه را که به علوم مربوط است را به طریق علمی کنترل کردن میباشد.بطور مثال امکان داشت در قرن 11ام یک فلسفه گرا پیدا شود و ادٌعا کند که در ماه یک درخت مقدٌس وجود دارد و تمام موجودات در شاخهای آن درخت دیوآسا مانند میوه پرورش یافته و از آنجا بدنیا افتاده است.امکان داشت بعضی از انسانها این فلسفه را جاذب پیدا کرده و آنرا قبول کرده باشندامٌا در قرن 20ام بارفتن به ماه ادٌعای یک چنین فلسفه ای امکان نداشت،چون وجود یک چنین درختی در آنجا از طریق علمی ،یعنی مشاهده و آزمایش قابل فهم بود.

ادٌعای ماتریالیزم را نیز میتوانیم با استفاده از راههای علمی مورد سوال قرار دهیم.میتوانیم وجود داشتن ویا نداشتن ماده از زمانهای نامتناهی گذشته را،بوجود آمدن ویا نیامدن مادٌه از طرف یک آفریننده فوق ماده را مورد برٌسی قرار دهیم.این را وقتی که دهیم خواهیم دید که ماتریالیزم در اصل برشکست شده است.زیرا فکر بر اینکه ماده از قدیم موجود بوده است،توسٌط تئوری انفجار بزرگ(بیگ بانگ) که بوجود آمدن جهان را بطور ناگهانی اثبات میکند را بیهوده ساخته است.ادٌعای اینکه مادٌه خودش را درست کرده و موجودات را بوجود آورده است که به آن« تئوری تکامل» می گوییم،همانطور که از ابتدا مورد برٌسی قرار داده ایم برشکست شده است.

امٌا اگر یک انسان که قصد دارد به ماتریالیزم باور کند و وابستگی به فلسفه ماتریالیست را جلوتراز همه چیز در نظر بگیرد در آن صورت چنین رفتار نمی کند.اگر « ابتدا ماتریالیست، سپس دانشمند» بوده است، وقتی که شاهد اثبات دروغ بودن تکامل از طرف علم باشد،ماتریالیزم را ترک نخواهد کرد.بر عکس سعی میکند هر طور که شده تکامل را حمایت را حمایت کرده،ماتریالیزم را نجات داده و آنرا سرپا نگاه داشته باشد.وضعیّت دانشمندان امروزی که تئوری تکامل را حمایت میکنند این چنین است.جالب است که آنرا بعضاً خودشان هم اعتراف می کنند.یک ژنتیک شناس معروف و تکامل گرا رُک از دانشگاه هاروارد بنام ریچارد لوونتین،«ابتدا ماتریالیست،سپس دانشمند»بودنش را چنین اعتراف می کند:«ما به ماتریالیزم اعتقاد داریم،این یک اعتقاد «آپریوری»(قبلاً قبول شده و درست فرض شده است.)

چیزی که ما را مجبور کرده است یک بازگویی ماتریالیست بر دنیا کنیم،روش و قوانین علوم نمیباشد.بر عکس به علّت وابستگی آپریوری به ماتریالیزم،روشها و مفاهیمی که بر دنیا یک

بازگویی ماتریالیست می آورد را تصوّر می کنیم.و چون ماتریالیزم بدون هیچ تردیدی درست میباشد،به یک بازگویی الهی اجازه نمی دهیم.
اصطلاح آپریوری استفاده شده از طرف لرونتین بسیار مهمّ می باشد.این اصطلاح فلسفی،یک پیش فرضیه ای که هیچگونه استناد علمی ندارد را افاده می کند.وقتیکه هیچگونه اطّلاعی در مورد درست بودن یک فکر وجود نداشته باشد و شما آنرا درست بشمارید و آنطور قبول کنید،آن یک فکر«آپریوری»میباشد.همانطوریکه لوونتین تکامل گر بطور آشکار افاده کرده است،ماتریالیزم نیز برای تکامل گرایان یک قبول «آپرییوی» میباشد و سعی دارند که علم را به آن شبیه سازند و چون ماتریالیزم وجود یک آفریننده را بطور قطعی رد کرده است،بتنها آلترناتیف موجود در دستشان که تئوری تکامل میباشد رو آورده اند.تکامل هر چقدر از طرف علوم دروغ بشمار آمده باشد اهمّیتی ندارد،دانشمندان مذکور آنرا بطور «آپریوری» ذاتاً قبول کرده اند.این رفتار بدون فکر تکامل گرایان را به «باور به بوجود آمدن مادّه بطور تصادفی »بُرده است که با علم و عقل مغایرت دارد.رابرت شاپیرو از پروفسورهای شیمی در د.ن.آ. از دانشگاه نیویورک،این اعتقاد تکامل گرایان را چنین توضیح می دهد:

205

نیاز بیک سلسله تکاملی وجود دارد که ما را از یک مخلوطی که دارای موادّ ساده ای میباشد به ابتدائی ترین مادّه(د.ن.آ. ویا ر.ن.آ.)ببرد.این سلسله«تکامل شیمی»ویا «متّحد شدن مادّه توسّط خودش»نامیده می شود،امّا هیچوقت بطور مفصّل تعریف نشده و یا موجودیش نشان داده نشده است.بله در ریشه تبلیغات تکامل گرا موجود در دنیا این تفکّر ماتریالیست موجود است.تبلیغات تکامل گر که در رسانه های مشهور غربی و در مجلّات معروف و با اعتبار علمی مرتّب دیده می شود،در نتیجه این نوع مجبوریّت ایدئولوژیک و فلسفی می باشد.تکامل چون از جهت ایدئولوژیک غیر قابل امتنا میباشد،از طرف گروههای ماتریالیست که استاندارتهای علم را معیّن می کنند بصورت یک حالت مقدّس در آورده شده است.عالمان دیگر نیز،برای ادامه کارشان،این تئوری مجبوری را حمایت کرده و یا حدّاقل بر خلاف آن صدایی در نمی آورند.آکادمیسینهای کشورهای غربی،برای بدست آوردن و ادامه دادن عنوانهایشان نظیر«پروفسوری»باید هر سال در مجلّه های معیّنی مقاله پخش می کردند.تمام مجلاّت مذکور که با علوم زیست مشغول هستند،تحت کنترل تکامل گرایان ماتریالیستها میباشد.این افراد به پخش مقاله بر ضدّ تکامل اجازه نمی دهند.بنابراین هر زیست شناس با صداقت به این اعتقاد حاکم مجبور به کار کرد.زیرا آنها هم تکامل را به عنوان یک ایدءولوژی لازم میدیدند.بهمین خاطر تمام «تصادفات غیر ممکن»را چشم بسته حمایت می کنند.

اعترافات ماتریالیست

نوشته های زیست شناس آلمانی بنام هویمار ون دتیفورت که یک تکامل گر معروف میباشد،بطور آشکار تفکّر کورکورانه ماتریالیست را نشان می دهد.دتیفورت بعد از یک مثال به ساختمان پیچیده موجودات،در مورد به میدان آمدن تصادفی و یا غیر تصادفی آن چنین میگوید:

206

یک هماهنگی که فقط بصورت تصادفی به میدان در آمده است آیا واقعاً امکان دارد؟این اساسترین مسئله تکامل گری زیستی میباشد...کسی که حامی علوم مُدرن حیات میباشد،به غیر از جواب بله صاحب انتخاب دیگری نمی باشد.زیرا هدفش اینست که رویدادهای حیاتی را از راههای قابل فهم بازگو کرده و آنها رابدون رجوع به مداخلات فوق بشری بصورت مستقیم توسّط قوانین حیاتی بازگو کند.

داروینیزم و ماتریالیزم

با وجود انگار تئوری داروین از طرف علم تنها علّت حمایت آن،وجود ارتباط محکم بین این تئوری و ماتریالیزم می باشد.داروین کسی است که فلسفه ماتریالیست را در علوم حیاتی استفاده کرده است و اوّلاً مارکسیستها و حامیان این فلسفه به هر علّت که شده به حمایت داروینیزم ادامه میدهند.یکی از معروفترین حامیان تئوری تکامل در عصر حاضر،زیست شناس داگلاس فوتویما،با نوشتن اینکه تئوری ماتریالیست مارکس که تاریخ بشر را بازگو میکند با تئوری تکامل داروین در زمینه ماتریالیزم پیشرفت بزرگی است واقعاً مهم بودن تئوری تکامل را قبول می کند.
با وجود این تکامل گر معروف که فسیل شناس هم میباشد بنام استفان ژ.گولد چنین می گوید:«داروین وقتی طبیعت را تفسیر می کرد یک فلسفه ماتریالیست بسیار استواری کرد.»لئون تروچکی نیز که یکی از دو معمار بزرگ رژیم کمونیست روسی همراه با لنین میباشد چنین تفسیر می کند:یافته های داروین در زمینه مادّه اُرگانیک باعث پیروزی بزرگ ماتریالیزم دیالکتیک شد.در حالیکه علم نشان داده است که ماتریالیزم یک پیروزی نبوده،بلکه یک حزیمت می باشد.

همانطوریکه دیتنفورت بیان کرده است،فلسفه ماتریالیست بازگوکردن حیات را با انکار«مداخلات فوق بشری»یعنی با انکار وجود آفرینش بعنوان یک وظیفه اساسی برای خود تعیین کرده است.این وظیفه وقتی یکبار مورد پسند قرار بگیرد،تمام احتمالات غیر ممکن را براحتی قبول خواهند کرد.
این ذهنیت مصنوعی در اغلب تکامل گرایان و کارهایشان قابل دید است.بعنوان مثال پروفسور علی دمیرسوی که از حامیان مهم تکامل در ترکیّه میباشد نمونه از آنها میباشد.همانطوریکه که در صفحات قبلی ذکر شد،بنا به دمیرسوی احتمال بوجود آمدن تصادفی یکی از پروتئینهای مهم برای وجود حیات بنام سیتوکرم- سی «از احتمال نوشتن تاریخ بشر بدون هیچ اشتباهی توسّط از طرف یک میمون کمتر است»
هیچ شکلی وجود ندارد که قبول یک چنین احتمالی به معنی هیچ شماردن عقل میباشد.انسان حتّی وقتی یک حرف نوشته شده بر روی کاغذ ببیند از نوشته شدن قصدی آن مطمئن میباشد.وقتی یک کتاب درباره تاریخ بشر ببیند،به نوشته شدن آن از طرف یک نویسنده هم مطمئن میباشد.هیچ انسان عاقلی پیش هم آمدن تصادفی حروف موجود در این کتاب دیوآسا را ادّعا نخواهد کرد.
امّا خیلی جالب است که«دانشمند تکامل گرا»پروفسور دکتر علی دمیرسوی،درست آنرا قبول کرده است:احتمال بوجود آوردن یک رده بندی سیتوکرم- سی بسیار بسیار ضعیف است.یعنی اگر حیات یک رده بندی معیّنی نیاز داشته باشد،احتمال آن به اندازه بوجود آمدنش فقط برای یک دفعه کم میباشد.ویا در بوجود آمدنش قُدرتهای فوق بشری که ما قادر به توصیف آنها نمیباشیم،شرکت کرده ایم.قبول این آخرین فرض بنا به هدف علمی مناسب نمیباشد.بنابراین باید فرضیّه اوّلی را مورد بررسی قرار دهیم.بطور خلاصه،دمیرسوی برای «قبول نکردن قدرتهای فوق بشری »یعنی برای ردّ آفرینش خدا،یک امکان ناپذیر را قبول کرده است.نداشتن هیچگونه ارتباط این تفکّر با علم بسیار آشکار است.حتّی دمیرسوی،در یک مورد دیگر،وقتی در مورد ریشه میتوکندری سلّول صحبت میکرد،قبول کردن«گفته هایش در مورد تصادف » را «با وجود تضاد با علم» چنین بازگو میکند:
نکته بسیار مهم این مسئله،چگونگی کسب این اختصاصات توسّط میتوکندری میباشد.زیرا کسب این اختصاص حتّی یک نفر،نیاز به جمع شدن احتمالات بسیار زیادی که عقل قابل ادراک آن نمیباشد در یکجا دارد...

رسانه های سمعی بصری:حوزه حیات تئوری تکامل

تا کنون آنچه که برٌسیهای ما در مورد تئوری تکامل نشان می دهد اینست که بهیچ وجه این تئوری جنبه و تکیٌه گاه علمی ندارد.امٌا در چهار گوشه دنیا خیلی از مردم از این حقیقت بی خبر هستند و این تئوری را بعنوان یک حقیقت علمی می پندارند.مهمترن دلیل این گمان، رسانه های سمعی بصری میباشند که از طریق تلقین و تبلیغ تئوری تکامل بشکل سیستماتیک اینکار را انجام می دهند.بهمین خاطرمی بایستی به جزئیات این تبلیغ و تلقین نیز اشاره ای شود.امروزه اگر به نشریٌات و رسانه های گروهی دنیای غرب با دقٌت برٌسی شود دائماً شاهد اخباری که در ارتباط با تئوری تکامل می باشد بچشم خواهد خورد .

رسانه های گروهی بزرگ ،مجلاٌت معروف و معتبر با زمانبندیهای پریودیک این تئوری را به میان می آورند.وقتی به اُسلوبی که در این رسانه ها بکار رفته دقٌت شود مشاهده خواهید کرد که از این تئوری بعنوان یک حقیقت مطلق که به اثبات رسیده و عین حقیقت می باشد بحث می گردد.مردم هم وقتی این اخبارها را می خوانند بطور طبیعی این تصوٌر در ذهنشان که همانند یک قانون فیزیک و یا ریاضی می باشد قبول می کنند و اینطور رسانه های گروهی بزرگ با ایجاد یک چنین اخباری فوری از طرف رسانه های گروهی کشورمان نیز به میان آورده می شود.اُسلوبی که بکار برده می شود کلاسیک می باشد.بنا به گذارش مجلٌه تایم،یک فسیل خیلی مهمٌ که حلقه گم شده زنجیر تکامل می باشدپیدا شده است و یا به گذارش مجلٌه نیچر،دانشمندان بخشهای ناروشن تئوری تکامل را روشن کرده اند.ولی در این میان هیچ چیزی به اثبات نرسیده است که حلقه گم شده زنجیر تکامل باشد.بعنوان دلیل تمام چیزهایی که در این مورد مطرح می گردد از قبل در بخشهای پیشین بی اعتباریشان به اثبات رسیده است.غیر از رسانه های گروهی،وقتی به منابع علمی،فرهنگها،کتابهای زیستشناسی نگاه می کنیم با همین منظره روبرو می شویم.بطور خلاصه رسانه های گروهی و نشریٌات زیر سلطه نیروهای ماتریالیست می باشد حتٌی منابع علمی و سعی می کنند اینرا بدین شکل به مردم تلقین کنند.

این تلقین آنچنان موثٌر میباشد که،در طول زمان تئوری تکامل را بیک چیز غیر قابل برگشت تبدیل کرده است.انکار کردن تئوری تکامل بعنوان تداخل با علم و چشم پوشی از حقایق نشان داده مشود.بهمین خاطر از سال 1950 به بعد با اینکه یک خیلی از نیرنگهایش بر ملا شد و حتٌی توسٌط خود تکامل گرایان مطرح گردید باز با همه این احوال در نشریٌات ورسانه های گروهی چه خارجی چه داخلی کوچکترین انتقادی در این مورد نمیتوان یافت.از تکامل گرایان قدیمی بنام داگلاس دور رابطه میان رسانه گروهی و تئوری تکامل را چنین توضیح می دهد.عدٌه قلیلی در جریان اهمٌیت مسئله به کنترل در آوردن رسانه های گروهی توسٌط تکامل گرایان می باشد.امروزه بندرت در مقاله ای خلاف تئوری تکامل نوشته ای وجود دارد.حتٌی در خیلی از مجلاٌت دینی در دست افرادی که انسان از حیوان تکامل یافته اعتقاد دارند می باشد.اگر بخواهیم کلٌی صحبت کنیم اکثر مدیران روزنامه ها،به تئوری تکامل بچشم یک الگوئی که به اثبات رسیده است نگاه می کنند و کسانی که غیر از این فکر می کنند و یا در مقابل آن قرار دارند را با جهالت و نادانی متٌهم می کنند.کلاًً همه این مجلاٌت توسٌط تکامل گرایان بچاپ می رسد وبه کوچکترین تفکٌر غیر از این را مساعدت نمی کنند.بهمین خاطر مردم،مسائل را یک طرفه یاد می گیرند.یک شخص معمولی چطور قانون جاذبه زمین را بعنوان یک حقیقت می پذیرد تئوری تکامل را نیز بهمان شکل می بینند.در دنیای غرب چه در زمینه زیستشناسی چه در مورد مسئله طبیعت از معتبرترین اُرگانهای نشری و دیگر مجلاٌت تئوری تکامل را بعنوان یک ایدئولوژی

رسمی قبول داشته و این تئوری را بعنوان حقیقتی که به اثبات رسیده است سعی می کنند بقبولانند در ترکیّه این وظیفه به عهده مجلاّتی مثل فکوس ، بیلیم تکنیک از طرف اُرگانهای رسانه های گروهی قبول شده است و از طرف آنها به مردم آگاهانه یک تبلیغ میباشد.

خصوصاً روزنامه هایی مثل ملّیت،ساباح و غیره بطور دائم تبلیغ تکامل می کنند.این رسانه های گروهی در کنار تبلیغات خدمات فرهنگی دیگری که علیه اسلام می باشد نیز می دهند.

عکس 213:تبلیغات تکامل گرا

از پیش قدمان تبلیغات تئوری تکامل که مجلاّت علمی خارجی و تقلیدهای خودی آن می باشد،نقش بسزایی در محبوب ساختن این تئوری در میان مردم دارد.

بعنوان مثال نشریّه ملّیت (ترکیه)با نشر کتاب داروین در سال 1996 تحت نام داروین برای کسانی که تازه شروع می کنند مملو از ستایش نسبت به داروین و توهین نسبت به دین می باشد.کتاب در خطاب به جوانان تئوری تکامل را بعنوان یک حقیقت اثبات شده تلقین می کند و کسانی که مخالف این تئوری هستند را با بی عقلی و جاهلی متّهم می سازد،چند سطر از این کتاب بشرح ذیل می باشد:

چارلز داروین در سنّ30 سالگی موفّق به توضیح رشد نوعها شده بود.با تغییرات تصادفی ،آنچه که لازمه حیات می باشد را یکجا جمع کرده و نقش پروردگار را در رشد نوعها به کنار گذاشته بود.این قضیّه در سال 1859 با اینکه با شکّ و تردید نگریسته می شد ولی مورد قبول واقع شد.بطور طبیعی مخالفین این فرضیه وجود دارد.افراد فاقد علوم این کتاب را نتوانستند بفهمند.دیگر علما فقط با شایعه اینکه داروین خطرناکترین شخص در اروپا هست اکتفا کردند.این فقط با افراد دینی محدود نبود.دانشمندان نیز که به خلق شدن اعتقاد داشتند نمی توانستند این فرضیه را قبول کنند.نمایندگان رسانه ها و نشریات گروهی طرفدار تکامل نتنها بر علیه دین هستند بلکه در عین حال جاهل نیز می باشند.در مورد تبلیغاتی که بنفع تکامل انجام می دهند اطّلاع چندانی ندارند.بهمین خاطر خیلی وقتها مورد مسخره قرار می گیرند.در نشریّه جمهوریت چاپ 1985 دنیچرها فسیل 25 هزار ساله را قبول ندارد.این سرمشق بزرگترین نمونه در این مورد می باشد.روزنامه جمهوریت در این مورد چنین مینویسد:آنچه که وزارت آموزش و پرورش بعنوان یک تقلّب علمی از جاوا،پکن،پیلت داون و نبراسکا نام فسیلها بحث میکند،انسانشناسی (آنتروپولوژی)جدید که در ارتباط با تکامل انسان مهمترین دلایل در این زمینه میباشد.حال آنکه در بخشهای قبلی این کتاب در مورد پیلت داون نبراسکا گفتیم که چیزی جز فریب و نیرنگ نمی باشد و اینرا خود تکامل گرایان نیز قبول می کنند.فسیلی که نامش آدم پیلت داون بود با اضافه کردن استخوان چانه میمون به جمجمه انسان بوجود آمده که این قضیّه در سال 1950 مشخّص می گردد.امّا روزنامه جمهوریت با گذشت سی سال از این قضیّه بیخبر می باشد!

دروغهای پاکت شده

تکامل گرایان از آوانتاژی که رسانه های گروهی در مورد شستشوی مغزی انجام دادند را خوب استفاده می کنند.یک خیلی بوجود تئوری تکامل آنچنان باورشان شده است که تکامل گرایان هر چه بنویسند اصلاً چرا و به چه خاطر نمی گویند.بهمین خاطر تکامل گرایان دروغهایشان را در قالبهای مختلف علمی و سایر شکل می دهند و تحویل مردم میدهند.

در جامعترین کتابهای علمی در این زمینه در مورد یکی از بن بستهای تکامل گرایان که گذر از آب بخشکی میباشد زبانی که در کتاب در این زمینه است آنقدر ساده میباشد که فقط کودکان میتوانند باور کنند.بنا به تکامل،زندگی در آب حیات یافته است و اوّلین حیوانات پیشرفت کرده در این زمینه ماهیان میباشد.طبق تئوری،حال به چه صورت شده معلوم نیست ولی روزی این ماهیان خودشان را بطرف خشکی انداخته اند.(خیلی وقتها دوران بی آبی را دلیل نشان میدهند)

عکس 215

از تکامل گرایان قصّه نهنگ

یکی از مثالهای جالبی که در این زمینه وجود دارد مسئله تکامل نهنگ میباشد که بشرح زیر میباشد:داستان خلق شدن نهنگ بیش از 60 ملیون سال قبل چهار پایان مودار پستاندار که برای جستجوی غذا داخل آب شده اند شروع شده است.با گذشت قرنها کم کم تغییراتی بوجود آمد پاهای عقب ناپدید شد پاهای جلو تبدیل به آبشش شد موها از میان رفت و تبدیل به پوست نهنگ شد سوراخ دماغ بطرف بالای سر حرکت کرد دم با پهن شدن تبدیل به دم نهنگ شد و جثّه در درون آب بزرگتر و درشتتر شد.این چیزهایی که حال مطرح گردید هیچ کدامشان مسند علمی ندارد و خلاف قوانین طبیعت میباشد.این داستان در مجلّه نشنال ژئوگرافی منتشر گردیده و قضاوت این قضیّه را بعهده شما میگذارم.

216

و باز طبق این تئوری حال به چه روشی انجام شده معلوم نیست ولی آبشش ماهیها تبدیل به پا و ریه شده است.خیلی از کتابهای تکاملگرا به جزئیات این مسئله اصلا توجّهی ندارد.امّا این گذر به چه شکل انجام گرفته است؟زیرا میدانیم که وقتی یک ماهی از آب در آید بیش از یک یا دو دقیقه بیشتر نمی تواند زندگی کند.اگر بالفرض آنطور که تکامل گرایان می گویند یک دوران خشکسالی بوجود آمده پس سر این ماهیان چه بلایی آمده است.جواب واضح میباشد:همه این ماهیان بعد از در آمدن از آب پشت سرهم در ظرف یک یا دو دقیقه میمیرند.این مسئله حال میخواهد ملیونها سال ادامه داشته باشد باز جواب همین میباشد.زیرا ریه یک عضو پیچیده میباشد که یک دفعه بر حسب تصادف نمیتواند بوجود آید.امّا آنچه که تکامل گرایان ادّعا میکنند دقیقاً این میباشد گذر از آب بخشکی و گذراز خشکی به هوا و یک خیلی گذر بی منطقی توضیح داده میشود.قالب کردن این چرت وپرتها به مردم معمولی آسان میباشد،زیرا بزرگترین وظیفه رسانه های گروهی و نشریّات پخش کردن تئوری تکامل در سرتاسر دنیا میباشد.

نتیجه:تکامل یک نیرنگ میباشد

غیر از آطن یک خیلی از حقایق علمی وجود دارد که تئوری تکامل را نقض و باطل می کند.نتیجه ای که ما از این کتاب می گیریم نیز نتیجه ای روشن وواضح میباشد.تئوری تکامل فقط برای جاویدان ماندن فلسفه ماتریالیست که در قالب و نقاب علم فرورفته و چیزی جز نیرنگ نیست میباشد.بعضی از حقایق اساسی از بخشهای قبل را چنین یادآوری می کنیم:

تئوری تکامل از همان وحله اوّل فروریخته است

تئوری تکامل از همان ریشه اش فروریخته است زیرا تکامل گرایان حتّی یک پروتئین که لازمه حیات میباشد را نیز نتوانسته اند بوجود آمدنش را توجیح کنند.محاسبات احتمالات،فرمولهای فیزیک و شیمی اینکه حیات و زندگانی بر حسب تصادف بوجود آمده است را امکان ناپذیر میسازد.هنوز در این میان موجود نبودن یک پروتئین بر حسب تصادف را وقتیکه در نظر می گیریم بوجود آمدن ملیونها نوع از این پروتئینها بر حسب تصادف آیا بنظر شما معقول و منطقی میباشد؟بنظر شما اینطور نباشد هم تکامل گرایان این مسئله را بدین شکل میپذیرند.فقط این چیزی جُز خرافه نمیباشد.زیرا در این میان کوچکترین دلیلی که بتواند داستان اینها را به اثبات برساند وجود ندارد.نه توانسته اند یک ساختار فُرم میانی از جانداران پیدا کنند ونه اینکه توانسته اند در شرایط آزمایشگاهی مجهّز نتنها موفّق به تولید پروتئین نشده اند بلکه ساختار تشکیل دهنده این پروتئین که آمینواسید میباشد و گویا در شرایط دنیای اوّلیه بوجود آمده است را نیز نتوانسته اند بوجود آورند.بالعکس تکامل گرایان با دست خودشان اینکه تکامل در هیچ دورانی وجود نداشته است را به اثبات رساندند.

تئوری تکامل در آینده نیز نمی تواند به اثبات برسد

تنها اُمیدی که تکامل گرایان نسبت به تئوری خود دارند اینست که در آینده علم پاسخگویی تمام چیزهایی که اکنون نمی توان توجیح کرد خواهد بود.در حالیکه،علم یک چنین ادّعای مردود و بی منطقی را با گذشت ملیونها سال اثبات نخواهد کرد.بالعکس علم با گذشت زمان مردودی این تئوری را آشکارتر و واضحتر توضیح خواهد داد.چه بسا تا به امروز چنین بوده است.بعنوان مثال ساختار سلّولی جانداران،جزئیات کارکرد آنها هرچه بیشتر کشف میگردد.اینکه این ساختار در زمان داروین آنطور که او ادّعا کرده بود بر حسب تصادفات بوجود نمی آید قطعی شده است.حال که همه چیز به این واضحی میباشد،حقیقت خلق شدن بیک کنار گذاشتن و ؤیشه حیات را به چیزهایی که هیچگونه منطق و فلسفه ای ندارد ربط دادن و پاهایشان بر روی آن میتواند انسان را در آینده مورد تحقیر قرار دهد.چهره حقیقی این تئوری با برملا شدن تدریجی در میان مردم،ومشاهده شدن این حقایق از طرف مردم،طوری خواهد شد که درچند سال آینده طرفداران غلیظ این تئوری در میان جماعت نمی توانند در آیند.

بن بست اصلی تئوری تکامل:روح

بر روی کُره زمین یک خیلی از نوعهای مختلف جانداران که بهم شباهت دارند وجود دارد.بعنوان مثال نوعهای مختلف که شبیه اسب ویا گُربه باشد وجود دارد.یک خیلی از حشرات نیز از نظر ظاهر بهم شباهت دارند.فقط این شباهتها در هیچیک از مردم حیرت و شگفتی بوجود نمی آورد.حال اینکه شباهتهای جزئی میان انسان و میمون حیرت و شگفتی برخی از افراد را برانگیخته میکند.چنانکه این افراد را تا جایی که سناریوی تئوری تکامل را بپذیرند میکشاند.در حالیکه شباهت ظاهری میمون و انسان هیچ چیزی را افاده نمیکند بغیر از شباهت ظاهری میمون،از دیگر حیوانات به انسان نزدیکتر نمی باشد .حتّی از نظر هوش بخواهیم مقایسه ای داشته باشیم یک زنبور که طرّاح کندو میباشد و یا یک عنکبوت که تار میسازد به انسان نزدیکتر میباشد.حتّی از برخی جهات برتر نیز میباشد.خلاصه اینکه میان انسان و میمون فرق بزرگی وجود دارد.بالاخره میمون یک حیوان میباشد و از نظر فهم فرقی از دیگر حیوانات ندارد ولی انسان با ادراک, صاحب اراده, صاحب تفکُر, ناطق, تصمیم گیرنده, مخلوقی است که میتواند محاکمه کند. تمام این خواص هم مشتق از روحی است که دارا می باشد.
اختلاف میان انسان و حیوان نیز ناشی از همین روح میباشد. هیچ شباهت فیزیکی فرق میان انسان و دیگر جانداران را نمی تواند کم کند. در طبیعی تنها موجودی که دارای روح است انسان می باشد.
خداوند هرطور که صلاح می بیند خلق میکند

حال اگر آنطور که تکامل گرایان ادّعا میکنند یک چنین سناریویی بوجود آمده باشد چه چیزی فرق می کند؟ هیچ چیزی... زیرا هر چیزی که این تئوری ادّعا میکند بغیر از معجزه نمی تواند بوجود آید. زیرا مراحل مختلف از زندگی بر حسب تصادف نمی تواند بوجود آید. اگر در شرایط دنیای اوّلیه پروتئین بوجود آمده باشد اینکه بر حسب تصادف نمی تواند بوجود آید طبق قوانین فیزیک شیمی و زیستی به اثبات رسیده است.امّا بخواهیم با اسرار تکیّه داشته باشیم آلترناتیفی غیر از اینکه پروردگار خلق کرده است نداریم. همین درک برای تمام تزهای تکامل گرایان صدق می کند. بعنوان مثال اینکه ماهیان از اب بخشکی در آمده اند و تبدیل به خزنده شده اند را اگر بگوییم که این گذر حتماً انجام گرفته چاره ای جز پذیرفتن اینکه توسط یک نیروی برتر خلق گردیده نداریم منطقی به غیر از این نمیتواند مورد قبول واقع شود. حقیقت خیلی واضح میباشد.
تمام موجودات محصول یک طرّاحی بی نظیر و یک نیروی خلاقیت برتر میباشد. این خلّان , خلّاق تمام آسمانها و زمین و موجودات میان این دو که خداوند است میباشد.

..... 220 .....

فودریختگی و از هم پاشیدگی تئوری تکامل : واقعیت خلق شدن این اواخر با افزایش تبلیغات تکامل گرا تهدیدی در راستای معنویات ملّت ترک و ارزشهای معنوی این ملّت و آیندهٔ این ملّت تشکیل میدهد. حوزهٔ تحقیقات علمی با دانستن این مطلب { حقیقت } وظیفه میشمارد تا در این مورد مردم را در جویان حقایق علمی بگذارد.
کنفرانس جلسهٔ اوّل //استانبول
حوزهٔ تحقیقات علمی با شروع به برگذاری کنفرانسهای بین المللی در سال ۱۹۹۸ با تیتر فروریختگی تئوری تکامل: واقعیّت آفرینش, اولین کنفرانس را در استانبول در سال ۱۹۹۸ برگذار کرد. با برگذاری مثرثم این کنفرانس و دعوت دانشمندان معروف در این سمینار توسط حوزهٔ تحقیقات علمی, در این زمینه اوّلین پلاتفرمی بود که تئوری تکامل در ترکیه از نظر علمی مورد پروسجور و مردود شدن قرار گرفت. اشتراک در این کنفرانس در حدّ نهایت بود طوری که کسانی که در این کنفرانس جا پیدا نکردند بیرون از سالن کنفرانس توسط تلویزیون مدار بسته کنفرانس را تعقیب کردند. شرکت کنندگان در این کنفرانس از اشخاص معروف داخلی و خارجی بودند. اعضاء حوزهٔ تحقیقات علمی بعد بررسی ایدئولوژیک پشت پردهٔ تئوری تکامل با مستندی که در این زمینه آماده کرده بودند را نشان دادند از انستیتوی مرکز تحقیقات افرینش آمریکا در دانشمند معروف در سطح جهان که در زمینه های میکروشیمی و زیست شناسی متخصص هستند بنامهای پروفسور دکتر داون گیش پروفسور دکتر کنت کامینگ اینکه تئوری تکامل هیچ مسند علمی ندارد همراه با تمام دلایل به میان گذاشتند. از طرفی از دانشمندان معروف ترکی پروفسور دکتر جواد بابونا نیز منطق تصادفی بودن تئوری تکامل را از ریشه فروریخته و مردود ساخته است.

..... 221 .....

کنفرانس دوّم// استانبول
این کنفرانس سه ماه بعد از کنفرانس اوّل در سال ۱۹۹۸ مجدداً در استانبول برگذار شد. از شرکت کنندگان در این کنفرانس که شش آمریکایی یک ترک بود داروینیزم را توسّط علم نوین چطور مورد نقض و مردود شدن قرار میگیرد همراه با تمام دلایلش مطرح کردند. بطور خلاصه شرکت کنندگان در این جلسه از این مباحث صحبت کردند:
صحبتهای پروفسور مایکل پ. گیراود: پروفسور زیست شناس از دانشگاه لویسیانا, اینکه حیات بر حسب تکامل آیا امکان پذیر است یا نه؟ با این سرمشق ساختار پروتئین و سلولها را که چقدر پیچیده و فقط نیاز بیک طراحی برتر دارد را توضیح میدهد. صحبت پروفسور ادوارد بودرئوکس: مهندس و پروفسور شیمی از دانشگاه نیواورلینس در صحبتی با نیتر طراحی در شیمی از ساختار بعضی از مواد شیمیایی که در آفرینش نقش بسزایی دارند چطور فقط با یک قطم بخصوص بوجود آمده اند.

صحبت پروفسور کارل فلیزمانس: یک دانشمند معروف در سطح آمریکا که توسط وزارت دفاع در زمینه خنثی کردن اضافات مواد شیمیایی مورد حمایت و پشتیبانی میباشد, جواب سوالات در سطح میکروشیمی را داد. صحبت پروفسور ادیب کها: تنها شرکت کنندهٔ ترکی در این زمینه. پروفسور میکروشیمی در ارتباط با سلول زنده که مربوط به تخصصُش می شد اینکه یک سلول زنده فقط توسُط یک طرٌاحی آگاه میتواند شکل بگیرد و اینکه اثباش موجود است صحبت کرد.
صحبتهای پروفسور داوید منتون: پروفسور بدنشناس از دانشگاه واشینگتن با یک نمایش کامپیوتری اینکه پرندگان از خزندگان شکل نگرفته اند همراه با دلایلش مطرح کرد.
صحبتهای پروفسور داون گیش: در ارتباط با ریشهٔ انسان اینکه انسان از میمون تکامل نیافته و اصلاً یک چنین تزی سرمنشای ندارد بحث کرد. صحبتهای پروفسور جان موریس مدیر عامل ..... :
پروفسور جان موریس سرپرست حوزهٔ تحقیقات آفرینش و یک زیست شناس معروف اینکه در پشت پردهٔ تکامل گرایی چه از نظر فلسفی و چه از نظر ایدئولوژیک یک نوع شرطبندی و اینکه کسانی که به این فلسفه گرایش دارند همانند یک دین می بینند. شرکت کنندگان در این کنفرانس از این صحبتها اینکه تئوری تکامل یک فرضیه بوده و در تمام بخشهای مختلف از نظر علم مردود گردیده را شاهد شدند. در ضمن نمایشگاهی در این ارتباط برگذار گردید که از طرف قشر انبوهی مورد زیارت قرار گرفت.
کنفرانس سوٌم// آنکارا :
سوٌمین کنفرانسی که در این زمینه از طرف حوزهٔ تحقیقات علمی انجام گرفت باز در سال ۱۹۹۸ در آنکارا هتل شرایتون برگذار گردید. انشرکت کنندگان سه نفر آمریکایی و یک نفذ ترک بود که توسط علم نوین چطور تئوری تکامل را مردود میسازد همراه با دلایلش مطرح کردند. سالن دارای ظرفیت ۱۰۰۰ نفر بود ولی ۲۵۰۰ نفر شرکت کردند و این نشانگر اینبود که مردم ترک نسبت به واقعیت آفرینش و حقایق علمی در این زمینه چقدر علاقمند هستند. حوزهٔ تحقیقات علمی با شروع این کنفرانسها حرکتی جدیدی را شروع کرد که از سال ۹۸ تا ۲۰۰۱ در ۸۰ استان ۱۵۰ کنفرانس داده شد.

واقعیت آفرینش
در بخشهای قبلی اینکه تئوری تکامل حقایق مربوط به آفرینش را قبول ندارد و خلاف آنرا ادّعا میکند و این جز سفته ای نمی باشد بحث کردیم. علم نوین ,فسیلشناسی, بیوشیمی, آناتومی و دیگر علوم یک حقیقت آشکار را جلو چشم گذاشت و این حقیقت, واقعیتی است که تمام موجودات از طرف پروردگار خلق شده است. البته برای مشاهده یک چنین حقیقتی نیاز به تمام این علوم نمی باشد انسان هر موجودی که در اطراف خود قرار دارد مورد بررسی قرار دهد. در آن پی بوجود یک نیروی برتر همراه با دلایلش خواهد برد.از بدن یک حشره گرفته تا بدن یک ماهی که در اعماق تاریک دریا زندگی می کند آنچنان طرّاحی و تکنولوژی وجود دارد که انسان از دسترسی به آن عاجز می باشد.حتی بعضاً برخی از این موجودات بی مغز آنچنان کارهای پیچیده را با مهارت و بدون نقص انجام میدهد که انسان قادر به انجام آن نمی باشد. این عقل کل که بر نظم جهان حاکم می باشد اثبات یک نیروی برتر خلاق که الله است میباشد. موجودیت خود و نیروی خود را با دلایل آشکاربمیان گذاشته است.
کندوها معجزه های معماری و زنبور عسل
می دانیم که زنبورها خیلی فراتر از احتیاج مورد نیاز خود عسل تولید میکنند و در کندوها نگهداری میکنند. شش گوش بودن کندو نیز از طرف همه دانسته می شود. پس چرا زنبورها کندوهایشان را شش گوش و یا هشت گوش نمی سازند تا بحال هیچ فکر کردید؟ جواب این سوال را که ریاضیدانان تحقیق کردند به نتیجهٔ جالبی رسیدند.

بهترین شکل هندسه ای که بتوان بزرگترین مساحت از آن را استفاده کرد شش گوشه میباشد.شش گوشه از نظر جا گرفتن بیشترین مقدار عسل و بکار بردن کمترین مقدار موم کندو مناسبترین شکل میباشد.یعنی زنبور عسل بهترین شکلی که میتوانسته بکار ببرد بکار بُرده است.در بنای کندوی عسل روشی که استفاده میشود بسیار حیرت آور میباشد.زنبورها در ساخت این کندوها از دو سه جای مختلف شروع به ساخت کندو میکنندآنقدر بدون نقص وکامل میباشد که اثری از اینکه بعداً اضافه گردیده نمیباشد.البتّه بایستی در برابر کار خارق العاده ای که زنبورها انجام میدهند یک نیروی برتر و اراده قوی را قبول کنیم.تکامل گرایان اینرا بعنوان یک عامل غریزی که متعلّق بخود زنبور میباشد میخواهند نشان دهند.حال اگر یک چنین نیروی غریزی وجود داشته باشد و اگر بر تمام زنبورها حاکم باشد و باعث شود که زنبورهای بیخبر از یکدیگر در یک نظم وهماهنگی باهم کار کنند پس یک نیروی برتر که بر تمام این موجودات کوچک حُکم کند وجود دارد.به بیان دیگر،این موجودات کوچک را که خداوند خلق کرده،کاری را که باید انجام دهند را الهام میگیرند.این حقیقت چهارده قرن پیش در قُرآن چنین بیان شده است:از طرف خداوند به زنبور عسل وحی آمد:در کوهها و درختها و دشتها برای خود خانه بساز.بعد از تمام میوه ها بخور.بهمین خاطر در راههایی که خداوند سهل کرده است پرواز کُن.از شکم آنها شربتهایی به رنگهای مختلف درآور،در آن برای انسانها شفا وجود دارد.بدون شکّ برای جامعه ای که حقیقتاً فکر میکند در این آیت وجود دارد(سوره ناهی68-69)
مهندسین حیرت آور:ترمیتها(موریانه ها)
هیچ کسی با مشاهده خانه موریانه ها بر روی خاک نمیتواند تعجّب خود را پنهان سازد.زیرا لانه های موریانه ها ارتفاعش از روی زمین به پنج شش متر میرسد و یک شاهکار معماری میباشد.در درون این لانه ها بخاطر داشتن شرایط فیزیکی نامساعد که بهیچ وجه نمیتوانند در برابر اشعه خورشید قرار گیرند سیستمهای مختلفی که تمام احتیاجات آنها را تامین کُند وجود دارد.در درون لانه سیستم تهویه هوا،کانالها،اتاقهای لاروها،تونلها،باغچه های تولید قارچ و بالاخره همه چیز وجود دارد.از همه چیز حیرت آور اینست که این موجودات کور میباشند.امّا با تمام این اوضاع و احوال،موریانه ها به یک شاهکار معماری که از خودشان 300 برابر بزرگتر میباشد اشتراک میکنند.موریانه ها یک خصوصیت شگفت انگیز دیگری نیز دارند و آن وقتی شروع به ساختن لانه میکنند وقتی لانه را به دو قسمت میکنیم و بعد از اتمام مجدداً بهم وصل میکنیم اینکه تمام تونلها و راهها با هم وفق دارند و هیچ انحرافی

میان این راهها وجود ندارد.انگار موریانه ها در یک مسیر باهم کار کرده اند و از یک نقطه دستور گرفته اند.

227

دارکوبها

اینکه دارکوبها تنه درختان را سوراخ میکنند و برای خودشان لانه میسازند توسّط همه دانسته میشود.ولی نقطه ای که از چشم همه پنهان میباشد اینست که دارکوبها با این شدّتی که بر تنه درخت می کوبند چطور خونریزی مغزی نمی کنند زیرا کاری که دارکوب انجام میدهد مثل این میماند که انسان میخی را با سرش به دیوار بکوبد.چه بسا اگر انسان چنین کاری بکند اوّلاً شُکّ مغزی و بعداً خونریزی مغزی میکند.در حالیکه دارکوب یک درخت سفت را در عرض 2.10الی 2.69 ثانیه با 38-43 ضربه میتواند نوک بزند بدون اینکه چیزی شود زیرا ساختار جُمجمه ای این حیوانات بر اساس این طرّاحی شده است.جُمجمه دارکوب دارای یک سیستم ضدّ ضربه و ضربه گیر میباشد در میان استخوانهای جُمجمه خصوصاً پیوندهای نرم وجود دارد.

سیستم راداری خُفّاشها

خُفّاشها در تاریکی محض براحتی میتوانند پرواز کنند و برای انجام اینکار از یک سیستم جهت یاب استفاده میکنند.این سیستم سیستم سونار میباشد.یعنی انعکاس فرکانس از سطوح مختلف میباشد.یک انسان بسختی نوسانات بیست هزار فرکانس در ثانیه را میتواند بشنود.در حالیکه خُفّاشها از فرکانسهای بین پنجاه تا دویست هزار استفاده می کند.این صداها را بیست الی سی بار در ثانیه به اطراف پخش میکند.بازگشت این صداها از سطوح مختلف نتنها باعث میشود تا جای جسمهای مختلف را بفهمد بلکه باعث میشود تاجای شکار خود را نیز بیابد.

228

نهنگها

پستانداران موجوداتی هستند که مداوم نیاز به تنفّس دارند بهمین خاطر آب مکان خوبی برای آنها نمیباشد.از آنجایی که خود نهنگ نیز یک پستاندار میباشد این مشکل را چنین حلّ کرده است نهنگ در یک مرتبه نود درصد از حجم هوای تنفّسی را به بیرون میدهد.بهمین خاطر به مدّتهای طولانی نیاز به نفس کشیدن میکند.در ضمن در درون ماهیچه ها به نسبتهای فراوان میتواند اکسیژن ذخیره کند و نام این میوگلوبین میباشد.بکمک این سیستمها نهنگ گین بک تا ژرفای پانصد متری میتواند پایین برود و بدون نفس گرفتن تا چهل دقیقه میتواند شنا کند.سوراخ بینی نهنگ بر خلاف دیگر پستانداران برای اینکه بتواند براحتی نفس بگیرد در پُشتش تعبیه شده است

طرّاحی پشه ها

پشه را همیشه بعنوان یک حشره مُضر شناخته ایم،در حالیکه دوران رُشدش را در درون آب سپری می کند ولی وقتی که از آب بیرون می آید به همراه تمام عضوهای مورد نیاز بصورت یک طرّاحی برتر در می آید.

229

پشه ها با یک سیستمی که جای شکار خود را تثبیت میکند پرواز میکنند.با این وضعشان همانند یک جنگنده میباشند.حتّی در تاریکی برای اینکه شکار خود را بیابد سیستم مادون قرمز دارد.خون مکیدن پشه خودش یک شاهکار دیگر میباشد.نیش پشه از شش تیغه که همانند یک ارّه میباشد پوست بدن را سوراخ میکند.هنگام عمل سوراخ کردن یک مادّه مخصوص روی زخم ترشّح میکند و این مادّه سبب میشود تا آن قسمت بی حس شود و مانع از سفت شدن خون میگردد اگر یکی از اینها ناقص باشد پشه نمیتواند ادامه حیات داشته باشد. و این جاندار کوچک خود دلیل اینکه توسّط یک نیروی برتر آفریده شده میباشد.چنانچه در سوره بقره چنین اشاره شده است:ای انسانها به شما یک مثال زده شد،حال آنرا گوش کنید.به تمام چیزهایی که بغیر از خدا ستایش میکنید اگر در کنار هم جمع شوند حتّی یک مگس نیز نمیتوانند بوجود آورند.

پرنده درنده تیز بین

پرندگان درنده مسافتهای طولانی را براحتی میتوانند ببینند بهمین خاطر وقتی بشکار متمرکز میشوند براحتی میتوانند فاصله را معیّن کنند.در ضمن چشمان بزرگ دارای سلّولهای بینایی بیشتری میباشد و اینهم بمعنی تصویر بهتر میباشد.در چشم یک پرنده درنده بالغ بر یک ملیون سلّول بینایی میباشد.

230

تار عنکبوت

عنکبوتی بنام دنیوپس خلاّقیّت بخصوصی در زمینه شکار دارد.بر خلاف دیگر عنکبوتها بجای تار ثابت تاری بافته است که بر روی شکار خود می اندازد.بعد شکار خود را سفت وسخت می بندد.بقول معروف بسته بندی میکند.یک چنین تاری را با اینهمه طرّاحی و ساختار شیمیایی مکمّل چطور یک عنکبوت توانسته انجام دهد.اینکه تصادفاً یاد گرفته باشد و یا اینکه بگونه ای دیگر برای موجودی که حتّی عقل ندارد تنها میتوان پی بوجود یک نیروی برتر خالق بُرد.در تار عنکبوتها معجزه های خیلی مهم مخفی مانده است قُطر این تار که از یک هزاذم میلیمتر نیز کمتر میباشد از فولادی با این ضخامت پنج برابر مقاومتر میباشد.خصوصیت دیگر آن بسیار خفیف میباشد.تمام دنیا را اگر دور داده شود وزنش از 320 گرم بیشتر نمیشود ازطرفی انسان با تمام معلوماتش مقاومترین طناب را که طناب فولادی میباشد را توانسته تولید کند ولی طناب عنکبوت با چه دانش و معلوماتی توانسته چنین چیزی را بوجود آورد.

231

بدینوسیله این پرندگان درنده با هزاران کیلومتر فاصله از سطح زمین براحتی تمام احام روی زمین را تفکیک میکنند. چطور جنگندها هدف خود را مشخص میکنند این پرندگان نیز کوچکترین تغییر رنگ و حرکتی از چشمشان در نمی رود. چشمان عقاب هم دارای زاویهٔ ۳۰۰ میباشد و هم اینکه تصویری را بین ۶ تا ۸ برابر میتواند بزرگتر نماید. در ارتفاع ۴۵۰۰ متری مساحتی بین ۳۰ هزار هکتار را می تواند از نظر بگذراند. از ارتفاع ۱۵۰۰ متری خرگوشی که در میان بوته زارها استتار کرده است را براحتی تشخیص میدهد.ساختار چشمی فوق العادهٔ این پرنده, نشانگر اینست که یک طراحی مخصوص برای این پرنده در نظر گرفته شده است.

حیواناتی که بخواب زمستانی فرو میرود:

حیواناتی که بخواب زمستانی فرو میروند هر چند دمای بدنشان با دمای بیرون یکی شود حیاتشان را ادامه میدهند. چطور موفق بیک چنین چیزی میشوند؟ پستانداران خونگرم هستند و همانطوری که میدانیم دمای بدنشان ثابت میماند ترموستاتهای طبیعی باعث میشوند که دمای بدن ثابت بماند ولی پستانداران کوچک بعنوان مثال موش سنجابی دمای بدنش از ۴۰ درجه انگار که عیارش را عوض کرده باشند کمی بالاتر از درجه یخ زدن در زمستان میشود. متابولیزم بدن خیلی یواش کار میکند. حیوان خیلی یواش شروع به نفس کشیدن میکند و در حالت معمولی ضربان قلبشان که ۳۰۰ میباشد در دقیقه ای تا ۷ الی ۱۰ کاهش میابد. عکس العملهای بدن از کار میافتد و نوسانت الکتریکی مغز تا آنجایی که مشخُص نگردد کاهش میابد یکی از خطرهای بی حرکتی در هواهای خیلی سرد آسیب دیدن بافتهای بدن میباشد. ولی باز طبق دیگر خواص این حیوانات از چنین خطری دور نگاه داشته شده است. حیواناتی که بخواب زمستانی فرو میروند مایعات بدنشان از مواد شیمیایی مملو از مولکول تشکیل شده اند و همین مسئله باعث صدمه دیدن بافتها میشود.

ماهیان الکتیریسیته دار

مارماهی و دیگر ماهیان از این قبل برای دفاع از خود و یا اینکه شکار خود را خنثی کنند از برقی که بدنشان تولید میکنند استفاده میکنند در هر موجود زنده حتّی خود انسان نیز یک مقدار برق وجود دارد. ولی انسان این برق را نمی تواند تحت کنترل در آورد و یا از آن بنفع خود استفاده کند. ولی حیوانات مورد بحث بین ۵۰۰ _ ۶۰۰ ولت نوسانات برقی دارند و علیه دشمنانشان میتوانند استفاده کنند.

232

خودشان از این برق صدمه نمی بینند. برای دفاع از خود انرژی که در این راستا استفاده میکنند همانند شارژ یک باتری خالی میشود ولی بعداً مجدداً پر می شود. ماهیان این انرژی موجود در بدنهای کوچکشان را فقط برای دفاع از خود استفاده نمی کنند. بلکه برای جهت یابی در آبهای تاریک نیز استفاده میکنند.مثل سیتم سونار از این الکتریسیته استفاده میکنند.

نقشهٔ داهیانهٔ حیوانات : استتار

یکی دیگر از خصوصیات حیوانات برای بقای نسل استتار میباشد.

توضیح عکس ۲۳۲ : این حیوان همانند تیغهای یک شاخهٔ درخت می ماند در عکس سمت چپ یک هزارپا دقیقاً خود را بر روی برگ استتار کرده است. در عکس بالا سمت چپ یک مار همانند یک برگ استتار کرده است.

حیوانات به دو خاطر نیاز به مخفی شدن و استتار کردن میکنند. برای شکار و یا اینکه از حیوانات شکاری خود را مخفوظ نگاه دارند. بزرگترین خصوصیت استتار که از دیگر روشها مستثنی می سازد بی اندازه مهارت , هماهنگی و نیروی عقل میخواهد. روشهای استتار حیوانات بی اندازه حیرت آور میباشد.تشخیص یک حشره استتار کرده بر روی تنهٔ درخت و یا زیر یک برگ تقریباً امکان ناپذیر میباشد. این استتار مانع از مشخص شدن در برابر دشمنان مثل پرندگان می شود.

سیستم مخصوص یخ زدن

یک غورباقهٔ یخ زده یک ساختار زیستی معمولی میباشد. هیچ گونه علائم زندگی از خود نشان نمی دهد. ضربان قلب تنفُس و سیستم گردش خون بطور کامل متوقُف شده است. امّا همین غورباقه وقتی که یخ ها آب می شود انگار که از خواب بیدار شده باشد به زندگی معمولی خود بر می گردد. جانداری که به نقطهٔ یخ زدن رسیده باشد با ریسکهای مختلف می تواند مواجع شود ولی غورباقه با هیچ کدام از ریسکها مواجغ نمی باشد.

خصوصیت جامعی که در این وضعیت دارد اینست که به مقدار فراوان می تواند گلیکوز تولید کند. مانند یک بیمار مرض قند, قند خونش به معیارهای خیلی بالا میتواند برسد. بعضی وقتها این مقدار به ۵۵۰ میلیون بر لیتر می تواند برسد. (نرمهای معمولی برای غورباقه بین ۱ الی ۵ برای بدن انسان بین ۴ الی ۵ میلیمول لیتر می باشد.) این غلظت گلیکوز, در شرایط معمولی مشکلات فراوانی می تواند بوجود آورد.

در غورباغه های یخ زده همین گلیکوز مانع از این می شود که آب درون سلُولها بیرون برود و مانع از جمع و جور شدن سلُول می شود. سلُول غورباقه در برابر گلیکوز بسیار نفوذپذیر میباشد و در عین حال گلیکوز برای سلُولها یک حالت تغذیه ای دارد. خوب اینهمه گلیکوز در غورباقه یک دفعه چطور پدیدار شده است؟ پاسخش جالب میباشد: در بدن این موجود زنده در ارتباط با این مورد سیستم خیلی مخصوص وجود دارد. به محض اینکه پوست بدن شروع به یخ زدن میکند یک علامت به کبد میرود و کبد فوری گلیکژنز موجود در خود را تبدیل به گلیکوز میکند. هنوز پی به سرٌ این علائم نبرده اند. بعد از اوُلین علامتی که امد حدوداً ۵ دقیقه بعد مقدار قند خون بسرعت بالا میرود. یک چنین چیزی بر حسب تصادف نمی تواند بوجود آید.

آلباترسها

پرندگان مهاجر با استفاده از تکنیکهای مختلف پرواز مصرف انرژی خود را به حدٌ اقل می رسانند. بیک چنین استیلی فقط در آلباترسها می توان مشاهده کرد. ۹۲ % از عمرشان را بر روی دریاها سپری می کنند مجموع طول بالهایشان به ۳,۵ متر میرسد. بارزترین خصوصیت آلباترسها طرز پروازشان می باشد. بدون بال زدن مدُتها می توانند پرواز کنند. برای این منظور بالهایشان را ثابت نگه داشته و از باذ حدٌاکثر استفاده را می کنند. برای نگه داشتن بالهای به این طولانی نیاز به انرژی فراوان دارند.

امّا آلباترسها در یک چنین وضعیتی ساعتهی می توانند باقی بمانند. این از خصوصیات آناتومیکی این پرندگان می باشد که از بدو تولّد دارا می باشند. هنگام پرواز بالهای الباترس بلوکه می شود بهمین خاطر هیچگونه انرژی ماهیچه استفاده نمی شود.اینهم هنگام پرواز ایجاد سهولت می کند. این سیستم هنگام پرواز انرژی مورد نظر را نیز کاهش می دهد. بعنوان مثال آلباترسها با وزنهای ۱۰ کیلویی روزی ۱۰۰۰ کیلومتر طی می کند که از این مقدار فقط ۱ % وزن خود را از دست می دهد. این مقدار بسیار کم می باشد. انسانها با تقلید از این پرنده ها پلانورها را بوجود آورده اند.

سیستمهای مختلف بینایی

برای خیلی از جانداران آبی بینایی برای شکار, دفاع بسیار حاًمز اهمُیت میباشد. چه بسا بسیاری از جانداران آبی مطابق با شرایط موجود دارای سیستم بینایی می باشند. درون آب بعد از ۳۰ متر عمق مسافت دید کاهش می یابد. امّا جاندارانی که در این عمق زندگی می کنند چشمانشان مطابق با آن شرایط میباشد. بر خلاف موجوداتی که در خشکی زندگی می کنند جاندارانی که در آب زندگی می کنند دارای لنسهای مخصوص هستند. این چشمها برای دیدن فاصله های نزدیک مناسب میباشد. برای دیدن فاصله های دور این سیستم لنسی با ماهیچه ای که در درون آن قرار دارد بطرف داخل کشیده می شود. یکی دیگر از دلایلی که چشمان ماهی بصورت کره ای است بخاطر شکنندگی نور در درون آب میباشد.

چشم به همان تراکم موجود از مایعی تشکیل شده است که هنگام تشکیل نور ایجاد شکنندگی نمی کند. و همین عمل باعث می شود که ماهیان بر خلاف انسانها در درون آب خیلی واضح همه چیز را ببینند. برای جاندارانی همانند هشت پا در عمقهایی که زندگی می کند چون نور به اندازهً کافی نمی باشد دارای چشمان بزرگ می باشند. ماهیان چشم بزرگ در عمق ۳۰۰ متری نورهایی که منعکس میگردد بایستی مشاهده کند. مخصوصاً در برابر نور آبی که در درون آب کم نگ میباشد بایستی حساس باشد. بهمین خاطر در درون رتینا به مقدار فراوان سلُول حساس آبی رنگ وجود دارد. که اینهم نشانگر یک نیروی خلاق برتر می باشد.

مهاجرت مجبوری

در اقیانوس اطلس ماهیان آزاد برای تخم گذاری به زادگاههای خود بر می گردند. این موجودات بخش عظیمی از عمرشان را در دریاها سپری می کنند ولی برای تخم گذاری به آبهای شیرین بر می گردند. در اوایل تابستان که شروع به مسافرتشان می کنند رنگشان قرمز روشن میباشد. هنگام این مسافرت رنگشان تبدیل به سیاه می شود هنگام مهاجرت اوّل به ساحل نزدیک می شوند.

سعی میکنند تا به رودخانه ها برسند.بدون هیچ مانعی به زادگاه خود بر میگردند.اگر لازم باشد در خلاف جهت آب حرکت کرده از آبشارها بطرف بالا پریده ولی در نهایت به زادگاه خود بر میگردند.بهد از طی مسافتی بین 3500 الی 4000 ماهیان قزل آلای مادّه مملو از تخم میباشد و قزل آلای نر آماده باربری میباشد.مادّه ها بین 3 الی 5 هزار تخم میگذارند و نرها اینها را میپرورانند.هم در این مهاجرت و هم اینکه هنگام تخم گذاری این ماهیان خیلی آسیب میبینند بعد عمل تخم گذاری مادیان بی حال و از کار اُفتاده میشوند و دُمهایشان شروع به سیاه شدن میکند همین بلا سر نرها هم بوجود می آید و در یک آن تمام رودخانه پُر از لاشه های این ماهیان می شود.اینکه این ماهیان چطور شروع به این سفر می کنند،چطور از تخم بیرون آمده و چطور خودش را به دریا رسانده برای رسیدن به دریا از چه روشهایی استفاده کرده از سوالاتی است که هنوز پاسخی برای آن داده نشده است.مسلّماً تمام اینها نیرویی و اراده اط جُز پروردگار نمیباشد.

ماهی مرکّب

زیرپوست ماهی مرکّب یک طبقه کیسه ای پیگمنت که نامش کروموتومر میباشد وجود دارد.این پیگمنتها معمولاً زرد،قرمز،سیاه و قهوه ای میشوند.با یک علامت مغز تغییرات لازم طبق شرایط بوجود میاید.بدین طریق یک استتار بوجود می آید.

کُوالاها
روغنی که در درون برگ اُکالیپتوس وجود دارد در اصل برای خیلی از جانداران مُضرّ میباشد.این زهر در واقع عکس العمل و سیستم دفاعی درخت اُکالیپتوس در برابر دشمنان خود میباشد.ولی موجودی بنام کوالا وجود دارد که این سیستم را خُنثی میکند کوالاها در درخت اُکالیپتوس هم اسکان میکنند هم تغذیه میکنند و هم اینکه نیاز آبشان را برآورد می کنند.کوالاها هم مثل دیگر حیوانات سلولوزی که در درختان وجود دارد را نمیتواند حزم کند.در این مورد وابسته به میکروأرگانیزمها هستند.بیشترین جاژی که این میکروأرگانیزمها مشاهده میگردد بین اتّصال روده کوچک به روده بزرگ میباشد. این بخش از موجود زنده بسیار جالب کار میکنند زیرا باعث میشود که سیستم حزمی یواش کار کند و سلولوزها توسّط میکروبها تجزیه شود و توسّط همین عمل برگهای اُکالیپتوس بدون اینکه ضرری به کوالاها برساند مصرف میشود.

239

طرّاحی پر پرندگان
در وحله اوّل که به پر پرندگان نگاهی میشود انگار ساختار ساده ای دارند.امّا وقتی با دقّت بررسی میکنیم میبینیم که خیلی سبک،نفوذناپذیر،بسیار مستحکم و دارای ساختار پیچیده میباشد.پرندگان برای اینکه بتوانند براحتی پرواز کنند میبایستی خفیف باشند.پرها هم مطابق با این نیاز از پروتئینهای کراتین تشکیل میشود در یک شاخه از پر در طرفین شاخه ها رگها وجود دارد که در هر رگ به تعداد 400 قلاّب کوچک وجود دارد.که در هر کدام از این قُلابها دو تا قُلاّب کوچک دیگر که در مجموع 800 عدد میشود وجود دارد که باربول نامگذاری میشود.بازخود این باربولها از 20 قُلاّب دیگر شکل میگیرد.این قُلابها همانند تاروپود یک پارچه پر را یکجا نگه میدارد.در یک پر نزدیک 300 ملیون دانه قُلاب وجود دارد.در یک پرنده مجموع این قُلابها بالغ بر 700 ملیارد میباشد.اینکه پر پرنده با این قُلابها و گره ها محکم بهم بسته شده اند دلیل مهمّی دارد.پرها بر روی پرنده در هیچ یک از حرکات و مانورها نبایستی جدا گردد.این مکانیزم طوری است که در هیچ شرایطی مانع از ریختن این پرها نمی شود.پرهای بدن و یا بال و دُم پرنده یکی نمیباشند.پرهای دُم یک حالت سُکّان و نگهدارنده دارد ولی پرهای بال حالت بالا برنده و مخصوص خود را دارد.

240

مهارت و هُنر شکار در حالت بدون حرکت
گیاه ساندو آفریقای جنوبی با پُرزهای چسبناکش حشرات را به تله می اندازد.این گیاه برگهایش با پُرزهای دراز قرمز مملو میباشد.در نوک این پُرزها مایعی ترشّح میشود که بویش حشرات را بخود جذب میکند.خصوصیت دیگری که این مایع دارد بسیار چسبناک میباشد.وقتی حشره ای روی این برگها مینشیند برگ بر رویش بسته میشود و پروتئین لازم را از حشره تامین میکند.مسلّماً یک چنین گیاهی که سرجای خود ثابت میباشد با یک طرّاحی و هنر فوق العاده مجهّز شده است و این دلیل آشکار از یک طرّاحی مخصوص میباشد.اینکه خود این گیاه بتواند بطور آگاهانه و با اراده خود و یا اینکه کُلاً بر حسب تصادف یک چنین طرز شکاری را بوجود آورده باشد غیر ممکن میباشد.پس بهمین خاطر ندیدن مهارت و هنری که پروردگار بهش داده است امکان ندارد.

موجودی که بر روی آب میتواند راه برود:باسیلیک
خیلی بندرت حیوانات بر روی آب میتوانند راه بروند.از نوعهای نادر که بر روی آب میتواند حرکت کند جانداری با نام باسیلیک که در آمریکای مرکزی زندگی می کند میباشد.در کنار انگشتان پای عقب این حیوان دریچه هایی وجود دارد که وقتی بر روی آب میزند باعث حرکت میشود ولی همین دریچه ها بر روی خُشکی جمع میشود.موقع خطر با باز شدن این دریچه ها بسرعت بر روی آب میتوانند حرکت کند اینهم بطور آشکار نشانگر یک طرّاحی آگاهانه میباشد.

241

عمل فوتوسنتز

بر روی کُره زمین اینکه یکجای قابل زیست میتوان شمرد مهمترین سهم متعلّق به گیاهان میباشد.گیاهان هوایی که ما انسانها تنفّس میکنیم را تمیز میکنند،سیّاره ای که در آن زندگی میکنیم را دمایش را متعادل نگه میدارند و تعادل گازهای موجود در اتمسفر را برقرار میسازد.هوایی را که استنشاق میکنیم توسّط گیاهان تولید میشود.بخش عمده موادّ غذایی ما را نیز گیاهان تشکیل میدهند.سلّول گیاهان متفاوت از سلّول حیوانات و انسانها مستقیماً انرژی خورشید را استفاده می کنند.انرژی خورشید را تبدیل به انرژی شیمیایی میکند و از راههای مخصوص مواد را ذخیره میکند.

242

تمام این اعمال عمل فوتوسنتز میباشد.در واقع تمام این اعمال توسّط سلّول انجام نمیگیرد فقط در بخشی از سلّول بنام کلوروپلاست که رنگ سبز را به گیاهان میدهد انجام میگیرد.فقط همین بخشهای میکروسکوپی یگانه جزءهایی هستند که انرژی خورشید را میتوانند در درون خود ذخیره نمایند.کلوروپلاستها مقدار موادّی که در روی کُره زمین تولید میکنند در سال چیزی حدود 200 ملیارد تُن میشود.این برای تمام موجودات حاکم بر روی زمین نقش حیاتی دارد.تولید گیاهان بعد یک عمل شیمیایی پیچیده بوجود می آید هزاران پیگمنت«کلروفیل»موجود در کلروپلاست با واکنشی که در برابر نور از خود نشان میدهند در مدّت یک هزارم ثانیه یک مُدّت زمان باور نکردنی بوجود می آید.بهمین خاطر خیلی از اتّفاقات موجود در درون کلوروفیل قابل مشاهده نمیباشد.

243

همانطوریکه میدانیم تبدیل انرژی خورشید به انرژی شیمیایی و یا الکتریکی کاری است که اخیراً توسّط تکنولوژی جدید انجام گرفته است.بهمین خاطر برای این منظور از تکنولوژی پیشرفته استفاده میشود.ولی سلّولهای گیاهان که بچشم قابل مشاهده نمیباشند این اعمال را از ملیونها سال پیش انجام میداده اند.این سیستم مکمّل و عالی یکبار دیگر آفرینش را جلوی چشمان ما می آورد.فوتوسنتز بی اندازه سیستم پیچیده میباشد که آگاهانه طرّاحی شده و مکانیزمی است که خداوند خلق کرده است.برای اینکه یک چنین سیستمی بتواند کار کند در درون برگها در یک مساحت میکروسکوپی کارخانه های بی نظیر جاسازی شده است.این طرّاحی بی نظیر یکی از بی شمارتریی دلایلی است که نشانگر اینکه تمام جانداران توسّط الله خلق شده است میباشد.

توضیح عکس 243:در کارخانه های میکروسکوپیک گیاهان واکنشهای مُعجزه آور بوقوع میپیوندد،انرژی که توسّط خورشید می آید توسّط گیاهان فوتوسنتز میگردد.این تولید انرژی که حیوانات و انسانها مورد نیازشان میباشد برآورد میشود.بخشی که اکنون مورد مطالعه قرار خواهید داد یکی از اسرار مهم حیات را در بر دارد.دید مادّه گرای شما را در کُلّ عوض خواهد کرد بهمین خاطر این موضوع را با دقّت هرچه تمامتر میبایستی بخوانید.چیزهایی که در این بخش خواهید خواند فقط یک بُعد نگرش و یا یک فلسفه آنچنانی نمیباشد بلکه حقیقتی است که علم امروزی قبول کرده و توسّط همه چه دین مورد قبولشان باشد یا نه قبول خواهند کرد.

شخصی که واقعاً عقل و وُجدان داشته باشد متوجّه خواهد شد که همه چیز چه جاندار چه غیرجاندار خلق شده است.ولی خوب تمام اینها توسّط چه کسی خلق شده است؟مسلّماً آفرینش خود را در هر جای هستی نشان میدهد امّا مشتقّ خود نمیتواند باشد.بعنوان مثال یک حشره خودبخود بوجود نیامده است.منظومه شمسی گیاهان انسانها باکتریها گلوبینها،پروانه ها خودشان را خلق نکرده اند.در بخشهای قبلی نیز اینکه تصادفی نمیتوانند بوجود آیند را نیز بحث کردیم.پس بچنین نتیجه ای میرسیم:هر چیزی را که مشاهده میکنیم خلق شده است...امّا هیچکدام از چیزهایی که بچشم مشاهده میگردد آفریننده نیستند.پس آفریننده یک نیروی برتر و متفاوت از آنچیزی است که بتوان توسّط چشم مشاهده کرد.نیرویی است که خودش دیده نمیشود امّا در تمام چیزهایی که خلق کرده است به آثارش میتوان پی بُرد.نقطه انحراف کسانی که موجودیّت خدا را نمیشناسند همین نقطه میباشد.این افراد کسانی هستند که به یقین تا وقتی که خداوند را بچشم نبینند خودشان را شرطبندی کرده اند.در یک چنین وضعیّتی این چنین افراد سعی در مخفی کردن تمام دلایل آفرینش هستند و مجبوراً اینکه موجودات خلق نشدند را ادّعا می کنند.برای انجام چنین کاری دروغ می گویند.تئوری تکامل همانطوری که در صفحات قبل بررسی کردیم بارزترین مثال از دروغها و حرکتهای ظعیفی است که می توان نشان داد.بخش مهمّی از مردم راچنین افرادی تشکیل می دهند که این افراد آفرینش را انکار نمی کنند ولی اینکه خداوند کجا میباشداعتقاد به خُرافهای گوناگون دارند.یک خیلی خداوند را در آسمان می پندارند.بنا به ذهنیّت آنها خداوند خیلی دور دورها پُشت یک سیّاره مخفی شده است و ندرتاً به اُمور دنیا رسیدگی می کند.و یا اینکه اصلاً رسیدگی نمی کند و انسانها خودشان را مشخّص می کنند.

کسانی هم از طریق قُرآن اینکه خُداوند در هر جا وجود دارد را دقیقاً متوجّه نشده اند.باز طبق نظر این گروه بنا به خُرافه ها خداوند را بشکل موج رادیویی و یا بشکل یک گاز میپندارند.در حالیکه تمام چیزهایی که در این مورد بحث کردیم ناشی از یک پیش قضاوتی میباشد این پیش قضاوتی چه میباشد؟این پیش قضاوتی ناشی از موجودیّت مادّه و خصوصیت آن ناشی میگردد.خودمان را آنچنان بوجود مادّه شرطبندی کرده ایم که آیا واقعاً وجود دارد یا اینکه فقط یک تصویر می باشد اصلاً فکر نمی کنیم در حالیکه علم نوین در این مورد با فرو ریختن پیش قضاوتی و به میان گذاشتن حقایق آنچه که در قرآن نیز به آن اشاره شده است را در صفحات آینده توضیح خواهیم داد.

تشکیل شدن هستی از موجهای الکتریکی

تمام اطّلاعاتی که ما از این دنیا کسب می کنیم توسّط پنج حسّ لامسه دیافت می کنیم.یعنی در کُلّ ما دنیایی که در آن می بینیم،میشنویم،می بوییم،حسّ می کنیم را درک می کنیم و چون این از بدو تولّد چنین بوده شاید اینکه نوع دیگر از حسّ کردن وجود داشته باشد را اصلاً فکر نمی کنیم.در حالیکه امروزه با تحقیقاتی که در برنامه های علمی انجام می گیرد یک فهم کاملاً متفاوت را به میان می آورد که با تمام آن چیزهایی که حسّ لامسه به ما تا کنون نشان داده کاملاً متفاوت و شکّ برانگیز میباشد.منشا یک چنین فهمی جدید این میباشد:آنچه که ما بعنوان دنیای بیرونی درک می کنیم،تاثیری است که موجهای الکتریکی

در مغز ما ایجاد می کند.قرمز بودن سیب،محکم بودن چوب،پدر
مادر،خانواده،اموال،خانه، شغل و حتّی سطرهای این کتاب فقط و فقط شامل از موجهای الکتریکی که در مغز بوجود می آید میباشد.فردریک وستر نقطه ای که علم در این مورد رسیده است را چنطن بیان می کند:
توضیح عکس 247:هنگامی که نور و حرارت یک آتش را حسّ میکنیم نیز درون مغزمان تاریک و دمایش ثابت میباشد.
هنگامی که دسته ای از نور به رتینای چشم بطور معکوس منعکس می گردد.در این قسمت بعد از اینکه بشکل امواج الکتریکی درآمد به قسمت عقب مغز بخش بینایی منتقل می شود.یعنی تمام این زرق و برق دنیا را در بخشی کوچک از مغز که نور اصلاً به آنجا نمی رسد درک می شود.

248

بعضی از متفکّرین،اینکه انسان محصول یک خیال می باشد،در واقع تمام چیزهایی که زندگی میشود موقّتی و فریب دهنده میباشد.این هستی یک سایه می باشد و کلامهایی از این قبیل امروزه تقریباً توسّط علم اثبات شده است.فیلسوف معروف بنام جُرج برکلی این حقیقت شگفت آور را چنین توضیح میدهد:هنگامی که می بینیم و درک می کنیم در واقع انعکاس حسّی است که از تماس پی به موجودیّت مادّه ها می بریم.در واقع این درک افکاری است که در ذهن ما وجود دارد.پس آنچه که ما از مادّه ها درک می کنیم چیزی جز تفکّرات ذهنی نمیباشد و این تفکّرات جایی غیر از مغز ما ندارد... پس اگر تمام این افکار در درون ذهن ماقرار دارد پس وقتی که هستی و دیگر مادّه ها را خارج از ذهن در نظر بگیریم به گمان می اُفتیم...پس تمام این چیزهایی که دورتادور در اطراف ما قرار دارند خارج از ذهن ما جایگاه مادّی ندارند.برای اینکه موضوع را بهتر تشریح کنیم ابتدا بایستی حواسّ پنج گانه که ارتباط با دنیای بیرونی برقرار می کند را بررسی کنیم.

چطور می بینیم،می شنویم،درک می کنیم؟

عمل بینایی بصورت مراحل مختلف انجام می گیرد.هنگام بینایی از هر جسمی که دسته ای از نور(فوتونها)به چشم می رسد ابتدا با شکسته شدن دسته نور از عدسی عبور کرده و بشکل معکوس بر روی رتینا منعکس می شود.در اینجا سلّولهای بینایی این دسته نور را بشکل امواج الکتریکی در آورده و سپس توسّط اعصاب بینایی به بخش عقب مغز که بخش کوچکی را تشکیل می دهد منتقل می سازد بعد یک سری عملیات بشکل تصویر درک می شود.بهمین خاطر وقتیکه می گوییم داریم می بینیم در واقع یک تاثیر و یا واکنشی است که در مغز ما بوجود می آید.در تمام طول عمر انسان تمام آن چیزهایی را که مشاهده می کند در بخشی کوچک به اندازه چند سانتیمتر مکعب درک می کند و اینراهم اصلاً نباید فراموش کرد که مغز انسان کاملاً در تاریکی میباشد و بهیچ عنوان جای نفوذ نور نمی باشد.

249

حال این وضعیّت جالب را با مثالی تشریح کنیم.در مقابلمان شمعی را در نظر داشته باشیم.می تئانیم ساعتها در مقابلش به نظاره بنشینیم امّا در این مدّت مغز ما اصلاً با نور این شمع مخاطب نخواهد بود.زمانیکه نور شمع را نظاره می کنیم نیز درون مغزمان تاریک می باشد.در درون مغز تاریکمان یک دنیای پُر از زرق و برق و رنگارنگ را

مشاهده می کنیم.شخصی بنام ر.ل.گرگوری این حالت طبیعی از نظر ما را چنین توضیح می دهد:آنقدر به عمل بینایی عادت کرده ایم که سوالاتی که بایستی از خودمان بکنیم نیاز بیک نیروی خارقالعادّه تخیّل دارد.اینرا دقّت کنید تصاویری بشکل معکوس بر روی چشم منعکس میَود و ما این تصاویر را بشکل درست می بینیم و این کلاً معجزه میباشد همین وضعیّت برای دیگر حواسّ نیز مورد قبول میباشد.

250

صدا،لمس کردن،چشایی و بویایی همه بشکل یک موج الکتریکی به مغز انتقال می یابد و در قسمتهای مخصوص مغز تفکیک می شود.عمل شنوایی نیز چنین میباشد.گوش بیرونی،صدای اطراف را جمع کرده و به گوش میانی منتقل میسازد.گوش میانی با تقویت موج صدا به گوش داخلی منتقل می سازد گوش داخلی هم این امواجصدا را بشکل امواج الکتریکی درآورده و به مغز منتقل میسازد.مثل عمل بینایی به بخش مخصوص مغز این امواج الکتریکی منتقل می شود و چطور درون مغز تاریک می باشد به همان اندازه نیز بی صدا میباشد.بهمین خاطر محیط بیرون هر چقدر پُرصدا باشد درون مغز به همان اندازه بی صدا میباشد.امّا با تمام این احوال واضح ترین صداها در مغز فهمیده می شود.آنقدر واضح میباشد که گوش یک انسان سالم بدون هیچگونه اختشاش و پارازیتی همه چیز را می شنود.در درون مغزمان که صدا را عبور نمی دهد انگار یک اُرکست سنفونی ترتیب داده شده است.در یک محدوده فرکانسی تمام صداها را می توانیم بشنویم.امّا اگر در همان لحظه با یک دستگاه حسّاس درون مغز سنجیده شود هیچ صدایی را تثبیت نخواهد کرد.تشکیل شدن حسّ بویایی ما نیز چنین عمل می کند:بوهایی چون وانیل،گُل رز و از این قبیل چیزهایی که مولکولهای فرّار دارند وقتیکه به منطقه بینی می رسند در بخشی بنام اپتلیوم که دارای موهای گیرنده هستند می رسد و در این گیرنده ها به واکنش می روند.این واکنش به شکل امواج الکتریکی به مغزمان منتقل می شود و ما بصورت بو درک می کنیم.در نتیجه تمام بوهایی که ما احساس می کنیم چیزی غیراز یک واکنش الکتریکی که به مغز منتقل می شود نمیباشد.تمام بوها چه بد چه خوب همه در مغز درک می شود.ولی مولکولهای بو هیچ زمانی به مغز نمیرسد.مثل بینایی و صدا فقط بشکل امواج الکتریکی به مغز می رسد.بالاخره تمام این چیزها که توسّط حواسّ پنج گانه احساس می شود چیزی جز محرّکهای الکتریکی نمیباشد.مشابه همین،در قسمت جلوی زبان چهار گیرنده متفاوت شیمیایی وجود دارد.اینها بخش شور،شیرین،تُرش و تُند به چهار قسمت تقسیم می شود.گیرنده های چشایی بعد یک سری عملیّات شیمیایی اینرا بشکل امواج الکتریکی در می آورد و به مغز انتقال می دهد.این امواج در مغز بشکل چشایی احساس میشود.

251

بعنوان مثال اگر اعصاب چشایی به نحوی اتّصالش قطع شود در همان لحظه امکان اینکه چیزی را بچشید از بین خواهد رفت.در این نقطه یک حقیقت دیگر برملا میشود و آن اینست که طعمی که ما احساس می کنیم و یا چیزی را که میشنویم با شخص دیگری که این طعم را احساس می کند و یا می شنود مطلقاً نمی توانیم بگوییم که یکی میباشد.در ارتباط با این حقیقت لینکولن بارنت چنین می گوید:هیچ کسی چیزی را که مشاهده می کند با شخص دیگر که همان چیز را مشاهده میکند اینکه یکی میباشد نمیداند.در مورد حسّ لامسه نیز وضع از این متفاوتتر نمی باشد.وقتی جسمی را لمس می کنیم اعصاب

زیرپوستی لامسه این علایم را به مغز منتقل می کنند.حسّ لمس کردن در مغزمان انجام می کیرد.بر خلاف آنچه که فکر می کنیم در نوک انگشتان لمس می شود بالعکس این احساس در مغزمان انجام میگیرد.ماها علائمی که از موادّ مختلف بشکل محرّکهای الکتریکی به مغزمان میرسد سفتی،نرمی،گرما و سرما را می فهمیم.حتّی برای تشخیص یک جسم از تمام این حواسّ استفاده میکنیم.در برابراین حقیقت ب.راسل.ول.وینگینشتن متفکّرین فیلسوف افکار خود را چنین بیان میکنند:اینکه واقعاً یک لیمو وجود دارد یا نه و اینکه مدّت باروری و رسیدگی آن تحت چه مراحلی انجام گرفته نمی شه سوال کرد و یا مورد بررسی قرار دارد.لیمو فقط توسّط زبان چشیده ،توسّط بینی بوییده و توسّط چشم مشاهده و رنگش تشخیص می شود و اینها توسّط علم مورد بررسی قرار می گیرد امّا علم دنیای مادّی را نمی تواند محاکمه کند.یعنی رسیدن به دنیای مادّی امکان ناپذیر میباشد.مخاطب بودن با تمام اجسام در واقع شامل از مجموع تمام حواسّ مثل بینایی،شنوایی،لمس کردن و غیره میباشد.یعنی در طول عمر یک انسان مغز با اصل اجسام نه بلکه با کُپی های آنها مخاطب میشود.ماهم با حقیقت پنداشتن این کُپی ها به گمان می اُفتیم.

شکل گرفتن دنیای بیرون در درون مغزمان

تا کنون تمام چیزهایی را که مورد بحث قرار دادیم بدون شکّ ما را بیک نتیجه میرساند:آنچه را که مشاهده می کنیم حس می کنیم و یا مفهومهایی مثل مادّه،دنیا،هستی همه شامل سیگنالهای الکتریکی است که در مغزمان بوجود می آید.بعنوان مثال شخصی که سیب می خورد با درکش در مغزش مخاطب میباشد با خود سیب نه اگر عصب بینایی را قطع کنید تصویر سیب در یک آن از بین خواهد رفت.زیرا سیبچیزی جز محصول یک سری علائم الکتریکی که در مغز تعبیر می شود نمی باشد.مسئله ای دیگر که بایستی بر روی آن فکر کرد مسئله فاصله میباشد.فاصله بعنوان مثال فاصله شما از این کتاب،فقط شامل از حسّی است که در درون مغز شما ایجاد میشود.یک انسان در واقع تمام چیزهایی را که دور از خود می بیند در واقع درون مغزش میباشد.بعنوان مثال وقتی انسان به آسمان نگاه میکند ستاره ها را مشاهده می کند و فکر می کند که ملِیونها سال نوری از ما دور میباشند.در حالیکه ستاره ها در درون اومرکز بینایی مغزش قرار دارد.حتّی خود همین اتاقی که شما در آن قرار دارید در واقع اتاق در درون شما میباشد.دیدن بدن خود باعث میشود که فکر کنید در اتاق قرار دارید.امّا فراموش نکنید که بدن شما نیز تصویری است که در مغزتان بوجود می آید.در تمام دیگر ادراک مانیز همین وضعیّت برقرار میباشد.به فرض وقتی صدای تلویزیون را از اتاق بقل می شنوید در واقع با صذایی که در درون مغزتان است مخاطب هستید.نه اینکه یک اتاقی وجود دارد و یا اینکه نمیتوانید وجود تلویزیون را به اثبات برسانید تمام این اصوات در جایی به بزرگی چند سانتیمتر مکعّب در بخش شنوایی مغز درک میشود.در این بخش مغز اینکه صدا از چه جهتی می آید چنین مفهومی وجود ندارد.جهتی که صدا بیایدوجود ندارد.بوهایی هم که به مشام میرسد چنین میباشد هیچکدام از فاصله دور بشما نمی رسد.واکنشهایی که در مرکز بویایی انجام می گیرد در واقع بوی اجسام بیرون میپنداریم.چطور یک تصویر گل رز را در قسمت بینایی

مغز درک می کنیم بوی این گُل رز را نیز در مغزمان درک می کنیم ولی در بیرون نمیتوانیم بگوییم که حقیقتاً چنین چیزی وجود دارد یا نه
توضیح عکس 253:در محیط تاریک مغزمان با یک دنیای زرق و برق روبرو می شویم همانند اینکه از یک اتاق تاریک به یک محیط رنگارنگ نگاه می کنیم.
زیرا تمام آن چیزهایی که درک می کنیم چیزی به غیراز علائم الکتریکی نمیباشد.
توضیح عکس 254:در طول عمرتان هر تصویری را که مشاهده می کنید در قسمت عقب مغز رویت می شود و این بخش بینایی فقط و فقط به بزرگی چند سانتیمتر مکعب میباشد.یک اتاق کوچک و تصویر یک منظره بزرگ همه در یکجا جمع میشود پس آنچه که ما مشاهده می کنیم فقط آنچیزی است که مغز ما درک می کند.

254

مغز ما در تمام طول عمر این علائم را مورد بررسی قرار میدهد.ماهم تمام اینها را اصل مادّه ها در بیرون پنداشته و یک عمر چنین زندگی می کنیم به گمان می افتیم زیرا هیچوقت از طریق حسّیاتمان به خود مادّه دسترسی پیدا نمی کنیم و باز در ارتباط با دنیای بیرون تمام این علائم توسّط مغز ما تفسیر می شود.بعنوان مثال حسّ شنوایی را مدّ نظر داشته باشیم.تمام آن اصواتی را که از طریق گوشمان می شنویم و تبدیل به سنفونی می کنیم در واقع مغز ما میباشد.یعنی موزیک ادراکی است که مغز ما بوجود می آورد.در دنیای بیرونی رنگ وجود ندارد.نه سیب قرمز،نه آسمان آبی و نه درختان سبز میباشد.آنها همه آنطور که ما درک می کنیم میباشد،دنیای بیرون تماماً آنطور که درک می کنیم میباشد.

255

چه بسا کوچکترین عارضه در چشم باعث کوری رنگ میشود.برخی از انسانها بجای آبی سبز،بجای قرمز آبی و برخی دیگر به رنگهای مختلف مشاهده می کنند.بعد از این نقطه رنگی بودن و یا نبودن اجسام مهم نمی باشد.متفکّر معروف بنام بارکلی این حقیقت را چنین بیان می کند.از ابتدا رنگها و بوها اینکه حقیقتاً وجود دارد پنداشته شد و بعداً یک چنین افکاری مردود شد و مشاهده گردید که اینها توسّط حواسّ ما هستند.در نتیجه ما اجسام را بخاطر اینکه رنگی باشند و یا اینکه در بیرون یک حالت مادّی داشته باشند رنگی نمی بینیم.زیرا تمام خصوصیاتی که به اجسام میدهیم در دنیای بیرون نیستند بلکه داخل ما قرار دارند.پس حال در دنیای بیرون چه چیزی باقی می ماند؟
پدیده های فیزیک مُدرن دنیای مادّی را مجموع این حواس و ادراکات می شمارد.در جلد مجلّه نیو ساینتیست چاپ 99 این سوال نوشته است فراتر از حقیقت :آیا هستی رقصی از علم میباشد و آیا مادّه فقط یک سراب میباشد؟در مجلّه نیو ساینتیست چاپ 2002 با تیتر«تهی هستی»چنین نوشته شده است:یک مجلّه را در دستتان می گیرید احساس سفتی دست می دهد در طبیعت انگار یک حالت مستقل دارد چیزهای دیگر مثل فنجان،قهوه کامپیوتر و غیره همه انگار وجود دارند ولی در واقع چیزی جز سحر نمیباشد.

آیا وجود دنیای بیرونی الزم میباشد؟

تا کنون همه اش از یک دنیای بیرونی و از یک دنیای درونی که در مغزمان وجود دارد بحث کردیم امّا چون هیچوقت به دنیای اصلی دسترسی نداریم پس چطور به حقّانیّت آن میتوانیم پی ببریم؟البتّه که نمیتوانیم پی ببریم.بالعکس تمام آن چیزهایی که درک می کنیم

چون مجموع تمام درکها از اجسام و مادّه ها می باشد تنها دنیایی که ما میتوانیم درک کنیم دنیای درکیات می باشد.تنها دنیایی است که در درون ذهن ما شکل می گیرد رسم می گردد صدا برداری رنگبندی میشود بطور خلاصه دنیایی است که در ذهن ما بوجود می آید و تنها دنیایی است که ما میتوانیم مطمئن شویم.آنچه که در درون مغزمان ترسیم می کنیم اصلاً نمیتوانیم بگوییم که حقیقتاً وجود دارد یا خیر.این درکیات از یک منشا مصنوعی نیز میتواند الهام بگیرد.اینرا با یک چنین مثالی در ذهنتان مجسّم سازید:بالفرض مغزتان را از جمجمه خارج کرده و در درون یک فانوس شیشه ای پراز آب قرار میدهیم و باز در کنار این کامپیوتری که هر نوع موج الکتریکی میتواند تولید کند قرار میدهیم و در این کامپیوتر امواج و تصاویر مختلف را بوجود آوریم و ضبط کنیم.سیمهای الکتریکی این کامپیوتر را به بخشهای مرتبط مغز وصل نماییم و علائم ضبط شده را به مغزتان انتقال دهیم.مغز وقتی که این علائم را دریافت کرد مغز مطابق با این علائم جای مورد نظر را مشاهدهخواهد کرد.فیلسوف معروف برتراند راسل در این خصوص چنین می گوید:هنگامی که با انگشتانمان بر روی میز فشار میدهیم در نوک انگشتان بر روی الکترون و پروتونها یک تاثیر الکتریکی میباشد.

257

طبق فیزیک نوین از نزدیکی الکترون و پروتونهای میز تشکیل شده است.اگر تاثیر بر نوک انگشتان به طریق دیگر انجام میگرفت.با اینکه اگر میز وجود نمیداشت باز همین احساس بهمان دست می یافت.ادراک و فهمی که هیچگونه مخاطب مادّه ای ندارند براحتی ما را فریب می داد.در حالیکه این حقیقت را مداوم در خوابمان میبینیم.فرق اساسی میان دنیای حقیقی و خواب وجود ندارد هردو در ذهن وجود دارد.

چه کسی درک می کند؟

تا کنون آنچیزی که بعنوان دنیای بیرونی می شناسیم شکّی وجود ندارد که در مغزمان پدیدار می شود.

258

امّا این سوال اصلی اینجا پدیدار می شود:اگر تمام ماتریالهایی که ما می شناسیم چیزی جُز درک و احساس نباشد آنوقت مغز ما چه میباشد؟مغز ما نیز همانند دیگر عضوهای بدن اگر جُزئی از دنیای مادّی باشد،آن نیز همانند دیگر مادّه ها بایستی شامل از احساس و درک باشد.مثالی در ارتباط با خواب این موضوع را روشنتر میسازد.حال مطابق با آنچیزی که تاکنون بحث شد فرض کنیم که مغز ما خواب میبیند.در خواب یک بدن خیالی خواهیم داشت.یک دست خیالی،یک پیکر خیالی،یک چشم خیالی و یک مغز خیالی.هنگام خواب ما را کجا می بینید؟چنین سوالی از ما شود در جواب در مغزمان خواهیم گفت.امّا در این میان یک مغز حقیقتی وجود ندارد.فقط یک پیکر خیالی،یک جمجمه خیالی و یک مغز خیالی وجود دارد.اراده ای که در خواب شما را می بیند مغز خیالی شما نمی باشد بلکه چیزی فراتر از آن میباشد.محیط خواب و محیط حقیقتی اینکه هر دو از نظر فیزیکی تفاوتی با یکدیگر ندارند را میدانیم.بهمین خاطر اگر مجدداً از ما سوال شود که در کجا مشاهده می کنی همانند مثال بالا گفتن اینکه در درون مغز مفهومی نخواهد داشت.در هر دو وضعیّت اراده ای که می بینید و درک می کند،تکّه ای گوشت بنام مغز نمی باشد.وقتی مغز را آنالیز می کنیم همانند دیگر جانداران مجموعه ای از پروتئینها،مولکولهای چربی و

غیره میباشد و هیچ تفاوتی از سایر مغزها ندارد.یعنی چیزی را که ما بعنوان مغز معرّفی می کنیم آن تصاویری را که مشاهده می کند تفسیرش و بطور خلاصه چیزی را که من بگوید وجود ندارد.گرگوری در ارتباط با درک تصاویر در مغز و تفسیر آنها اشتباهاتی که مردم می اُفتند را چنین توضیح میدهد:میتوان گفت تمایلی در ارتباط با اینکه چشمها در درون مغز تصاویری ترسیم می کنند وجود دارد،فقط باید از این اجتناب کرد.زیرا برای مشاهده تصویری که در مغز بوجود می آید نیاز بیک چشم دیگر و همچنینچشمان دیگر میباشد و این غیر ممکن میباشد.بُن بستی که ماتریالیستها(چیزی جز موجودیّت مادّه را قبول ندارند)روبرو هستند این نقطه اساسی میباشد:آن چشم داخلی که میبیند و آنچه که می بیند تفسیر می کند متعلّق به چه کسی میباشد؟

کارل پریبلام در دنیای علم و فلسفه،این گرایش را که چه کسی تمام اینها را احساس می کند تکیّه کرده است:از زمان یونانیان فیلسوفها « شبه درون دستگاه»،« انسان کوچک درون انسان کوچک» مدام بر روی اینها اندیشیده اند من،موجودیتی که مغز را بکار میگیرد کجا میباشد؟چه کسی دانستن را به حقیقت می داند؟همانطوریکه عزیز فرانچیس آسیسی می گوید:ما دنبال اینکه چه چیزی نگاه می کند هستیم.حال به این بیندیشید:کتابی که در دستتان وجود دارد،اتاقی که در آن نشسته اید و خلاصه تمام تصاویری که در جلو چشمان شما وجود دارد در درون مغزتان درک میشود.ولی آیا این تصاویر را اتمها مشاهده میکنند.در ضمن کر و کور و بشکل ناآگاهانه... چرا برخی از اتمها این خصوصیّت را کسب کرده اند و برخی دیگر کسب نکرده اند؟آیا تمام اینها ناشی از واکنشهای میان اتمها میباشد؟وقتی بطور جدّی بر روی این سوالها بیندیشیم خواهیم دید که دنبال اراده گشتن در میان اتمها بی معنی میباشد.آشکار است که موجودی که می بیند،میشنود،احساس میکند موجودی فراتر از تمام اینها میباشد.این موجودیّت نه زنده میباشد و نه مادّه و نه تصویر میباشد این موجودیّت با استفاده از تصویر بدن با چیزهایی که در مقابلش قرار می گیرد مخاطب میباشد.این موجودیّت روح میباشد.آنچه که تمام ادراکات را دنیای مادّی می نامیم،خیالی است که از طرف یک روح تعقیب می شود چطور موقع خواب رویایی که میبینیم در آن خودمان را و یا دنیا را می بینیم ولی حقیقتی ندارد،هستی که ما در آن زندگی می کنیم و بدنی که ما صاحب میباشیم نیز در حقیقت وجود ندارد.آنچه که حقیقت دارد روح میباشد.مادّه فقط عبارت از چیزی است که روح درک می کند.موجودات زنده و عاقل که این سطرها را نوشته و می خوانند،مجموعه ای از اتم و مولکولها که میان آنها واکنشهای شیمیایی وجود دارد نطست بلکه روح می باشد.

حقیقت مطلق موجودیّت

تمام این حقایق،ما را با یک سوال خیلی مهمّ دیگر روبرو میسازد:حال بالفرض فکر کنیم تمام دنیای مادّی چیزی بغیر از آنچیزی که روح ما درک می کند نمی باشد ولی منشا این فهم و ادراکات چه میباشد؟در پاسخگویی به این سوال حقیقتی که باید مدّ نظر داشت این میباشد،مادّه به تنهایی یک حالت مستقل ندارد.چون مادّه یک درک میباشد یک چیز مصنوعی است.

یعنی این درک توسّط یک نیروی دیگر بایستی انجام بگیرد به زبان صریحتر باید خلق شود.و هم بطور مداوم.اگر یک خلاقیّت مداوم نباشد،آن درک ما از مادّه ها نیز نابود می گردد.این همانند صفحه یک تلویزیون میباشد که برای ادامه تصویر مداوم نیاز به پخش برنامه میباشد.خیلی آشکار است که در این دنیای مادّی،یک نیروی برتر که تمام این احساسات و درکیّات را بوجود می آورد وجود دارد.این خالق که یک چنین پدیده باور نکردنی را بوجود آورده است دارای یک نیروی بی کران و علم سرشار میباشد.چه بسا این مخلوق با آوردن کتاب خود،هستی و اینکه چرا ما هستیم را تعریف میکند:آن خلاق الله و اسم کتابش قرآن میباشد.

آسمانها و زمین،یعنی آنچه ثابت و متحرّک است فقط با خلق کردن الله حیات می یابند و اگر خدا بخواهد نابود میسازد و در آیه ای چنین می فرماید بدون هیچ ترددی خداوند اینکه به آسمان و زمین زوال آید قدرت را برای هر لحظه در دستش دارد.قسم،اگر زوال پیدا کند بعد از خودش کسی نمیتواند او را نگه دارد.در حقیقت او حایم است بخشنده است(سوره فتر 41)

در ابتدای مبحث همانطوری که گفته بودیم خیلی از مردم چون قُدرت خداوند را دقیقاً نمیتوانند درک کنند خداوند را در آسمان در جایی دور از ما که با امور دنیا دخالتی ندارد می پندارند.اساس این منطق در واقع هستی را بعنوان مجموعه ای از مادّه که خداوند خارج از این دنیای مادّی است در نظر می گیرند.امّا با بررسیهایی که تا کنون انجام دادیم مادّه شامل از یک احساس میباشد.حقیقت مطلق پروردگار میباشد.یعنی آنچیزی که وجود دارد خداوند میباشد هر چیزی غیر از او سایه میباشند.حال چون وضع به این منوال میباشد اینکه پروردگار خارج از مجموعه مادّیات باشد نمیتواند مورد بحث قرار گیرد.خداوند در همه جا وجود دارد و همه جا را فرا می گیرد.این حقیقت در قُرآن چنین بیان شده است:الله...غیراز او الهی نیست.استوار و قائم است.حالت خواب بهش دست نمی دهد.هر چه در آسمانها زمین وجود دارد مال اوست.بدون اجازه او چه کسی در صف او میتواند قرار گیرد؟او جلو و عقب هر کسی را میداند،سکّوی او تمام آسمانها و زمین را دربر گرفته است

او خیلی والا و بزرگ میباشد(سوره بقره 255)

اینکه خداوند از محیط منزّه ولی همه جا را فرا گرفته در سوره ای دیگر چنین بیان می شود:شرق هم مال پروردگار است مغرب هم مال او میباشد به هر کجا که بر گردید روی خدا را آنجا می بینید.بدون شکّ خداوند احاطه کننده و عالم می باشد(سوره بقره 115)

چون موجودیّت مادّی چیزی جُز احساس و درک نمیباشد نمیتوانند الله را ببینند،امّا الله تمام مادّه هایی را که خلق کرده است را با هر شکلش می بیند در قُرآن،چشمها او را نمی توانند ادراک کند ولی او تمام چشمها را ادراک می کند (سوره انعام 103)یعنی ما وجود پروردگار را با چشمانمان نمیتوانیم درک کنیم امّا الله داخل و خارج ما را نظاره،افکارمان بر همه چیزمان واقف میباشد.بدون اطّلاع او کوچکترین کلامی نمیتوانیم بگوییم حتّی یک نفس کوچک نیز

آنچه که ما از دنیای بیرونی برداشت می کنیم یعنی همانطوریکه به حیاتمان ادامه میدهیم نزدیکترین هستی بما خود الله میباشد.شرّ این آیت که انسان را ما آفریدیم و میدانیم نفس او چه وسوسه هایی میکند.ما به او از شاهرگش نزدیکتر هستیم در این حقیقت پنهان میباشد(سوره قاف16)وقتی یک انسان گمان کند که بدنش از مادّه تشکیل شده است نمیتواند این حقیقت را درک کند.زیرا جایی را که خودش را احساس می کند اگر مغزش باشد آنچیزی را که بعنوان بیرون قبول می کند 20-30سانتیمتر از خودش دور خواهد بود.امّا همینکه تمام اینها را محصول یک خیال پندارید دیگر دوری و نزدیکی و معیارهایی از این قبیل مفهومی نخواهد داشت.خداوند او را سرتاسر فرا گرفته و بی نهایت نزدیک میباشد.خداوند به انسانها «بی نهایت نزدیک بودنش » را «مخلوقاتم اگر مرا از شما بپرسند حتماً که خیلی نزدیک هستم»با این آیت نیز اطّلاع می دهد(سوره بقره 186) در آیتی دیگر حتماً پروردگار مخلوقاتش را دورتادور فرا گرفته است باز همین حقیقت را مطرح میسازد(سوره اسراء60)

انسان باز خودش را با نزدیکترین چیز فکر کردن به گمان می افتد.ولی خداوند از خود ما نیز بما نزدیکتر میباشد«مخصوصاً زمانی که جان از بدن می خواهد خارج شود و در آن وضعیّت فقط شما نظاره گر هستید ما به او از شما نزدیکتر هستیم امّا نمی بینید»با این آیت به این حقیقت اشاره می کند(سوره واقعه83-85)امّا همانطوریکه در آیت نیز به آن اشاره می شود چون انسانها بچشم نمی بینند از این حقیقت شگفت آور محروم می مانند.از طرغی دیگر چون انسان چیزی جز محصول خیال نمی باشد،بهمین خاطر دارای یک نیرو و اراده مستقل از خدا نمی تواند باشد.چه بسا در این آیت که شما و تمام چیزهایی را که انجام میدهد خداوند خلق کرده است و این نشانگر اینست که تمام حوادث تحت کنترل پروردگار انجام می گیرد.

(سوره سفّت 96)در قرآن این حقیقت مطرح گردیده و «هر قدمی قبل از اینکه برداری خداوند می داند»باز در این آیت اینکه هیچ فعلی مستقل از خداوند صورت نمی گیرد تاکید شده است.(سوره انفال 17)چون انسان یک موجود خیالی میباشد پس بهمین خاطر قدم برداشتن را بالفعل نمی تواند انجام دهد.امّا الله این حسّ را در او جایگزین می کند.در واقع تمام این افعال توسّطپروردگار انجام می گیرد.در این وضعیّت اینکه شخص کارهایی که انجام میدهد با متعلّق بخود دانستن چیزی جز فریب خود نمی باشد.حقیقت این میباشد یک انسان شاید یک چنین چیزی را قبول نکند و خود را مستقل از خدا بداند امّا این چیزی را عوض نمی کند.

تمام چیزهایی که صاحب میباشیم محصول یک خیال میباشد.

همانطوریکه می بینیم اینکه دنیای بیرونی هیچگونه حقیقت مادّی ندارد،حقیقتی است که تصاویر را به روحمان نشان می دهد که از نظر علمی و منطقی به اثبات رسیده است.چه بسا انسانها معمولاً به مفهوم دنیای بیرونی همه چیز را داخل نمی کنند و یا اینکه نمی خواهند داخل بکنند.اگر در این مورد صریحتر و روشنتر بخواهیم فکر کنیم متوجّه خواهید شد که تمام چیزهایی را که صاحب میباشید متعلّق به دنیای بیرونی از یک خیال میباشد.در اطرافتان هر چیزی را که حسّ می کنید چه از صدایی که می شنوید گرفته تا بویی که به مشامتان می آید محصول یک خیال میباشد.حقیقت این میباشد،زیرا دنیا محیطی است

مجموع از تصاویر که انسان در آن آزمایش می شود.انسانها در حقیقت در این مدّت کوتاه زندگی با این تصاویر که صورت حقیقی ندارند امتحان می شوند.این احساسات،خصوصاً پُر زرق و برق میباشند به زنان و فرزندان دسته دسته طلا و نقره و شُهرت غیر قابل مقاومت در برابر انسانها قرار دادیم.اینها اموال حیات دنیا میباشندقرار گرفتن در طبقه پروردگار از همه قشنگتر میباشد(سوره آل عمران 14)

264

یک خیلی از مردم با صاحب بودن به اموال دنیا و رسیدگی به امور دنیا دینشان را بیک کنار می اندازند،آخرتشان را فراموش می کنند و فقط خودشان را به امور دنیوی متمرکز می کنند.با یک خیلی از بهانه ها نماز نمی خوانند،اموالشان را میان فقرا پخش نمی کنند و عبادتهای خودشان را که برای آخرتشان خوب می باشد انجام نمی دهند فقط اُمرشان را با امور دنیوی بخرج می دهند.«آنها فقط حیات دنیوی را می دانند از آخرت غافل میباشند»در این آیه درست بهمین غفلت اشاره شده است(سوره روم،7)حقیقتی که در این بخش از کتاب از آن صحبت می شود یعنی این واقعیّت که همه چیز از تصویر تشکیل شده از این بابت که تمام حرسها و وابستگیها را بی معنی می سازد.زیرا با مشخّص شدن این حقیقت،هر چیزی که انسانها مالک و صاحب آن میباشند اعم از مال ومنال،تمام نزدیکانشان که این شامل خانواده خودش نیز میباشند. و در این وضعیّت تمام حرس و جوشی که در این زمینه ها انجام میگیرد بیخود میباشد.پس بهمین خاطر بعضی از انسانها با حقیقی دانستن این مال و منال به تحقیر می اُفتند.اینها باید بفهمند که وقتی متوجّه این قضیّه شدند که با خیالشان نمایش می دهند به چه روزی خواهند افتاد.شاید اینها را درخوابشان مداوم می بینند در خوابشان نیز خانه های مجلّل ،ماشینهای آخرین مُدل،جواهرات ارزشمند و یک خیلی از این قبیل می بینید چطور مشاهده اینطور چیزها و مغرور شدن در خواب مُزهک میباشد در این دنیا نیز با تصاویری که مخاطب هستند و به آن می بالند به همان اندازه مُزهک میباشد.بالاخره آن چیزی را که در خواب و این دنیا می بینند چیزی جز تصویر ذهنشان نمیباشد.

266

وقتیکه که حقیقت آشکار شد انسانها شرمسار خواهند شد.کسانی که اختیار خودشان را از دست می دهند،دعوا می کنند،ناسزا می گویند،حرس و جوش می زنند و کسانی که بخود می بالند وقتیکه که بفهمند تمام اینها در دنیای خیال انجام گرفته رسوا خواهند شد.میبایستی بدانیم که خالق تصاویری که دنیا میناميم چطور خداوند میباشد.صاحب اصلی تمام اموال این دنیا نیز خداوند میباشد.چه بسا این حقیقت در قرآن مخصوصاً چنین مطرح گردیده است:«تمام چیزها چه در آسمان و زمین متعلّق به خداست،خدا در بر گیرنده همه چیز میباشد»(سوره نساء126)

بخاطر حرسهایمان که محصول خیال میباشد کنار گذاشتن دین و از دست دادن آخرت بسیار اشتباه و کم عقلی خواهد بود.به غیر از این تا ابد بدبختی می آورد.در این موضوع این نکته بایستی خوب سنجیده شود.حقیقتی که با آن روبرو هستیم نمی گوید که تمام هستی که دارید اعمّ از مال و اموال،زن و بچّه ها دوستان،پُست و مقام نابود خواهند شد بهمین خاطر مفهومی ندارند بلکه می گویند اینها ذاتاً وجود ندارند فقط مجموعه ای از تصاویر میباشند که خدا شما را می آزماید.اگر دقّت کنید میانشان تفاوت فاحشی وجود دارد.اگر

انسان این حقیقت را الآن قبول نکند و تمام چیزهایی را که صاحب میباشد عین حقیقت قبول کند،در نتیجه بعد از مرگش و دوباره که در آخرت زنده شد همه چیز را خیلی واضحتر خواهد دید.آن روز نیروی دید انسان قطعی خواهد شد(سوره قاف22)و همه چیز را خیلی واضحتر خواهد دید.امّا اگر برای اهداف خیالی عمرش را سپری کرده باشد،در آنجا از خداوند هیچ انگار زندگی نکرده است را طلب خواهد کرد.«ای کاش این مرگ همه چیز را تمام می کرد،اموالم به من هیچ فایده ای نیاورد،نیرو و قدرتم از دست رفت»گفته و هلاک خواهد شد(سوره حکّا 27-29)

وظیفه ای که برعهده انسان عاقل میباشد بزرگترین حقیقت تمام هستی را هنوز که وقت دارد سعی کند بفهمند.در غیر اینصورت تمام عمرش را دنبال چیزهای خیالی سپری کرده و در نتیجه با فروپاشی بزرگ روبرو خواهد شد.خداوند آخرین لحظات این انسانها را چنین توصیف می کند.«انکار کنندگان،اعمال آنها در یک دشت وسیع همانند یک سراب می ماند و کسی که تشنه اش می شود آنرا آب می پندارد.و در نهایت وقتی به آن می رسد چیزی نمیابد و در کنارش پروردگار را پیدا می کند(خداوند هم)کاملاً به حساب او رسیدگی می کند.خداوند حسابش را سریع خدمتش می فرستد(سوره نور39)

اغتشاش منطقی ماتریالیستها

از ابتدای این بخش آنطور که ماتریالیستها ادّعا می کردند که مادّه عین حقیقت میباشد را انکار کرده و از نظر علمی اینکه مجموعه ای از درکیات از طرف خداوند میباشد به میان گذاشته شده است.ماتریالیستها در برابر این حقیقت آشکار با کمال بدبختی ،مقاومت می کنند.در قرن بیستم از بزرگترین حامیان و پیروان فلسفه ماتریالیست و در ضمن مارکسیست بنام جُرج پُلیتزر مثال اتوبوس را بعنوان بزرگترین دلیل موجودیّت مادّه نشان داده است.طبق این نظر متفکّرانی که حتّی مادّه را بصورت یک تصویر درک می کنند وقتیکه که اتوبوسی را مشاهده می کنند برای له نشدن خودشان را به کنار می کشند و این بزرگترین دلیل و اثبات وجود مادّه میباشد.یک ماتریالیست معروف دیگر بنام جانسون وقتی بهش اینکه مادّه محصول درکیات میباشد سعی کرده با لگد زدن به سنگها اثباتش کند.یک مثال مشابه دیگر از طرف فردریک انگلس پدر فکر پولیتزر و همراه با مارکس بنیانگذار فلسفه ماتریالیزم می باشد چنین گفته است اگر کیکهایی که می خوریم همه مجموعه ای از احساسات و ادراکات میباشد،گُشنه گیمان را برطرف نمی کرد.در کتابهای ماتریالیستهای معروفی همچون لنین،انگلس،مارکس جملات تُند و کوبنده ای همچون وقتی سیله ای بخورید پی بوجود مادّه خواهید برد وجود دارد.تمام این درکیات اشتباه که منجر به دادن مثالهایی از این قبیل از طرف ماتریالیستها میشود ناشی از درک اشتباه این توضیح که «مادّه یک ادراک میباشد» بصورت اینکه «مادّه یک رقص نور میباشد» است.فکر می کنند که درک کردن فقط با بینایی محدود میباشد و دیگر حواسّ پنج گانه همانند حسّ لامسه اینکه مقابل مادّی وجود دارد می پندارند.حتّی وقتی اتوبوسی به انسانی می زند می گویند نگاه کنید پس این مجموعه ای از احساسات نمیباشد.نقطه ای را که نمی فهمند هنگام تصادف تمام آن ضربه،درد همه در ذهنشان بوجود می آید.

مثال رویا

بهترین بازگو کننده این حقیقت مثال رویا میباشد.انسان در خوابش وقایعی که عین حقیقت باشد را می تواند مشاهده کند،تمام احساساتی که هنگام هوشیاری درک می کند موقع خواب در رویا نیز میتواند حسّ کند.در خواب شخصی که اتوبوس بهش می زند،بعد از تصادف چشمش را در بیمارستان باز می کند،خودش را سقط شده می بیند که در واقع تمام اینها خواب میباشد.باز مجدداً در خواب خودش را مرده می بیند،(این موضوع همانند یک برداشت از رویا می باشد ولی در حقیقت نیز همین اتّفاق می اُفتد.در خوابش تمام این چیزهایی را که اعم از صدا،احساس سفتی،درد،نور،رنگ و هر نوع احساس دیگر را بشکل خیلی برّاق درک می کند.برداشتهایش از خواب همانند حقیقت میباشد.در خواب حس کردن ،دیدن و آن لحظه را زندگی کردن با اینکه با دنیای واقعی هیچ ربطی ندارد نشانگر این میباشد که مطلقاً مجموعه ای از برداشتهای ذهنی میباشد.پیروان فلسفه ماتریالیست مخصوصاً مارکسیستها،وقتی این حقیقت مطرح می گردد عصبانی می شوند.از منطقهای سطحی و جاهل لنین،انگلس،مارکس نمونه هایی می دهند و سخنرانیهای آتشین می کنند.

269

دنیای رویا

برای شما مادّه چیزی است که با دست لمس و با چشم دیده می شود در حالیکه در خواب با دستتان می گیرید با چشمانتان می بینید امّا در حقیقت نه دستتان وجود دارد نه چشمتان و نه چیز قابل لمس و دید.بطور آشکار فریب می خورید،زیرا هیچگونه حقیقت مادّی ندارد.چه چیزی حقیقت را از خواب جدا می کند؟در نتیجه هر دو در درون مغز تشکیل می شود.اگر براحتی هنگام خواب در درون دنیایی که هستیم می توانیم زندگی کنیم پس چرا در دنیای حقیقی این چیزها وجود نداشته باشد.کوچکترین دلیلی مبنی بر اینکه وقتی از خواب بیدار می شویم وارد رویای بزرگتری می شویم و بتواند خلاف آنرا اثبات کند.اینکه رویا را خیال و این دنیا را بشکل حقیقت قبول کردن صرفاً ناشی از پیش قضاوتی و عادتهای ما میباشد و این وضعیّت روزگاری همانطوریکه از خواب بیدار می شویم از حیات دنیا نیز می توانیم بیدار شویم.در حالیکه همین افراد همین توضیحات را بایستی در خوابشان نیز بتوانند بکنند.در خوابشان بایستی تمام کارهایی که در حقیقت انجام می دهند را نیز انجام دهند.در خوابشان وقتی ازشان سوال شود،فکر می کنند آنچیزی را که می بینند مادّه مطلق میباشد.همانطوریکه هنگام بیداری همه چیز را حقیقت مطلق می بینند.امّا می خواهند چه خواب باشد چه بیداری تمام این چیزهایی را که میبینند حس می کنند و زندگی می کنند همه مجموعه ای از برداشت می باشد.

270

مثال اتّصال اعصاب بصورت پارالل(هم جهت)

مثال تصادف پولیتزر را در نظر بگیریم:اگر اعصاب حواس پنج گانه شخصی را که تصادف می کند را بالفرض به پولیتزر متّصل سازیم با اینکه پولیتزر در خانه اش نشسته است انگار که در آن محل باشد احساس درد شدیدی خواهد کرد.تمام احساساتی را که اتوبوس به آن شخص زده است را در خودش احساس خواهد کرد. اعصاب شخص تصادف کرده را به هر تعداد از افراد وصل کنیم همان چیزهایی را که پولیتزر احساس کرده را احساس خواهند کرد.پس در یک چنین وضعیّتی به کدام یک حقیقتاً اتوبوس زده است؟ فلسفه ماتریالیست جوابی برای این سوال ندارد.جواب درست،اینکه همه اینها صحنه

تصادف را همراه با تمام عواقبش در درون ذهنشان زندگی کردند.در موردهای لگدزدن و کیک نیز وضع بهمین شکل میباشد.ولی اینجا کدام سنگ و کدام کیک حقیقی میباشد؟فلسفه ماتریالیست برای این سوال هم یک جواب قطعی ندارد.جواب صحیح و قطعی این میباشد:هم انگلس هم شخص دوّم در ذهنشان خورده و سیر شده اند.در مثال پولیتزر یک چنین تغییری انجام دهیم:اعصاب پولیتزر را با شخصی که تصادف کرده وصل کنیم و اعصاب شخصی که تصادف کرده را به پولیتزر وصل کنیم.

271

چیزی را که مغز ادراک می کند فلسفه نمیباشد بلکه حقایق علمی میباشد.

در حالیکه آنچه که بعنوان دنیای بیرونی مطرح می گردد چیزی جُز درکیات و احساسات نمیباشد که فلسفه نیست حقایق علمی میباشد امّا ماتریالیستها ادّعا بر این دارند که فلسفی میباشند.تصویر و اینکه چطور ادراک می کنیم در تمام کتابهای طبّی تدریس می شود.در ابتدا فیزیک نوین و حقایقی که علم قرن بیستم بمیان می گذارد اینست که مادّه یک حالت حقیقی ندارد و در واقع هر کس تصویر درون ذهنش را مشاهده می کند.اینرا هر کسی چه بت پرست باشد چه آتش پرست هر کسی که به علم اعتقاد دارد بایستی قبول کند.یک مادّه گرا می تواند وجود پروردگار را از طرف خود انکار کند ولی حقایق علمی را اصلاً نمیتواند انکار کند.

272

کارل مارکس،فردریک انگلس،جُرج پولیتزر و دیگران هر چند در دورانهایی که زندگی می کردند از نظر علمی زیاد پیشرفت نکرده بودند ولی درک نکردن حقایق به این واضحی و صریح تعجّب آور میباشد.ماتریالیستها با درک کردن سطحی این مفهوم و اینکه چطور در برابر اعتقادات آنها قرار گرفته است به وحشت می اُفتند.

ترس بزرگ ماتریالیستها

در مدّت زمان کوتاهی عکس العملی از جانب ماتریالیستها بعد از چاپ این کتاب و توضیحاتی که در این مورد داده شد نیامد و این درما برداشتی در این مورد که ما به اندازه کافی نتوانسته ایم در این مورد توضیحی بدهیم ایجاد کرده بود.امّا بعد از مدّت زمان قلیلی فهمیدیم که تنها ماتریالیستها از مطرح ساختن این موضوع از جانب ما ناراحت شده اند بلکه ترسشان گرفته است.ماتریالیستها این ترس و دست پاچگیشان را مدّتی در رسانه های خود،کنفرانسها سرزبان آوردند.از اُسلوبی که پیش رو گرفته اند متوجّه می شویم که در اغتشاش فکری قرار گرفته اند.ذاتاً با فروپاشیدگی تئوری تکامل دچار شکّ شده بودند.و حال با یک فروپاشیدگی بزرگتر آنهم با فروپاشیدگی مادّه روبرو شده اند که در یک شکّ بزرگ قرار گرفته اند.در این مورد این مسئله را از نظر خود خطر بزرگی میشمارد و اینکه بافت فرهنگی آنها را بهم می زند بحث میکنند.از افراد شاخص و پشتیبانان ماتریالیست و نویسنده مجلاّت اتوپیا و بیلیم بنام رنّان پک اونلو این مسئله را بیشتر سرزبان آورده است.پک اونلو چه در مجلّه خود با نوشته هایش و چه با حضور داشتن در کنفرانسهای مختلف کتاب نیرنگ تکامل را دشمن شماره یک نشان داده است.پک اونلو از بخشهای مختلف این کتاب مخصوصاً این بخش بیشتر ناراحت می شد. به تعداد اندکی از خوانندگان خود و شنوندگان،اینکه خود را اصلاً مبتلا به تلقینهای ایدآلیزم نکنید متذکّر می

شد.صداقت خود را نسبت به ماتریالیست حفظ کنید و پیامهایی از این قبیل می داد و برای خود انقلاب خونین کمونیست با رهبری ولادمیر لنین را تکیّه گاه قرار داده بود.

273

پک اونلو با توصیه کتاب لنین به همه بنام ماتریالیزم و آمپریوکریتیسم که در قرن پیش نوشته شده است در واقع کاری که می کند تکذّرهای از تذکّرهای لنین که «این موصضوع را اصلاً فکر نکنید وگرنه ماتریالیزم را از دست می دهید و خودتان را تسلیم دین می کنید»است نمیباشد.پک اونلو در مقاله ای در ارتباط با لنین چنین نوشته است:با حواس پنج گانه آنچه را که درک کرده ایم برای یکبار هم که شده با حقیقت متغایر فکر کردیم.اگر در برابر عقاید دینی (فیدئیزم)تمام سلاحهای دفاعی خود را از دست بدهی چیزی است که بنفع فیدئیزم خواهد بود.کافی است فقط ذرّه ای از خودت را بقاپی تمام ذهنت و وجودت را خواهی قاپید.اگر تصاویر متعلّق به اجسام مختلف را فکر کنید که یک حالت بخصوص میباشد و از ماتریالیزم دم بزنید ذهنتان را تسلیم فیدئیزم خواهید کرد.بعداً حواسّ برای هیچ کس ،عقل عقل هیچ کسی، روح روح هیچ کسی،اراده اراده هیچ کسی.

این سطور نشان میدهد که لنین و یاورانش برای پاک کردن این حقیقت از ذهنها همچنان ماتریالیزمهای امروزه را به تلاش می اندازند.امّا پک اونلو و دیگر ماتریالیستها از لنین بیشتر دچار اندیشگی هستند زیرا می دانند که این حقیقت از این صد سال پیش با قاطعیّت ،روشنی و با استحکام هرچه بیشتر به میان گذاشته شده است.این موضوع در تمام تاریخ دنیا برای اوّلین بار این چنین بدون هیچ مانعی تعریف می شود.

توضیح عکس 273:نویسنده ماتریالیست بنام رنّان پک اونلو،تئوری تکامل مهمّ نیست،خطر اساسی این موضوع میباشد.زیرا همراه با این موضوع یگانه تکیّه گاه خود را که مادّه میباشد از دست می دهد و متوجّه این موضوع میباشد.

توضیح عکس 274:بدون شکّ در آسمان و زمین هیچ چیزی از خدا پنهان نمیماند(سوره آل عمران)

275

امّا با تمام این احوال خیلی از دانشمندان ماتریالیست این حقیقت را که مادّه محصول یک خیال می باشد را خیلی سطحی می نگرند مشخّص شده است.زیرا موضوعی که در اینجا بحث می شود یکی از مباحثی است که چه از نظر اهمیّت و چه از نظر شگفتی در طول عمر انسان می تواند باهاش مواجه شود.با تمام اینها عکس العملهایی که از جانب دانشمندان مورد بحث می آید بسیار سطحی و ضعیف میباشد.طوریکه عکس العملی که ماتریالیستها در برابر این موضوع از خود نشان میدهند،نشانگر اینکه چقدر کورکورانه از عقاید خود پیروی می کنند و انگار یک نوع تخریب مغزی در آنها بوجود آمده است.بعنوان مثال یکی دیگر از نویسندگان علم و اوتوپیک(چیزهای خیالی و امکان ناپذیر) و در ضمن مدرّس بنام الائتیّن شنل همانند رنّان پک اونلو که خطر اصلی این موضوع میباشد پیام می دهد و چون تُهی بودن فلسفه خود را فهمیده برای گریز از آن گفته که شما ادّعاهای خود را اثبات کنید.ولی از همه جالبتر اینکه خود این نویسنده از سطرهایش آنچه را که بعنوان خطر نشان می دهد نفهمیده است مشخّص می گردد.خود این شخص در مقاله ای که این موضوع را در برداشت اینکه مغز ما در ارتباط با دنیای بیرونی فقط تصاویر را میبیند قبول کرده است .امّا اینکه این تصاویر مقابلی داشته یا نه به دو گروه تقسیم کرده

وتصاویر مربوط به دنیای بیرونی را که تقابل مادّی دارد قبول کرده است.برای حمایت از این ادّعای خود مثال تلفن را مطرح کرد هاست.بطور خلاصه «تصاویر درون مغزم اینکه در دنیای بیرونی تقابلی دارد یا نه نمی دانم،امّا همین مورد سر مسئله تلفن نیز صدق می کند،هنگام صحبت با کسی طرف صحبتم را نمی توانم ببینم امّا بعداً که در مقابل هم قرار گرفتیم تایید این صحبت را بگیرم.این نویسنده ها با مطرح کردن این موضوع اینرا خواسته بفهماند:اگر از درکیات خودمان شکّ بکنیم با نگریستن به اصل مادّه می توانیم کنترل بکنیم امّا این یک گمان آشکار میباشد،زیرا رسیدن ما به اصل مادّه مطلقاً امکان ناپذیر میباشد.هیچوقت از درون ذهنمان بیرون آمده و اینکه در بیرون چه اتّفاقی می افتد را نمی توانیم بدانیم.صدای تلفن را اینکه مقابلی دارد یا نه می توانیم بطرف مقابل منتقل سازیم ولی این چیزی است که تماماً در ذهنمان بوجود می آید و از یک خیال شامل میباشد.

276

انسانی که از پنجره به بیرون نگاه میکند در واقع تصویری که درون ذهنش میباشد را مشاهده می کند نوری که بچشم ما میرسد به علائم الکتریکی تبدیل می شود و این علائم بشکل تصویر از طرف مغز ما تحلیل می شود.

277

چه بسا این افراد همین حوادث را در خوابشان می بینند.چه بسا شنل در خوابش نیز با تلفن صحبت کرده و صحبتش را میتواند تایید کند.ولی ماتریالیستها هر چقدر سعی بکنند نمیتوانند این حقایق را انکار کنند.پس تصاویر درون مغز را که درست میباشد یا نه به چه کسی میتوانند تایید کنند؟چه بسا ماتریالیستها قادر به چنین کاری نمیباشند.قبول کردن هرگونه درک و تشکیل آن دردرون مغز،امّا اینکه هر وقت که بخواهیم این درک خودمان را با دنیای بیرون مقایسه کنیم،نشانگر محدود بودن فهم ما و اینکه یک بافت منطقی بیمار داریم میباشد.امّا حقیقتی که در اینجا مورد بحث قرار می گیرد،موضوعی است که براحتی از جانب یک انسان معمولی می توان درک کرد.هر انسان بدون افکار پیشین نسبت به این مسئله اینکه دنیای بیرونی توسّط حواس پنج گانه نمیتوان تست کرد را خواهد فهمید.ولی آنطوریکه مشاهده می گردد وابستگی کورکورانه نسبت به ماتریالیزم مانع از این شده که این افراد افکار خود را به میان بیاورند.بهمین خاطر ماتریالیستهای امروزی برای اثبات مادّه با لگد زدن به سنگ و یا با خوردن شیرینی همانند مشاورین عقلی آنها سعی در اثبات مادّه دارند که در تشنّج منطقی بزرگی قرار دارند.در واقع اینرا باید گفت که یک حالت تعجّب آور نمیباشد.زیرا بعقل نرسیدن،یعنی نتوانستن درست تفسیر کردن دنیا و وقایع آن خصوصیت مشترک انکار کنندگان میباشد.خداوند خصوصاً در قرآن از منکران بعنوان یک اجتماع بدون قابل درک بحث می کند (سوره مائده58)

ماتریالیستها به بزرگترین تله تاریخ اُفتاده اند

در اینجا با ایجاد شدن هوای دل شوره میان ماتریالیستهای ترکیه که به چند مورد از آن اشاره شد،در واقع نشانگر یک حزیمت بزرگ میان ماتریالیستها در طول تاریخ بشر میباشد.

278

حقیقت اینکه مادّه فقط شامل از درک میباشد از طرف غلم نوین به اثبات رسیده و غیراز این خیلی صریح و روشن و قطعی به میان گذاشته شده است.ماتریالیستها شاهد از بین رفتن تمام عقاید و اعتقاداتی که کورکورانه از آن پیروی می کردند و اینکه نمیتوانند کاری بکنند هستند.در طول تاریخ انسان فلسفه ماتریالیست همیشه وجود داشت و این افراد با اعتقاد هرچه تمامتر نسبت به فلسفه خود و پشتیبانی از آن در مقابل پروردگار قرار گرفتند.سناریویی که به میان انداخته بودند اینبود که مادّه ازلی و ابدی میباشد و نمیتواند تمام اینها خالقی داشته باشد.فقط با داشتن کبر و غرور خداوند را منکر شدند و به عقاید مادّی خود پناه بردند.آنقدر به فلسفه خود مطمئن بودند که اصلاً فکر نمی کردند که روزگاری بیانی بر خلاف عقاید آنها مطرح شود.بهمین خاطر توضیحاتی که در این کتاب با اصل مادّه داده شده است ماتریالیستها را به تعجّب و شگفتی انداخته است.زیرا چیزهایی که در اینجا مطرح گردیده عقاید آنها را از دم فروریخته و حتّی زمینه بحث را از میان برداشته است.تمام عقاید،فلسفه زندگی و کبرشان را که بر اساس مادّه بنیانگذاری کرده بودند در یک لحظه از میان رفته بود.مادّه وجود نداشت که مادّه گرایی وجود داشته باشد.یکی از صفات پروردگار تله گذاشتن بر سر راه مُنکران می باشد.«وقتی آنها در فکر تله بودند خداوند برای آنها تله آماده می کرد.خداوند بزرگترین جواب دهندگان تله گذار میباشد»و با این آطه این حقیقت را اطّلاع میدهد(سوره انفال،30)

خداوند با فرض کردن ماتریالیستها بوجود مادّه آنها را به تله انداخته است و در تاریخ بدون اینکه امثالی داشته باشد خراب و ضایع کرده است.تمام آن چیزهایی را که در این دنیا از خانه گرفته تا عناوینشان که محصول یک خیال میباشد مثل حقیقت قبول کرده و در ضمن با اعتماد به این چیزها در برابر پروردگار ایستاده اند.با غرور هر چه تمامتر در برابر وجود پروردگار اُسیان کرده اند و حتّی مُنکر شده اند. وقتیکه هم اینها را انجام می دادند تنها تکیّه گاهشان مادّه بود.امّا آنچنان دچار اشتباه فکری افتاده اند که اصلاً اینکه خداوند همه اطراف آنها را احاطه کرده است فکر نکرده اند.خداوند مُنکران را که در نتیجه بی فهمیشان وضعیّتی را که می افتند در قرآن چنین خبر داده است :

نکنه میخواهند یک سیستم مکری بوجود آورند؟فقط خود همان انکار کنندگان به آن سیستم مکر خواهند افتاد(سوره تور،42)این،شاید بزرگترین شکستی است که تاریخ برآن شاهد میباشد.ماتریالیستها آنطور که خودشان را میبالیدند در واقع سرکار گذاشته شده اند و مطلقاً مبارزه زشتی که در برابر خداوند آغاز کرده اند با شکست قطعی روبرو شده اند.«بدینطریق ما،صاحب سخنان هر کشور را که در آنجا نظم حیله ای برقرار کنند مجرمین گناهکار آنجا اعلام کردیم.امّا آنها نمی دانند که این نظم را برای خودشان ایجاد می کنند»و این آیه بطور خیلی آشکار نشانگر اینکه این منکران با اُسیان در برابر خدا و با بی شعوریشان به چه وضعی خواهند اُفتاد را نشان می دهد.(سوره انعام،123)در آیه ای دیگر این حقیقت چنین توصیف می شود:بالفرض خداوند و ایمان آورندگان را گول می زنند.فقط آنها خودشان را گول می زنند و در شعورشان نمی باشد(سوره بقره،9)در این آیه همانطوریکه اشاره شده است مُنکران نتوانسته اند پی بیک چنین حقیقت مهمّ ببرند و آن تمام وقایعی را که زندگی می کنند محصول یک خیال و کارهایی که بالفعل انجام میدهند و حتّی مکری که در نظر دارند شامل از تصاویری است که در ذهنش بوجود می آید

میباشد.با این بی درکی اینکه با خداوند تنها هستند را فراموش می کنند و خودشان را در یک چنین نظم حیله ای می اندازند.در هر مرحله ای همانطوریکه در مراحل قبلی انجام گرفته خداوند منکران را با یک حقیقت دیگر که تمام نظم حیله ای آنها را از بنیان فروریخته روبرو میسازد.خداوند«بدون شکّ نظم حیله ای شیطان خیلی ضعیف میباشد»وبا این آیه خبر دهنده اینکه این نظمها از همان اوّل که بر قرار شد محکوم به نابودی است میباشد.(سوره نساء،76)و مومنین را با این آیه«نظم حیله ای آنها بشما هیچگونه ضرری نمی تواند وارد سازد»مژده داده است.(سوره آل عمران،120)خداوند در آیه ای دیگر «کار انکار کنندگان همانند یک سراب میباشد،کسی که تشنه می شود آنرا یک آب می پندارد ولی وقتی دستش را دراز می کند چیزی عایدش نمی شود»خبر می دهد(سوره نور،39)

همانطوریکه در این آیه به آن اشاره شده است ماتریالیزم برای اُسیان کنندگان یک سراب ایجاد می کند.وقتی به آن اعتماد کنند همینکه دستشان را دراز کنند اینکه شامل از یک خیال می باشد را می فهمند.خداوند آنها را با یک چنین سرابی گول زده است تمام مجموعه این ادراکات را بشکل اینکه موجود میباشد نشان داده است.انسانهای شایسته ای چون پروفسورها،فضانوردها،زیست شناسان،فیزیکدانان عناوینشان موقعیتشان هر چه میخواهد باشد بخاطر قبولی مادّه به این تله افتاده اند و همانند یک بچّه گول خورده و تحقیر شده اند.مجموعه تمام این ادراکات را مطلق پنداشته و برروی آنها فلسفه ها و ایدئولوژیهای خود را بنیانگذاری کرده اند بر روی آن بطور جدّی بحث کرده اند و بخاطر تمام اینها خودشان را خیلی زرنگ فکر کرده و گمان کرده اند که می توانند در مورد حقژقت هستی تفسیری داشته باشند و از همه مهمتر با عقلهای محدودشان فکر کرده اند که میتوانند خداوند را تفسیر کنند.خداوند در آیه ای وضعیّتی که آنها در آن قرار گرفته اند را چنین خبر میدهند:آنها (مُنکران)یک نظم ایجاد کردند.خداوند نیز برای آنها یک نظم بوجود آورد.خداوند،خیرترین بنیانگذاران نظم میباشد(سوره آل عمران،54)در دنیا امکان رهایی از بعضی تله ها وجود ندارد.امّا تله ای که خداوند برای انکار کنندگان ایجاد می کند آنقدر سالم میباشد که امکان رهایی از آن وجود ندارد.هر کاری هم که بکنند به غیر از خدا ناجی دیگری ندارند.همانطوریکه ماتریالیستها تصور نمی کردند به یک چنین تله ای بیفتند.فکر می کردند که با تمام امکانات قرن بیستم که در دستشان محیّی بود براحتی می توانند پافشاری بر انکارشان کنند و مردم را نیز در این جهت حرکت دهند.خداوند ذهنیّتی که این منکران در طول تاریخ داشتند و عواقبی را که متحمّل شده اند را در قرآن چنین خبر داده است:آنها یک نظم مکّار برپا کردند.ماهم برایشان یک نظمی که از آن بی خبر هستند برپا کردیم.حال تو،عاقبت نظم مکّار آنها را مشاهده کن،ما آنها و قوم آنها را کلاً نابود کردیم(سوره نمل،50-51) یکی دیگر از مفهومهای حقیقی که در قرآن مطرح می گردد این میباشد:به ماتریالیستها تمام چیزهایی را که صاحب میباشند مجموعه ای از خیال است گفته شده و در واقع تمام چیزهایی را که در دستشان بوده نابود گردیده است. و آنها شاهد از دست رفتن تمام اموال و دارایشان اعم از کارخانه ها،طلاها،دلارها،زن و بچّه ها و حتّی بدن خودشان خواهند بود،از لحاظ دیگر نابود شده اند.از حالت مادّه در آمده و بشکل یک روح شده اند.

بدون شکّ پی بردن بیک چنین حقیقتی از طرف ماتریالیستها بدترین حادثه برای آنها خواهد بود.زیرا تمام چیزهایی را که صاحب میباشند مجموعه ای از یک خیال میباشد و این به تعبیر آنها هنوز در دنیا قبل از اینکه بمیرند حالت مرگبار دارد.همراه با این حقیقت یک خودشان ویک الله باقی مانده است.چه بسا خداوند در آیتی «خودش را تنها آفریدم و آنرا بمن واگذار کنید» به این حقیقت که هر انسان در طبقه خود تنها میباشد اشاره شده است(سوره مُدّسر،11)این حقیقت فوق العادّه در خیلی از آیتها خبر داده شده است:«قسم باشد،شما را از همان اوّل که آفریدیم(امروز هم)،تک تک تنها و (بشکل) منفرد بما آمده اید و با پشت سر گذاشتن تمام لطفهایی که در حقّ شما کرده ایم...»(سوره انعام،96)
«و تمام آنها،در روز قیامت به او تنها و بدون کسی خواهند آمد»(سوره مریم،95)
معنی دیگر این حقیقت که در این آیات مطرح می گردد این میباشد:کسانی که مادّه را ستایش می کنند از طرف خداوند آمده اند و باز به او بر می گردند.چه بخواهند و چه نخواهند تسلیم شده اند.حال منتظر روز قیامت هستند و آنروز همه اشان تک تک حسابرسی خواهند شد. هر چقدر که نخواهند بفهمند...

_نتیجه

موضوعی را که تا اینجا برای شما مطرح ساختیم ,در طول عمرقان یکی از بزرگترین حقایقی است که برایتان تعریف شده است. زیرا این مبحث که تمام دنیایی مادّی را که در حقیقت مجموعه ای از تصاویر میباشد.را اثبات می کند و کلید اصلی مفهومهایی چون وجود پروردگار , خلق شدن و اینکه یگانه خالق میباشد است. انسانهایی که این موصوع را می فهمند دنیا را آنچنان که انسانها تصور می کنند جایی آنچنانی نیست درک می کنند. دنیا انچنان که تصور می شود یک جای مطلق نمی باشد. فقط مجموعه ای از برداشتها, یک خیال میباشد. و تمام انسانهایی که در اینجا ذکر شده, کسانی هستند که برداشتهای تصویر ذهنشان را مشاهده می کنند امّا در جریان آن نمی باشند. این موضوع خیلی مهم میباشد و فلسفهٔ ماتریالیست را که خداوند را انکار می کند از ریشهٔ فرو می پاشد.

بهمین خاطر است که ماتریالیستهایی مارکس, انگلس, لنین وقتیکه این موضوع را می شنوند, حراسان می شوند, حالت انفعال بهشان دست می دهد و به پیروانشان گوشزد می کنند که اصلاً فکر نکنید. در واقع این افراد آنقدر سطح فکریشان پایین میباشد که حتّی حقیقت این برداشتها که در ذهن بوجود می آید را نمی فهمند. آنچه که در درون ذهنشان مشاهده می کنند دنیایی بیرون فکر کرده و دلایل آشکاری که خلاف اینرا نشان می دهد را نمی فهمند. این غفلت ,نتیجهٔ اینکه خداوند به این منکران عقل کم داده است میباشد.زیری همانطوریکه در قرآن اطّلاع داده شده است. انکار کنندگان " قلب دارند ولی با این قلب نمی توانند بفهمند و درک کنند, چشم دارند ولی با ان چشم نمی توانند ببینند, گوش دارند ولی نمی توانند بشنوند.اینها همانند حیوان میباشند و حتّی پست تر میباشند. اینها افراد غافل میباشند"(سورهٔ اعراف ۱۷۹)
نقطه ای فراتر از اینرا, خودتان پیش خودتان می توانیند پیدا کنید. بهمین خاطر, باید دقّتتان را متمرکز کنید و در مورد اجسامی که میبینید و اینکه چطور سس می کنید بایستی بیندیشید. اگر با دقّت بیندیشید خواهید فهمید تمام آن چیزهایی را که می بینید می شنوید در

واقع روحستان می باشد که بر روی پردهٔ مادّه درک می شود. انسانی که این مفهوم را درک کند از بعد مادّی دنیا دور شده, به بعد حقیقتی هستی وارد می شود. حقیقتی که از آن بحث کرده ایم در طول تاریخ از طرف برخی فیلسوفان و اهل تدیّن فهمیده شده است.امام ربّانی, محدّین عربی , مولانا از علمای دینی بودند که این حقیقت را با اشارت قرآن و عقل سلیم پیدا کرده اند. جرج برکلی نیز از فیلسوفان دنیای غرب بود که این حقیقت را از طریق راه عقل فهمید. امام ربّانی ، تمام هستی مادّی را مجموعه ای از خیال و وهم میباشد و اینکه تنها هستی مطلق خدا میباشد را در مکتوباتش چنین توضیح داده است: اللّه... بدن موجوداتی را که خلق کرده است چیزی جز نیستی نمی باشد... تمام اینها را در درجهٔ وهم و خیال آفرید... وجود هستی در درجهٔ وهم و احساسات می باشد و در حدّ مادّی نمی باشد. در معنای حقیقی بیرون (دنیای بیرونی) غیر از ذات الهی (خداوند) چیز دیگری نمی باشد. امام ربّانی تمام تصاویری را که انسان با آن مخاطب میباشد را مجموعه ای از خیال بوده و در بیرون یک چنین اصلی ندارد را بطور آشکار چنین افاده کرده است :

..... 283.....

آن دایرهٔ خیالی , در ذهنمان ترسیم می شود و در آن مرحله ای که ترسیم می شود نیز دیده می شود. امّا با چشم خیال. امّا در بیرون فکر می کنند با چشم معمولی مشاهده می کنند چه بسا وضع چنین نمی باشد.در بیرون نه اسمی دارد و نه اثری بله یک چنین وضعیتی وجود ندارد که دیده شود. حتّی انعکاس تصویری که از آینه منعکس میشود نیز در بیرون یک حالت ثابت ندارد. در واقع خود و عکس او هر دو در خیال میباشد, بهترین سبحان پروردگار میباشد.

بخش18

مفهوم نسبی زمان و حقیقت قدر

همراه با تمام این چیزهایی که تا کنون از آن بحث کردیم،اینکه یک مکان سه بُعدی وجود ندارد و این یک پیش قضاوتی که کلاً از برداشتها منشا میگیرد و در محیط بی محیطی شکل میگیرد میباشد.خلاف اینرا قبول و پافشاری کردن چیزی جز عقیده خرافه که با عقل و علم ربطی ندارد نمیباشد.زیرا هیچ دلیلی مبنی بر اینکه دنیا یک حالت فیزیکی دارد وجود ندارد.این وضعیّت،اوّلین فرضیّه فلسفه ماتریالیست را که ریشه تئوری تکامل را شکل میدهد را فرو میپاشد.این نظریه،نظریه مطلق و بینهایت مادّه میباشد.نظریه دوّم فلسفه ماتریالیست نظریه مطلق و بینهایت بودن زمان میباشد که این به همان اندازه عقیده باطل وخرافی میباشد.

درک زمان

احساسی که از زمان داریم،روشی است که در واقع یک لحظه را با لحظه دیگر مقایسه میکنیم.اینرا همراه یک مثال میتوانیم توضیح دهیم،وقتی به جسمی میزنیم از آن صدایی می آید.پنج دقیقه بعد مجدداً که بزنیم صدایی دیگر در می آید.این شخص میان صدای اوّل و دوّم فکر می کند که فاصله ای گذشته است و نامش را زمان می گذارد.در حالیکه صدایی را که در لحظه دوّم می شنود،صدای اوّل فقط شامل از یک خیال در درون ذهنش میباشد.فقط دانسته ای است که در ذهنش به ثبت رسیده است.شخص با مقایسه صدایی که در ذهنش میباشد مفهوم زمان را می فهمد.اگر این قیاس نباشد درک زمان نیز نخواهد بود.بهمین شکل،شخصی از درون اتاقی می گذرد و وقتی درون اتاق شخصی را که در وسط اتاق می نشیند می بیند مقایسه می کند.تمام این اطّلاعات چیزی است که در درون مغز جای دارد.

285

درک زمان،توسّط این قیاس پدیدار می شود.بطور خلاصه زمان،محصوی یک سری از خیالات که درون مغز مقایسه می گردد میباشد.اگر انسانی دارای حافظه نباشد،مغزش یک چنین تفصیرهایی را نمیتواند بکند و بهمین خاطر مفهوم زمان هم بوجود نخواهد آمد.اگر شخصی بگوید که من سی ساله هستم به این خاطر میباشد که در طول این زمان درون مغز اطّلاعاتی جمع گردیده و یک چنین احساسی دست میدهد.اگر حافظه نداشته باشد،پشت سرش یک فاصله زمانی بوجود آمده است را فکر نخواهد کرد فقط با یک لحظه مخاطب خواهد شد.

توضیح علمی بی وقتی

در این مورد متفکّرین و دانشمندانی که افکار خود را مطرح میسازد همراهبا مثالها سعی کنیم بهتر این موضوع را توضیح دهیم.پروفسور معروف ژنتیک فرانسیس یاکوبس و برنده جایزه نوبل در کتاب بازی امکان پذیرها در ارتباط با برگشت زمان بعقب اینها را تعریف می کند:

توضیح عکس 285:درک زمان با مقایسه یک لحظه با لحظه دیگر تثبیت می شود.بعنوان مثال فکر کنیم که وقتی انسانی با انسان دیگر دست می دهد زمانی گذشته است.

286

توضیح عکس 286:زمان کلاً مفهومی است که به شخص بستگی دارد تا چطور برداشت کند.همین زمان برای کسی که طولانی می آید برای شخصی دیگر کوتاه می آید.اینکه کدامشان درست حدث می زند به ابزاری چون ساعت و تقویم نیاز میباشد.بدون وجود اینها یک تخمین درست زدن خیلی مشکل میباشد.فیلمهایی که معکوس نشان داده میشود اینکه اگر دنیا از نظر زمان بعقب برگردد به چه صورتی در خواهد آمد را تا اندازه ای نشان میدهد.دنیایی که شیری که درون فنجانی ریخته شده است مجدداً به سرجای خود بر گردد.امّا در یک چنین دنیایی که زمان بعقب برمی گردد مراحل مغزی وتشکیل حافظه بهمان صورت بعقب برمیگردد.برای گذشته وآینده نیز همین اتّفاق خواهد افتاد و دنیا بطور کلّی همانطوریکه دیده میشود دیده خواهد شد.چون مغز ما بر اساس یک نظم و طبقه بندی آماده گردیده بر خلاف آن چیزهایی که در بالا مطرح ساختیم اینکه زمان همیشه جلو میرود برنامه ریزی شده است.ولی این کلاً چیزی است که در درون مغزمان به آن نتیجه رسیده ایم و بهمین خاطر نسبی میباشد و اینهم اینکه زمان یک حقیقت مطلق نمیباشد،فقط یک نوع درک میباشد را نشان میدهد.

اینکه زمان یک درک میباشد در قرن بیستم توسّط بزرگترین فیزیکدان آن دوران اینشتن که نظریه نسبی بودن را مطرح کرده است به اثبات رسیده است.لینکولن بارنت،در کتاب هستی و اینشتن در این خصوص اینها را نوشته است:اینشتن همراه با فضای مطلق مفهوم زمان هستی را که از گذشته بی نهایت شروع شده و به آینده بی نهایت بدون اینکه کوچکترین تغییری در آن بوجود آید را کنار گذاشت.تمام این ناسازگاریها که در ارتباط با تئوری نسبیّت وجود دارد ناشی از این است که انسانها نمی خواهند اینرا قبول کنند که زمان نیز همانند مثلاً رنگ یک برداشت و درک میباشد.افاده های اینشتن بهترین توضیح را در مورد زمان می دهد:زندگی شخصی بما انگار که در یک سلسله مراتب شکل گرفته را نشان می دهد.اینشتن با افاده های بارنت«اینکه فضا و زمان یک حالت احساسات بوده،همانند رنگ،شکل و بزرگی و مفهومهایی از این قبیل که از ذهن جدا نمی گردد را نشان داده است»طبق فرضیه نسبی عمومی،زمان از مجموعه معیارهایی که آنرا مشخّص میکنیم جداگانه نمیباشد.حال که زمان مجموعه ای از برداشتها و احساسات میباشد،پس بطور کلّی به آن کسی که درک می کند بستگی دارد و یک مفهوم نسبی میباشد.سرعت گذر زمان،وقتی آنرا اندازه گیری می کنیم بنا به معیارهایمان تغییر میکند.زیرا در بدن انسان،سیستمی که گذر زمان را دقیقاً مشخّص میکند وجود ندارد.همانطوریکه لینکولن بارنت بیان کرده است چطور اگر چشمی وجود نداشته باشد نمیتواند رنگی را تشخیص دهد،اتّفاقی که زمان را نشان دهد نیز نباشد یک لحظه،یک ساعت ویا یک روز هیچ چیزی نمیباشد.نسبی بودن زمان در خواب بطور خیلی آشکار زندگی می شود.چیزهایی را که در خواب انگار ساعتها طول کشیده را حسّ کردن در حقیقت در چند دقیقه و حتّی چند ثانیه طول کشیده است.

برای باز کردن این موضوع بیایید بر روی یک مثال فکر کنیم.فکر کنیم که در اتاقی که فقط یک پنجره دارد قرار گرفته ایم.در درون اتاق هم برای اینکه بدانیم چه مدّت زمانی گذشته است ساعتی وجود داشته باشد.از طرفی در عین حال در ساعات مقرر طلوع وغروب خورشید را بتوانیم ببینیم.حال که از روی این قضیّه چند روز بگذرد وقتی از ما سوال شود که چند روز شما در اینجا بوده اید هم بهمراه ساعت و هم بهمراه طلوع و غروب خورشید می توانیم حساب کنیم که چند روز در اتاق بوده ایم.بالفرض سه روز در اتاق مانده ایم امّا وقتی شخصی که ما را در این اتاق قرار داده بیاید و بما بگوید که آن خورشیدی که دیدید یک خورشید مصنوعی بوده و ساعت سریعتر از دطگر ساعات کار کرده تمام محاسبات ما بهم خواهد خورد.این مثال نیز نشان می دهد که اطّلاعاتمان راجع به گذر زمان فقط با درکیات ما در یک راستا میباشد.نسبی بودن زمان،حقیقتی است که توسّط روشهای علمی نیز به اثبات رسیده است.نظریه نسبیّت اینشتن نشان میدهد که سرعت زمان بر اساس سرعت جسم و به فاصله دوری از نیروی جاذبه متغیّر میباشد.هر چقدر سرعت افزایش یابد زمان کوتاه گردیده و تا نقطه ایست نزدیک میشود.اینرا با یک مثال اینشتن توضیح دهیم.طبق این مثال یکی از دوقلوهای دنیا آمده در دنیا می ماند و دیگری در فضا با سرعت نور حرکت می کند.وقتی از فضا بر می گردد میبیند که برادر دوقلوی دیگر خیلی بزرگتر و پیرتر شده است،دلیل این برای برادری که در فضا مانده است زمان خیلی یواشتر گذشته است.همین مثال را برای پدر فرزند نیز میتوان فکر کرد.اگر سنّ پدر 27 و فرزندش 3 ساله باشد بعد سی سال دنیا که پدر بدنیا برگردد فرزند 33 ساله و پدر 30 ساله خواهد بود.نسبی بودن زمان ناشی از کند یا تند کار کردن ساعت ناشی نمی گردد بلکه از کار کردن ذرّات مختلف تشکیل دهنده اتم که در سرعتهای مختلف کار میکنند ناشی میگردد.در یک چنین محیطی که زمان کوتاه می گردد از ضربان قلب انسان گرفته،تقسیم شدن سلّول و فعّالیتهای مغزی و کارهایی از این قبیل انجام میگیرد بدون اینکه شخص یواش شدن زمان را بفهمد به کارهای خود ادامه می دهد.

در قرآن قانون نسبیّت

نتایج پیدا شده توسّط علم نوین،بر خلاف آنطور که ماتریالیستها فکر می کردند زمان یک مفهوم مطلق نبوده بلکه یک الگوی نسبی میباشد.جالب اینکه با گذشت بیست قرن تازه علم بوجود چنین چیزی می

برد در حالیکه قرآن 14 قرن قبل از این اطّلاع داده است.در آیات قرآنی،مفهوم نسبی بودن زمان و توضیحاتی در این باره داده شده است.از طرف علم نوین تأیید شده،اینکه زمان یک مفهوم روانی میباشد و بستگی به شرایط اطراف متغیّر میباشد و این در بخشهای مختلف از قرآن کریم مطرح شده است بعنوان مثال تمام عمر انسان آنطور که در قرآن مطرح گردیده بسیار کوتاه میباشد.«روزی که شما را استحضار خواهد کرد با ستایش از او دعتوش را قبول خواهید کرد و تصوّر خواهید کرد که مدّت کوتاهی در دنیا مانده اید»(سوره اسرا 52)«انگار بغیر از یک ساعت از روز عمرشان را سپری نکرده اند آنها را یکجا جمع کرده،آنها همدیگر را خواهند شناخت...(سوره یونس،45)در برخی از آیات به درک زمانی انسانها که از هم بسیار متفاوت است اشاره شده و برخی از انسانها این مدّت کوتاه را بسیار دراز مدّت می توانند فکر کنند.هنگام حسابرسی در آخرت این بازپرسی مثالی از این میباشد:«گفتنش که:چند سال در دنیا مانده اید؟گفتند که :یک روز و یا به اندازه یک روز مانده ایم،به شمارندگان بپرسید،گفتش که:فقط کم (زمان)مانده اید،اگر در حقیقت بدانید»(سوره مومنین،112-114)
در آیات دیگر اینکه زمان در محیطهای مختلف با سرعت متفاوتتری می گذرد را اطّلاع می دهند:«حقیقتاً یک روز در طبقه پروردگار معادل هزار سال از آنچه که شما میشمارید است.(سوره حج،47)
«ملائک و روح (جبرئیل) به او که سوره اش صدوپنجاه هزار ساله میباشد در یک روز میتواند در آید»(سوره معراج،14)
«از آسمان به زمین هر کاری را او راست و ریست می کند.بعداً(کارها)آنطور که شما هزار سال حساب می کنید مجدداً در یک روز به او بر می گردند»(سوره سجده،5)
این آیات،بیانگر روشن اینکه زمان نسبی است میباشد.

نتیجه ای که در قرن بیستم به آن رسیده شده است اینکه 1400 سال قبل از این توسّط قرآن مطرح گردیده بزرگترین دلیلی است که از طرف خداوند نزول گردیده است.اسلوبی که در جاهای مختلف از قرآن بکار رفته است نشان میدهد که زمان مجموعه ای از برداشتها و احساسات میباشد مخصوصاًیک چنین تعبیری را در قصّه ها دیدن ممکن میباشد.بعنوان مثال در قرآن از اصحاب کهف که سیصد سال در خواب سپری کرده اند بحث شده است و بعداً که از خواب بیدار شده اند فکر کرده اند که مدّت کوتاهی در خواب بوده اند.«بهمین شکل سالیان سال در درون غار به گوششان زدیم(خواب عمیقی عایدشان کردیم)بعد از دو گروه اینکه کدامشان زمان را بهتر حساب می کنند از خواب بیدارشان کردیم»(سوره کهف،11-12)
«بدینطریق میانشان یک برآورد زمانی بکنند از خواب بیدارشان کردیم از میانشان یک منتخب جواب داد:چه مدّت مانده اید.گفتند که یک روز و شاید کمی بیشتر از آن ماندیم گفتند که:اینکه چه مدّت مانده اید خداوند بهتر می داند»(سوره کهف،19)
آیه پایین نیز اینکه زمان یک برداشت فکری میباشد را خیلی واضح نشان میدهد:اینکه کسی که دیدار از شهری که زیررو با خاک یکسان شده است را ندیده ای؟گفته بود که:الله،بعد از مرگ اینجا چطور مجدداً زنده خواهد کرد؟طبق این خداوند،او را صد سال مرده نگه داشت،بعد او را زنده کرد و به او گفت:چه مدّت ماندی؟او یک روز و یا از یک روز کمتر ماندم(الله به او)خیر،صد سال مانده ای،در این وضعیّت به خورد وخوراکت نگاه کن به خرت هم نگاه کن اینرا به این خاطر که عالم عبرت قرار بگیریانجام دادیم.به استخوانها هم نگاه کن که آنها را چطور یکجا جمع کرده و با گوشت می پوشانیم.او پس از اینکه تمام اینها بر او بطور آشکار اثبات شد گفت که:حال میدانم که خداوند قادر به همه چیز میباشد(سوره بقره)همانطوریکه می بینید الله که زمان را خلق کرده است خودش از زمان منزّه میباشد و انسان آنچه که خداوند بر او تقدیر دانسته مطیع میباشد.در آیت همانطوریکه مشخّص می گردد اینکه انسان از دانستن اینکه چه مدّت در خواب است نیز عاجز میباشد.در یک چنین وضعیّتی ادّعا کردن مطلق زمان بسیار غیر منطقی میباشد.

نسبی بودن زمان،بما یک حقیقت خیلی مهمّی را نشان میدهد:این نسبی بودن آنقدر متغیّر میباشد که برای ما یک طیف زمانی ملیارد ساله،در یک بعد دیگر فقط یک ثانیه میتواند طول بکشد.حتّی یک لحظه نیز میتواند طول بکشد.اصل واقعیّت بخت که خیلی از مردم آنرا نمی فهمند و ماتریالیستها با نفهمیدن در کلّ ردّ کرده انددر اینجا مخفی میباشد.بخت،دانستن تمام وقایع از گذشته و آینده از طرف خداوند میباشد.بخش مهمّی از مردم اینکه خداوند آینده را چطور میبیند و اصل قدر را نمی فهمند.در حالیکه وقایع اتّفاق نیفتاده برای ما اتّفاق نیفتاده است.در حالیکه خداوند وابسته به زمان و مکان نمیباشد. ذاتاً اینها را خودش خلق کرده است.بهمین خاطر برای خداوند گذشته،حال،آینده یکی میباشد و از نظر او تمام شده است،لینکولن بارنت،در کتاب اینشتن و هستی از اصل نظریه نسبیّت بحث کرده است.طبق گفته بارنت تمام در بر گرفتن موجودیّت با تمام الهی بودنش فقط یک ذهن الهی می تواند در بر داشته باشد.علم الهی که بارنت در اینجا از آن بحث میکند عقل و دانش خداوند که بر تمام هستی حاکم است میباشد.خداوند به همه چیز واقف است و انسانها در موقع مقررّ پی به قدر خود خواهند برد.در این میان بایستی به فهم اشتباه قدر در اینجا دقّت داشته باشیم.طبق این برداشت اشتباه فکر می کنند قدری که خداوند برای آنها معیّن کرده میتوانند عوض کنند.در حالیکه کسی قادر به تغییر قدر خود نمیباشد.زیرا قدر علم خداوند است و برای خداوند که تمام مکانها و زمانها را حاکم میباشد همه چیز در قدر نوشته و تمام شده است.

اینکه زمان برای خدا تک میباشد از اسلوبی که در قرآن پیش رو گرفته است نیز مشخّص میگردد.چیزی که برای ما در آینده اتّفاق خواهد افتاد در قرآن طوری مطرح میگردد که انگار تمام شده است.بعنوان مثال اینکه انسانها در روز قیامت حسابرسی خواهند شد طوری بیان گردیده که انگار انجام گرفته و به اتمام رسیده است.«در آسمان و زمین آنچه که بر خلاف میل خداوند است نابود می گردد.مجددّاً در آن دمیدیم،حال دیگر ایستاده ما را مشاهده می کنند.زمین با نور الهی روشن گردیده است.کتاب نازل شد،پیغمبران و شاهدان آورده شدند و بینشان حقّ وحکم داده شد...انکار کنندگان دسته دسته به جهنّم فرستاده شدند و آنهایی که ترسیدند دسته دسته به بهشت فرستاده شدند»(سوره زمر68-73)

در این خصوص مثالهای دیگر بدینشکل میباشد.

«(دیگر)برای هر نفسی در کنارش یک راهنما و یک شاهد آمده است»(سوره قاف،21)

«آسمان ترک خورده و شکافته است،دیگر آنروز،همه چیز با شکست روبرو شده است»(سوره حقّا)

«و بخاطر صبرشان با بهشت و ابریشم آنها را تقدیر کرده ایم در آنجا نه اثری ازآفتاب سوزناک و نه اثری از سرمای کشنده را خواهید دید بلکه بر روی تختهایشان لم داده اند»(سوره انسان)

« برای کسانی که میتوانند ببینند جهنّم نیز جلوی چشمشان نهاده شده است»(سوره نزیئت،36)

«حال امروز ایمان آورندگان،به کافران ریشخند می زنند»(سوره متّقین،34)

« گناهکاران آتش جهنّم را دیده اند و اینکه خودشان در آن قرار خواهند گرفت را نیز میدانند ولی راه نجاتی نمی یابند»(سوره کهف،53)

همانطوریکه می بینید وقایعی که برای ما در آینده اتّفاق خواهد افتاد از نظر قرآن انجام گرفته و تمام شده است زیرا خداوند به آن محدوده زمانی که ما به آن وابسته هستیم وابسته نمیباشد.اینکه وقایع کوچک و بزرگ در راستای معلومات خدا به وقوع پیوسته و اینکه در کتابی به ثبت رسیده در آیه پایین اشاره شده است:وضعیّتی که تو در آن قرار داری و هر چیزی که از قرآن در ارتباط با آن می خوانی و هر کاری که انجام می دهی کاری نیست که ما در آن شاهد قرار ندهیم.هیچ چیز از نظر خدا دور نمی مانداز این کوچکتر و بزرگتر چیزی وجود ندارد که در کتاب به ثبت نرسیده باشد.(سوره یونس،61)

چیزهایی که تا کنون در ارتباط با حقیقت مادّه و بی مکانی بحث کردیم بی نهایت حقایق واضح و روشنی میباشد.همانطوریکه قبلاً نیز مطرح ساختیم اینها یک طرز تفکّر ویا اینکه یک فلسفه نمیباشد بلکه نتایج علمی است که انکار کردنش امکان ناپذیر است.بغیر از یک حقیقت تکنیکی از نظر عقلی و منطقی نیز غیرقابل انکار میباشد:هستی،با موادّی که آنرا بوجود می آورد بهمراه انسانها و زمان مجموعه ای از یک تصویر میباشد.یعنی توده ای از برداشتها.

ماتریالیستها در درک این حقیقت سختی می کشند.نقطه اصلی که در درک این حقیقت با دشواری روبرو می شوند اینست که وقتی با این حقیقت روبرو می شوند احساس ترسی است که بهشان دست می دهد میباشد.

وقتیکه از مادّه و زمان بعنوان یک برداشت بحث میشود ماتریالیستها با ترس بزرگی روبرو می شوند.زیرا مادّه و زمان یگانه دومفهوم مطلقی است که ماتریالیستها به آن وابسته شده اند.اینها را همانند یک بُت میپرستند زیرا اینکه خودش توسّط مادّه و زمان خلق گردیده است اعتقاد دارد.دنیایی که در آن زندگی میکند بدنش و تمام فیلسوفانی که تحت تأثیر آن قرار گرفته وقتی که متوجّه میشود تمام اینها محصول یک خیال میباشد او را ترس فرا میگیرد.آنچه که به آن اعتقاد دارد،امیدهایش،باورهایش همه چیز یکدفعه نابود میگردد و عین حقیقت را در روز محشر زندگی خواهد کرد.در آنروز دیگر به خدا تسلیم شده اند و خدایان دروغین نیز به دادشان نخواهد رسید و این ناچاری را حس خواهند کرد(سوره نهل،87)از این لحظه به بعد ماتریالیستها خودشان را سعی می کنند که به اصل مادّه قانع کنند و بهمین خاطر دلایل تشکیل میدهند.ماتریالیستها همانطوریکه سعی بر این دارند که این حقیقت را از ذهنشان دور سازند سعی می کنند که از ذهن مردم نیز دور سازند.زیرا متوجّه هستند که وقتی مردم به اصل مادّه پی ببرند ضعف فلسفه آنها و ابتدائی بودنشان بر ملا خواهد شد و زمینه ای برای دفاع از عقاید خود را نخواهند داشت.بخاطر همین ترسشان میباشد که از این حقایق اینقدر اجتناب می کنند.خدا افزایش ترس این منکران در آخرت را خبر داده است.روز حساب خداوند به آنها چنین صدا خواهد زد:روزیکه تمام آنها را جمع خواهیم کرد بعد کسانی که شرک کردهاند خواهیم گفت که:کجا است آن چیزی را که شریک قرار داده اید؟(سوره انعام،22)

بعد این انکار کنندگان،برای خدا شریک آورده اند و شاهد از دست رفتن مال و اموال و فرزندان و دوستانشان خواهند بود.خداوند این حقیقت را نگاه کنید چطور بخودشان دروغ گفته اند و آنچه که گفته اند از خودشان دور و ناپدید شد در آیه ای خبر داده است(سوره انعام،24)

بُرد ایمان آورندگان و باور کنندگان

اینکه مادّه و زمان یک برداشت و درک میباشد و ماتریالیستها را به وحشت می اندازد در عوض باورکنندگان عکس این عمل اتّفاق می اُفتد.کسانی که به خدا ایمان می آورند وقتی راز مادّه را می فهمند خیلی خوشحال می شوند.زیرا این حقیقت کلید تمام مباحث میباشد.وقتی این کلید باز می شود تمام اسرار فاش میشود شخص شاید در درکش سختی بکشد و خیلی از مباحث را بدینطریق براحتی می فهمد.قبلاً هم بیان کرده بودیم،مرگ،بهشت،جهنّم،آخرت و مفهومهایی چون عوض کردن بُعد فهمیده شده و «الله کجاست»،«قبل از خدا چه وجود داشت»،«الله را که خلق کرد»،«زندگی گورستان چقدر طول می کشد»،«جهنّم و بهشت در کجاست»،«جهنّم و بهشت در حال حاضر وجود دارد»وخیلی دیگر از این سوالها پاسخ داده می شود،اینکه خداوند هستی را با چه سیستمی از نیستی خلق کرده است مشخّص می شود و حتّی توسّط این راز سوالهایی از این قبیل که کجا و چه زمانی مفهوم خود را از دست خواهند داد.زیرا در این میان نه زمان و نه مکانی خواهد ماند.و وقتی بی مکانی مفهوم شد خواهیم فهمید که جهنّم بهشت دنیا همه در یکجا میباشند.و وقتی مفهوم بی زمانی درک شد خواهیم فهمید که همه چیز در یک آن اتّفاق می اُفتد.برای هیچ چیزی صبر نخواهیم کرد،زمان نخواهد گذشت،ذاتاً همه چیز انجام گرفته و تمام شده است.همراه با درک این اسرار،دنیا برای انسانی که بر اینها باور دارد همانند یک بهشت خواهد شد.هر گونه استرس و دلواپسی و ترس در ارتباط با این دنیا از بین خواهد رفت.انسان

اینکه تمام حاکم این هستی خداوند میباشدو این هستی را آنطور که او می خواهد شکل می دهد را درک خواهد کرد.بالاخره او از هر گونه وابستگی گسسته و به آزادیش دست یافته به خدا تسلیم خواهد شد(سوره آل-عمران،35)
درک کردن این راز بزرگترین پیروزی میباشد.همراه با این راز باز در قرآن یک حقیقت دیگر که در قرآن بحث شده است مشخّص میگردد:همانطوریکه قبلاً نیز مطرح کردیم خداوند به انسان از شاهرگش نیز نزدیکتر میباشد(سوره قاف،16)همانطوریکه میدانیم شاهرگ ئرون انسان میباشد.به انسان چیزی نزدیکتر از داخل انسان نمی باشد.این موضوع با حقیقت بی مکانی براحتی قابل توضیح میباشد.
همانطوریکه می بِنِید این آیه نیز همراه با این راز خیلی بهتر فهمیده مِشود. عِن حقیقت این میباشد. باید دانست که برای هیچ انسانی کسی نزدیکتر و کمک کننده اندازه خداوند نمی باشد. غیر از خدا هیچ چیز دیگر وجود ندارد. حقیقت مطلق که شد پناه برد کمک خواست و انتظار داشت خداوند میباشد. و هر کجا که برگردیم خدا را آنجا خواهیم دید و آنجاست...

نیرنگ تکامل

برشکستگی تئوری تکامل
و
پشت پرده ایدئولوژیک این تئوری

منشأ واقعی ایدئولوژیک تروریزم: داروینیزم و ماتریالیزم

خیلی از مردم تئوری تکامل را متکی به دلایل علمی، مشاهدات و آزمایشهایی که اولین بار توسط چارلز داروین مطرح شده می داند. در حالیکه منشأ تئوری تکامل نتنها داروین نبوده بلکه بر دلایل علمی هم ربطی ندارد. تئوری، عبارت از یک نظریه قدیمی به نام فلسفه ماتریالیزم می باشد که به طبیعت تطبیق داده شده است. این تئوری امروزه، در حالیکه هیچگونه حمایت علمی ندارد، توسط فلسفه ماتریالیست کورکورانه حمایت و پیروی می شود.
این تعصب مشکلات بسیار فراوانی در دنیا ایجاد کرده است. زیرا با توسعه داروینیزم و فلسفه ماتریالیست که از آن منشأ می گرفت جوابی که به سوال "انسان چیست؟" داده می شود عوض شده است. کسانی که قبل از این به این سوال چنین جوابی می دادند: "انسان موجودی است که خدا او را آفریده است و بایستی بنا به اخلاق زیبایی که او آموخته است زندگی کند"، حالا چنین فکر می کنند: "انسان به طور تصادفی بوجود آمده است و با مبارزه حیاتی اش یک حیوان پیشرفته است." بهای این اشتباه بزرگ خیلی سنگین بود. ایدئولوژیهای وحشت نظیر نژاد پرستی، فاشیزم، کمونیزم و خیلی از افکار باربار و مبارزه گر از این اشتباه قدرت پیدا کرده اند.
در این مقاله بلایی که داروینیزم به بشریت آورده است مورد تحقیق قرار گرفته می شود و ارتباط آن را با تروریزم که یکی از مهمترین مسئله های امروزه می باشد آشکار می سازیم.

دروغ داروینیزم :"حیات یك زدوخورد است"

داروین وقتی تئوری اش را بر قرار می کرد ازیک فرضیه اساسی به راه افتاده بود:
"تکامل موجودات بستگی به مجادله حیات در طبیعت دارد. این مجادله را طرف قوی برنده مشود. ظعیفها هم پایمال شده به نیست شدن محکوم مشوند."
بنابه داروین درطبیعت یک مجادله حیاتی بدون رحم و یک زدوخورد دائمی برقراربود. قویترها همیشه ظعیفترها را پایمال کرده و تکامل هم به این طریق ممکن می شد. عنوان دوٌمی که در کتاب "مبدأ جنسها" گذاشته است این افکار او را به طور مختصر مدهد:" مبدأ جنسها،انواع طبیعی و مجادله حیات از طریق حفظ نژادهای حمایتی".
درعین حال داروین، وجود" مجادله حیات " را بین نژادهای بشری نیز مطرح کرده است. بنابه این ادعای غیر واقعی،" نژادهای حمایت شده" در این مجادله برتر خواهند بود. بنابه

داروین نژادهای حمایت شده، سفید پوستهای اروپایی بود۰ نژادهای آسیایی و آفریقایی نیز در مجادله حیات عقب مانده بودند۰ داروین از این هم جلوتر رفته، از دست دادن مجادله حیاتی و نابود شدن این نژادها را مطرح کرده بود:
"شاید در آینده نزدیکی که قرنها طول نخواهد کشید، نژادهای مدنی بشری، نژادهای وحشی را به طور کلّی از روی زمین پاک خواهند کرد و به جای آنها خواهند نشست۰ از طرف دیگر میمونهای انسان نماهم۰۰۰۰ حذف خواهند شد۰ به این طریق جدایی بین انسان ونزدیکترین خویشاوندانش بیشتر خواهد شد۰ به این طریق در میدان، نژادهای مدنی تر از نژادهای اروپایی امروزه و میمونهایی از نوع بابون که از سیاه پوستها، ساکنان محلّی استرالیا و گوریلها عقب تر خواهند بود، باقی خواهد ماند۰"
آنتروپلگ(بشرشناس) هندی لآتیتا ویدیارتی، چگونگی قبولی نژادپرستی به علوم، توسّط تئوری تکامل داروین را به این طریق توضیح می‌دهد :
" فکردر حیات ماندن قویترها که توسّط داروین مطرح شد، توسّط دانشمندان جامعه شناس که به گذشتن بشریّت از یک تکامل فرهنگی و به مدنیّت انسان سفید به عنوان بالاترین مقام اعتقاد داشتند با شور و هیجان استقبال شد۰در نتیجه این، در نیمه دوّم قرن۱۹ام،قسمت عمده‌ای از دانشمندان غربی نژادپرستی را به شدّت حمایت کردند۰"

منبع الهام داروین: تئوری قدار مالتوس

منبع الهام داروین در این زمینه‌ها، کتاب "یک آزمایش در زمینه جمعیت" بود که نویسنده‌اش یک اقتصاد دان انگلیسی بنام توماس مالتوس بود۰مالتوس در صورت مداخله نکردن، افزایش سریع جمعیّت بشر را حساب کرده بود۰به نظر او مصیبتهایی نظیر جنگ، قحطی و بیماری دلایل اصلی برای کنترل جمعیّت بود۰به طور مختصر بنا به این ادّعای وحشیانه برای زندگی کردن بعضی انسانها، می‌بایستی دیگران می‌مردند۰موجودیّت به معنی"جنگ همیشگی" بود۰
افکار مالتوس در قرن ۱۹ام توسّط بخش عظیمی از مردم مورد تأیید و قبول قرار گرفته بود۰به خصوص طبقه بالانشین اروپایی افکار ظالمانه مالتوس را حمایت می‌کردند۰در مقاله‌ای بنام"پشت پرده علمی نازیها" اهمیّت دادن اروپای قرن ۱۹ ام به‌افکار مالتوس این طور بیان می‌شود:
"در نیمه اوّل قرن۱۹ام، اعضای سمت مدیریّت در اروپا، برای مشورت در مورد مشکل افزایش جمعیّت که به تازگی کشف شده بود و برای افزایش نسبت مرگ فقرا، در مورد برنامه‌ریزی، زیر نظر افکار مالتوس جمع شدند۰نتیجه‌ای که حاصل شد به اختصار چنین است:" به جای تشویق فقیران به تمیزی به عادتهای ضدّ آن باید تشویق کنیم۰کوچه‌های موجود در شهرهایمان را باید تنگتر کنیم و انسانهای بیشتری را به خانه‌ها پر کنیم و به پخش وبا سعی کنیم۰در کشورمان روستاها را به آبهای ساکن و راکد نزدیک کرده و زندگی درمرداب را باید تشویق کنیم و غیره۰۰"
در نتیجه این اقدام ظالمانه، در مجادله زندگی، قویترها ضعیفترها را پایمال کرده و به این طریق افزایش جمعیّت که به سرعت ادامه داشت تحت کنترل قرار می‌گرفت۰در انگلستان در قرن ۱۹ام برنامه" پایمال کردن فقرا" عملاً اجرا شد۰یک نظام استبدادی که در آن بچّه‌های ۸ـ۹ ساله روزانه۱۶ ساعت در معدن زغال‌سنگ کار می‌کردند و هزارانشان به دلیل شرایط بد می‌مردند

برقرار شد٠"مجادله حیات" که مالتوس به لزوم این تئوری اعتقاد داشت،در انگلستان به میلیونها نفر انسان فقیر عمری پراز عذاب گذراند٠

داروین با تحت تأثیر قرارگرفتن از این افکار، نظریُه زدوخورد را در تمام طبیعت اجرا کردودر این جنگ حیاتی طرف قوی تر و طرفی که بهتر خودش را به شرایط عادت داده بود را برنده اعلام کرده است٠علاوه براین"مجادله حیات"را به عنوان یك قانون مشروع و تغییرناپذیر طبیعت ادُعا کرده است٠از طرف دیگر آفرینش را انکار کرده انسانها را به ترک ایمان دینی دعوت کرده و به این طریق تمام سدهای اخلاقی را که مانع"مجادله حیات" خواهد شد را مورد هدف و اثابت قرار داده بود٠با پخش این افکار دور از واقعیُت که فرد را به بی رحمی وظلم هدایت می‌کرد، بدلی که انسانیُت در قرن٢٠ام مجبور به پرداخت آن بود خیلی سنگین شده بود٠

فاشیزم: راهی که" قانونهای جنگل" باز کرد

داروینیزم با پرورش نژادپرستی در قرن ١٩ام، پایه های یک ایدئولوژی را بر پا می کرد که در قرن ٢٠ام متولد شده وباعث خونریزی در تمام دنیا خواهد شد : نازیزم در ایدئولوژیستهای نازی تأثیرهای عمده ای ازداروینیزم دیده می شود.اگر این تئوری که توسط آدلف هیتلر و آلفرد روزنبرگ شکل گرفته بررسی شود،مطالبی نظیر "انواع طبیعی"،"برخورد انتخابی"،"مجادله حیات بین نژا دها" که در کتاب "منشاء جنسها" داروین بارها تکرار شده است،به چشم می خورد.هیتلر اسم کتاب معروفش "دعوام" را هم از نظریه داروینیزم بنا به صحنه مجادله بودن حیات و در این مجادله زنده ماندن طرف برتر گذاشته است.در کتابش به خصوص در مورد مجادله بین نژادها نوشته و این طور گفته است :

"تاریخ با بوجود آوردن یک هییرارشی نژادی جدید، یک امپراطوری که شبیهش وجود نخواهد داشت، به میدان خواهد آورد."

در سخنرانی مشهور نورنبرگ در سال ١٩٣٣نیز"اداره شدن نژاد پست توسط نژاد برترو این را یک حق موجود در طبیعت وقبولیش به عنوان تنها حق منطقی"را مطرح کرده است.

تحت تأثیر قرار گرفتن نازیها از داروین، امروزه توسط تمام عالمان وتاریخ دانان متخصص در این موضوع مورد قبول قرار گرفته است. تاریخ دانی به نام هیچمن، متأثر شدن هیتلر از داروین را این طور بیان می کند:

"هیتلر یک تکامل گر سفت و سخت بود.اعماق حالت روحیش هر چه باشد در کتاب "دعوام"اش یک سری افکار تکامل را ظاهر می سازد و بخصوص به افکار" مبارزه حیات و برای یک جامعه بهتر کشتن فقرا" جا داده است."

هیتلر با به میدان در آمدن با این افکار، دنیا را به یک وحشت بی نظیرکه تا کنون دیده نشده است کشید.خیلی از اقوام وگروههای سیاسی بخصوص یهودیها در کمپهای مرگ نازیها تحت ظلم و قطلعام وحشتناک قرار گرفتند. با شروع شدن جنگ جهانی دوم توسط اشغال نازیها،درست باعث مرگ ٥٥ میلیون نفر شد. در پشت پرده این مصیبت که بزرگترین مصیبت در تاریخ دنیا است،افکار"مجادله حیات" داروینیزم قرار گرفته بود.

پیمان خونین:داروینیزم وکمونیزم

جناه راست فلسفه داروین متشکّل از فاشیستها و جناه چپ نیز متشکّل از کمونیستها بود۰ کمونیستها،از پشتیبانان و طرفداران آتشین تئوری داروین برای همیشه جایگاه ویژه ای تشکیل می دادند۰رابطه بین تئوری داروین و کمونیزم تا متأسسّان هر دو عقیده قدمت دارد۰از بنیانگذاران کمونیزم مارکس و انگلس کتاب داروین بنام "منشأ نوعها"را بلافاصله بعداز انتشار خوانده و تحت تأثیر نکتهٔ فلسفی فکرگرایی ماتریالیست اشاره شده در کتاب قرار گرفتند۰نامه نگاری بین مارکس وانگلس، نشانگر این بود که هر دو، تئوری داروین را بعنوان منشأ کمونیزم از جهت علوم طبیعت قبول کرده بودند۰حتّی انگلس در کتاب"فلسفه فکری"اش که تحت تأثیر داروین به قلم آورده است،داروین را ستایش کرده و در قسمت"نقش کوشش در گذر از میمون به انسان"به نظر خود برای افزودن چیزهایی به تئوری تکامل سعی کرده است ۰

کمونیستهای روسی نظیر پلخانوو،لنین،تروتسکی واستالین همگیشان تئوری تکامل داروین را پذیرفته اند۰پلخانوو که از بنیانگذاران کمونیزم روسیه بحساب می آید،با این سخن که"مارکسیزم بکار بردن تئوری داروین در علوم اجتمائی می باشد"معروف است۰

در بیانات تروتسکوی"داروینزم،بزرگترین پیروزی تفکّر ماتریالیست می باشد"موجود است۰ در تشکیل کادروهای کمونیست تعلیم داروین نقش بزرگی داشت۰به عنوان مثال بی دین شدن استالین تحت تأثیر کتابهای داروین، درحالیکه دوران جوانی فرد دینداری بود توسّط تاریخ نگاران ذکر شده است ۰

مائو،بنیانگزار رژیم کمونیستی در چین وقاتل ملیونها انسان، اتّکای فلسفی این نظام را با این سخن آشکارا بیان کرده است:"پایه کمونیزم چین،به داروین وتئوری تکامل وابسته است۰"

تأثیر داروینیزم در مائو وکمونیزم چین در کتاب "چین و داروین" که نویسنده اش یکی از تاریخ دانان دانشگاه هاروارد است،بطور کامل توضیح داده شده است۰

بطور خلاصه،رابطه ناگسستنی بین تئوری داروین و کمونیزم وجود دارد۰تئوری تکامل با این ادّعا که موجودات محصول یک تصادف می باشند،یک زمینه علمی برای بی دینی فراهم کرده است۰کمونیزم که تماماُ یک ایدئولوژی بی دینی است به این دلیل مجبوراً به داروینیزم وابسته است۰علاوه بر این،تئوری تکامل با اشاره به این نکته که پیشرفت طبیعت توسّط مجادله ونزاع(یعنی مجادله حیات)ممکن است مفهوم فلسفه فکری که مایه کمونیزم است را حمایت می کند۰

با مدّ نظر داشتن این مسئله که کمونیزم با در نظر داشتن مفهوم مبارزه دیالکتیک بعنوان یک ماشین جنایت در طول قرن بیستم حدوداً۱۲۰ملیون نفر را به قتل رسانده، مصیبتی که تئوری داروین برای دنیا آورده بهتر درک میشود۰

داروینیزم و تروریزم

با بررسی این مباحث این طور دیده می شود که منشأ ایدئولوژیهای پیرو شدت که در قرن ۲۰ام بشر را به فلاکت و مصیبت کشیده اند ، داروینیزم می باشد۰اما داروینیزم غیر از این

ایدئووژیها، دیگر ایدئولوژیهای دنیا را نیز تحت تأیر نظام اخلاقی واسلوب (شیوه)خود قرار داده است. مفهوم اصلی این نظام اخلاقی واسلوب " جنگ با کسی که ازتو نیست" می باشد.
این را چنین می توان توضیح داد:بر روی کره زمین اعتقادات دینی مختلف، عقیده ها و فلسفه های مختلف وجود دارد. اینها از دو دید مختلف می توانند به یکدیگر نگاه کنند:
۱) می توانند به وجود کسانی که از خودشان نیستند احترام گذاشته در ارتباط با آنها سعی کرده، و از یک روش "انسانی" پیروی کنند.
۲) می توانند با کسانی که از خودشان نیستند مبارزه، مجادله کرده و با ضرر رساندن به آنها راه کسب سود را انتخاب کرده یعنی "حیوانی"رفتار کنند.
مصیبتی که به آن نام " تروریزم "را داده ایم، چیز دیگری جزء این دید دوم نیست.
با بررسی فرق بین این دو بینش، مأثر بودن تلغین داروینیزم در این مورد که "انسان حیوان مبارزه گر است " دیده می شود. شاید خیلی از انسانها که به این روش رو آورده اند از تئوری داروین واسلوب این عقیده خبر ندارند. اما در نتیجه، اسلوبی که منشأ فلسفی آن داروینیزم می باشد را پسندیده اند. چیزی که آنها را به درست بودن این، باور ساخته است، سخنانی نظیر"در این دنیا فقط نیرومندها وقلدرها سرپا می مانند"،"ما هی بزگ ماهی کوچک را قورت می دهد"،"مبارزه فضیلت است"،"انسان با مبارزه والاتر می شود" می باشد که منشأاش به داروینیزم راه دارد.داروینیزم را بردارید، این سخنان تو خالی خواهند شد.
در واقع با بر کنار گذاشتن تئوری داروین یک فلسفه مبارزه گر با قی نخواهد ماند. قسمت اعضم انسانهایی که بر روی کره زمین زندگی می کنند به سه دین الاهی (مسیحیت ، یهودیت و اسلامیت) اعتقاد دارند که این دینها بز ضد مبارزه جویی می باشند. مقصد هر سه مذهب بر روی کره زمین ایجاد صلح و حضور ،جلوگیری از کشتار افراد معصوم، ضلم وشکنجه می با شد. این دینها مبارزه وشدت را بر خلاف اخلاقی که خدا برای انسانها تعیین کرده، غیر عادی و غیر قابل قبول می بیند. در حالیکه داروینیزم،شدت ومبارزه را نه تنها یک حادثه طبیعی و درست می داند بلکه آن را الزم می شمارد.
بنابراین در هر کجا اگر کسانی پیدا شوند که اعمال خشونت، استبداد و ترور را به نام یکی از ادیان مسیحیت، یهودیت، اسلام وبا استفاده مفاهیم و سنبل های این دینها انجام دهند، بدانید که آ ن اشخاص مسیحی، یهودی و یا مسلمان نیستند در واقع آنها داروینیزم هستند. هر چند خود را در خدمت ادیان نشان دهند در واقع دشمن دین و ادیان و متدیینین هستند. زیرا جرمی که خود دین ممنوع کرده، درست جلوی انسانها با خدجدار کردن دین در حال ارتکاب هستند.
بنابراین منشأ مصیبت ترور که سرتاسر جهان را در بر گرفته به ادیان الاهی ارتباطی نداشته بلعکس به بی دینی و به تفسیر بی دینی در روزگار ما که داروینیزم و ماتریالیزم است مخفی شده است.

اسلام راه حل ترور می باشد

ممکن است، بعضی از کسانی که به نام یکی از دینها به میدان در می آیند،آن دین را اشتباه فهمیده واشتباه اجرا کرده باشند. بنابراین با بررسی این جور انسانها نمی توان صاحب نظر در مورد آن دین شد. بهترین راه شناختن یک دین مراجعه به سر منشأ آن دین می باشد.

سرچشمه مقدس اسلام قرآن می باشد. آن چیزی که در قرآن به عنوان مدل اخلاقی مطرح شده و در روزگار ما از اسلام بحث شده با آن چیزی که در ذهن غربیان شکل گرفته است به طور کلی فرق دارد. قرآن بر مبنای دوستی، شفقت، مرحمت، فروتنی، فداکاری، تولرانس و صلح استوار گردیده است. صاحب شدن چنین حسنهای پسندیده و والا در یک مسلمان، او را انسانی متشخص، با حسن نیت، امین وسازگار می سازد. محیط اطراف خود را سرشار از احترام و محبت و دوستی، آرامش و شوق زندگی خواهد کرد.

اسلام دین صلح وصحت می باشد

کلمه اسلام در زبان عربی با کلمه" صلح" به یک معنا می باشد. اسلام، دینی است که از طرف مرحمت و رحم بیکران پروردگار برای زندگی در صلح وصفا برای انسانها ناظر شده است. خداوند تمام انسانها را زیر پرچم اسلام به عنوان مدلی که با صلح و حسن نیت و شفقت می توا ن زندگی کرد دعوت می کند. خداوند در آیه ۲۰۸ سوره بقره چنین می فرمایند:

"ای اهل ایمان، همه دست جمعی به صلح وامنیت (به اسلام) رو آورید و در مسیر شیطان نباشید. زیرا آن به طور آشکار دشمن شماست."

همان طوریکه از این آیه مشخص می شود خداوند تنها راه فراهم ساختن امنیت انسانها را در دخول به اسلام و زندگی در اخلاق قرآن دیده است.

خداوند اغتشاش را لعنت کرده است

خداوند انسانها را به پرهیز از بدی امر کرده و فحش و ناسزا ، اسیان، ظلم و زورگویی، کشتار و خونریزی را ممنوع کرده است. کسانی که از این فرمان خدا سرپیچی می کنند به نقل از آیه به عنوان تعقیب کنندگان راه شیطان می باشند و به طور آشکار اعمال حرام به عمل آورده اند. در قرآن در ارتباط با این خصوص دو آیه به شکل زیر می باشد:

"کسانی که به خداوند قول می دهند و آن را به طور قطعی قبول کرده وسپس عهد خود را می شکنند و اغتشاش می کنند لعنت خداوند برای آنهاست و بد بودن میهنشان برای آنهاست(سوره راد ، ۲۵)

با آن چیزی که خداوند برایت عنایت کرده آخرتت را فراهم ساز و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن. آن طور که خداوند به تو احسان کرده تو هم به دیگران احسان کن و در روی زمین اغتشاش مکن زیرا خداوند، اغتشاش گران را دوست ندارد (سوره قصاص،۷۷)

همان طور که می بینید خداوند در دین اسلام، ترور و هر گونه اغتشاشی که منجر به شدت و خشونت می شود را ممنوع کرده و کسانی که در این طیف هستند را لعنت کرده است. مسلمان کسی است که دنیا را آباد و خرم می سازد.

اسلام پُشتیبان آزادی افکار و حُسن نیّت میباشد

اسلام علناً دینی است که افکار و زندگی انسانها را آزاد گذاشته و اینها را تحت حمایت خود قرار داده است و دستورالعملهایی آورده است که از هر گونه ایجاد جنجال علیه یکدیگر بد فکر کردن منع کرده است.اسلام نتنها ترور و دیگر اعمال خشونت بار را تصویب نمی کند حتّی ایجاد فشار فکری را نیز ممنوع کرده است.

«در دین فشار و زورگویی وجود ندارد،بدون شکّ راستی از نادرستی بطور آشکار از هم جدا شده اند.»(سوره بقره،256)

«به آنها زورگویی و فشار انجام نخواهی داد»(سوره آیشه،22)

اینکه انسانها را به زور به دینی معتقد کردن و مجبور گذاشتن به عبادت با روح و اصل اسلام متضادّ میباشد.زیرا اسلام برای اعتقاد اصل حُرّیت وجدانی را شرط میشمارد.البتّه مسلمانها یکدیگر را می توانند امر به معروف و نهی از منکر طبق آنچه که در قرآن درج شده متذکّر شوند.امّا هیچوقت در این خصوص اجباری وجود ندارد.حال کلاً عکس تمام این چیزهایی را که تا کنون مطرح کردیم را در نظر بگیرید.بعنوان مثال انسانها مجبور به عبادت میشوند.یک چنین جامعه ای با اصل اسلام متغیّر میباشد.زیرا اعتقاد و عبادت وقتی ارزشی دارد که برای خدا باشد.اگر سیستمی انسانها را مجبور بگذارد تا عبادت کنند آن انسانها فقط بخاطر ترسی که دارند مجبور می شوند که خودشان را مومن نشان دهند.آنچه که از نظر اسلام مورد قبول واقع است اینست که انسانها با اراده آزاد فقط برای رضای خدا دینشان را زندگی کنند.

خداوند کشته شدن انسانهای معصوم را حرام شمرده است

کُشتن انسانی که هیچ گونه گناهی ندارد در قرآن از گناهان کبیره شمرده شده است

«هر کسی نفسی را بدون اینکه به نفسی دیگر و یا اینکه به فسادی در روی کره زمین قاطی شده باشد(بجای بی خود)بکُشد،انگار که تمام انسانها را کُشته است.و هر کسی که مانع از کُشته شدن کسی و یا اینکه او را برانگیخته باشد انگار تمام انسانها را برانگیخته کرده است.قسم به خدا که نمایندگان ما به اوبا تمام دلایل روشن آمده اند.پُشت سر این یک خیلی از آنها در روی کره زمین اندازه از دستشان در رفته است»(سوره مائده،32)

«و آنها همراه با خدا به خدای دیگر ستایش نخواهند کرد.جایی که خدا حرام کرده است بدون حقّ ازش نمی گیرد و زینا نمی کنند.کسانی که این کارها را بکنند با جریمه سنگین مجازات خواهند شد.»(سوره فُرقان)

همانطوریکه از آیات بالا مشخّص می شود،کسانی که افراد معصوم را به باطل از بین ببرد با مجازات سنگینی تهدید شده اند.خداوند کشتن یک نفر را به کشتن تمام انسانها تشبیه کرده است.

کسانی که فکر می کنند در این دنیا می توانند از عدالت فرار کنند بعد از مرگشان در آخرت بدون شک از عدالت الهی نمی توانند فرار کنند.بهمین خاطر مومنان با دانستن این مسئله مرزهای خداوند را با حسّاسیّت حائزی دفاع می کنند.

خداوند تعالی حُسن نیّت و بخشایندگی را دستور داده است

اینکه خداوند درقُرآن کریم «تو راه بخشایندگی را پیشرو بگیر»مفهوم بخشایندگی و حُسن نیّت را و نشانگر اینکه یکی ازقاعده های اصلی دین اسلام میباشد را نشان می دهد.(سوره اعراف،199)

وقتی به تاریخ اسلام نگاه می کنیم،این نقطه حسّس اخلاق قرآنی را مسلمانها چطور با زندگی روزمرّه وقف داده اند شاهد خواهیم شد.مسلمانها به هر نقطه ای که رسیده اند،عملکردهای اشتباه را از میان برداشته و محیطی که در آن حُسن نیّت وجود دارد برپا کرده اند.جامعه هایی که از نظر دین،فرهنگ و زبان با یکدیگر متفاوت هستند زیر یک پرچم جمع کرده و حتّی آنهایی که به او وابسته هستند را علم بزرگ،برتری و ثروت بزرگی عایدشان کرده است.

24

چه بسا بقای امپراطور عثمانی در یک جغرافیای وسیع بخاطر همین حُسن نیّت دین اسلام و آرامشی است که به این مناطق آورده است.وبه کسانی که تابع خود هستند علم و ثروت و حُسن نیّت را عطا کرده است.چه بسا یکی از دلایلی که باعث شده دولت عثمانی در ممالک اشغالی مدّت زیادی بقا داشته باشد به خاطر همین حُسن نیّت و شعوری است که اسلام آورده است.مسلمانها همیشه با ساختار بخشاینده و حُسن نیّت در هر دورانی با مرحمتترین و خوش برخوردترین انسانها شده اند.در یک چنین چارچوبی تمام اقلّیتهای منصوب به ادیان مختلف عبادتهای خود را آزادانه اجرا کرده و از هر امکانی برخوردار بوده اند.

25

در معنای حقیقی که حُسن نیّت متعلّق به مسلمانها می باشد اگر آنطور که قُرآن حُکم کرده است اجرا گردد به تمام دنیا صلح و صفا خواهد آورد.چه بسا در قرآن«خوبی با بدی یکی نمیباشد.تو بنحو احسن بدی را از خودت دورساز آنوقت خواهی دید که میان تو و آنکسی که دشمنی داری یک رابطه دوستی و گرم بوجود خواهد آمد»(سوره فوسیلت،34)و در این آیه به این نقطه اشاره می شود.

نتیجه

تمام اینها،تمام خصوصیات اخلاقی که قرآن به انسان پند می دهد،اینها ارزشهای والایی است که به دنیا صلح،آرامش و عدالت خواهد آورد را نشان می دهد.چیزی که اکنون در مدّ نظر دنیا می باشد و نامش ترور اسلامی است از اخلاق قرآن دور و شاهکار انسانهایی جاهل و نادان می باشد.جنایتهایی که تحت نام اسلام مُرتکب می شوند را بهترین راه حلّ آموزش اخلاق اسلام میباشد.به بیان دیگر دین اسلام و اخلاق قرآنی نتنها پُشتیبان تروریزم نمیباشد بلکه راه حلّی برای رهایی از بلای تروریزم در سطح جهان میباشد.